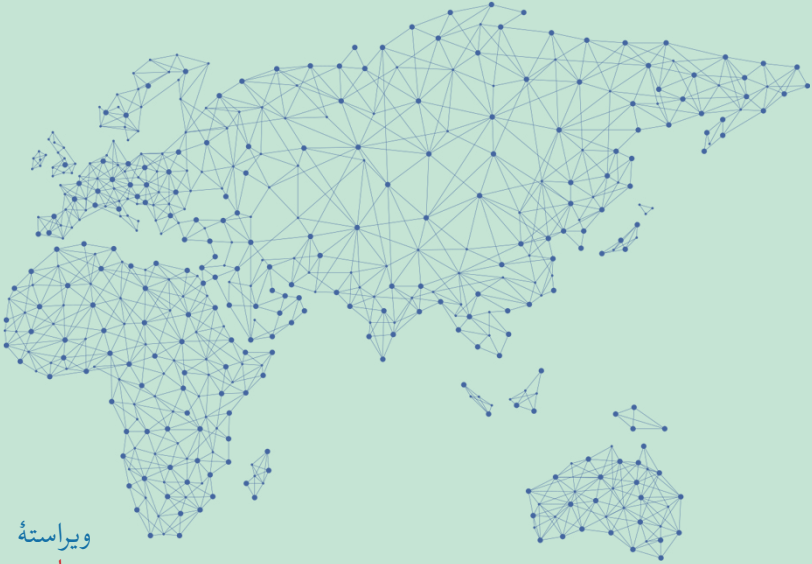


ویراسته طریق المملکت چگونه دانشمندان

تجربه دانشمندان برجسته مطالعات بین المللی



ویراسته

میرویس بلخی

مصطفی عاقلی

خان محمد خوش فطرت

مجلس علماء ورجال
الدين في دار
العلماء في دار
العلماء في دار

مجلس علماء ورجال
الدين في دار
العلماء في دار
العلماء في دار



چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

تجربه دانشمندان برجسته مطالعات بین المللی



KABUL SCHOOL
OF INTERNATIONAL RELATIONS
مکتب روابط بین الملل کابل

۱۴۰۲



■ چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟ (کتاب ۳)

تجربه دانشمندان برجسته مطالعات بین المللی

● ویراسته: میرویس بلخی، مصطفی عاقلی و خان محمد خوش فطرت

● نمونه خوان: کاکه تاجیک

● برگ آرا: خان محمد خوش فطرت

● طراح جلد: اقبال احسان

● تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

● قیمت: ۱۰۰ ₪



مکتب روابط بین الملل کابل

+۹۲۰۲۳۰۰۸۰۱

info@ksir.international

www.ksir.international

به نام آفریدگار اندیشه و گفتار

فهرست

۶۷.....	۱.....	پترهاس	مقدمه
۷۱.....	۵.....	تیموتی سینکلایر	استفن والت
۷۳.....	۹.....	تیموتی شاو	ارنت لجفارت
۷۵.....	۱۳.....	تیموتی میتچیل	استفن کراسنر
۷۷.....	۱۵.....	جان اگنیو	الکساندر دوگین
۷۹.....	۱۷.....	جان میرشایمر	الکساندر ونت
۸۳.....	۱۹.....	جان هابسن	امانوئل والرشتاین
۸۵.....	۲۱.....	جنیفرمتزن	امیتا و آچاریا
۸۷.....	۲۵.....	جوردان برنچ	ان تیکنر
۹۱.....	۲۷.....	جوزف نای	انتونیو مارکینا
۹۳.....	۲۹.....	جری کوهن	ایال وایزمن
۹۵.....	۳۱.....	جیمز اسکات	ایور نیومان
۹۷.....	۳۷.....	جیمز فرگوسن	برتراند پدی
۹۹.....	۴۱.....	جیمز فیژن	بروس بینودی مسکیتا
۱۰۳.....	۴۵.....	ژان فرانکوس بایارت	بری بوزان
۱۰۹.....	۴۷.....	جیوفری اندرهیل	بیت جن
۱۱۱.....	۵۱.....	دانیل دودنی	پاتریک جکسون
۱۲۱.....	۵۵.....	دانیل لوانین	پنار بلگن
۱۲۷.....	۶۱.....	دیرک مزنر	پتر سنگر
۱۲۹.....	۶۳.....	دیوید لیک	پتر کاتزنشتاین

دیوید هاروی	۱۳۵	کیس ون دیرپیجل	۱۹۹
رابرت بیتس	۱۳۷	کیمبرلی هات چنگس	۲۰۱
رابرت جرویس	۱۳۹	کین یاکنیگ	۲۰۵
رابرت کاکس	۱۴۱	کیوین دن	۲۱۱
رابرت کوهن	۱۴۷	گابریل هخت	۲۱۳
رابرت هایدن	۱۵۱	لوید لیدیسدورف	۲۱۵
رابرت وید	۱۵۳	مارتین شاو	۲۱۹
ریتا آبراهامسن	۱۵۷	مارک دافیلد	۲۲۱
ساسکیا ساسین	۱۶۱	مایکل شاپیرو	۲۲۳
سنتیا اینلوی	۱۶۳	مایکل ویلیام	۲۲۵
سیبا گرواگووی	۱۷۱	مری کینگ	۲۲۹
سیدارت مالاواراپو	۱۷۵	مری کلدور	۲۳۳
فریدریک سودیرباوم	۱۸۱	مریشیا زاولسکی	۲۳۵
کارن لتفین	۱۸۳	مریم ایلمن	۲۳۷
کرستین رویز-سمیت	۱۸۷	مایکل دوایل	۲۴۱
کلاوز دودس	۱۸۹	ند لیبو	۲۴۳
کنت والتز	۱۹۱	نیکولاس انوف	۲۴۷
کت هارت	۱۹۵	یان ژدون	۲۴۹

مقدمه

انسان‌ها برای رسیدن به جایگاه مشترک مسیرهای متفاوت و پرخم و پیچ را می‌پیمایند. به باور من، گرچه این تجارب تکرارناپذیراند، مگر درس‌های زیادی برای آیندگان دارد که در روشنایی آن می‌توان مسیرها را انتخاب و آن را مدیریت کرده و به نتایج خوب‌تر و بهتر برسند. هم‌چنان تجارب زندگی دیگران؛ به‌ویژه، فراز و فرودهای زندگی اشخاص بزرگ و اندیشمند به انسان اعتماد به نفس می‌دهد تا مشکلات زندگی را به آسانی پشت سر بگذارد. چون نسل جوان دانشگاهی برای آن‌که اهداف بزرگ علمی به خود تعیین می‌کنند، بعد چنین فکر می‌کنند که رسیدن به آن ممکن نیست. زندگی و تجربه‌ی الگوهای فکری در این کتاب، برای این نسل درس بزرگ می‌دهد، که هرکسی با شیوه‌های نه‌چندان آسان به جایی رسیده است.

مطالعه‌ی تجارب این دانشمندان در مسیر اندیشمند شدن و مطرح شدن کمک می‌کند تا دانشجو بتواند در حوزه‌ی خود ایده‌های جدیدی بیافریند و از چشم‌انداز روابط بین‌الملل نگاه

کرده و با استفاده از زندگی و تجربه یک دانشمند مسیر و هدف خود را تعیین کرده و به قله‌های رفیع دانش و جایگاه ممتاز برسد. بنابراین، محور بحث هر اندیشمند در این کتاب این است که «چگونه دانشمند روابط بین‌الملل شدید؟».

پرسش بالا کلیدی است؛ زیرا یک اندیشمندی که در روابط بین‌الملل صاحب نام و نشان و از شهرت خوب برخوردار است، دارای آثار معتبر است و نظریه‌ها، مدل‌ها، مفاهیم و دانش‌واژه‌هایی را در این حوزه به نام خود ثبت کرده است. در این جامطالع می‌شود که چگونه این‌ها به چنین جایگاهی رسیده‌اند. ابتدای کار آن‌ها چگونه بوده و چگونه به صورت تدریجی به مرحله‌ای رسیده‌اند که اکنون قرار دارند. بنابراین، پرسش‌های چون فرد اثرگذار، دوره تدریس، شیوه تدریس، دانشمندان، آثار و نوشته‌های که بر آن‌ها نفوذگذار بودند و در نهایت شغل و تجارب کاری، در این کتاب در مورد هر دانشمند مورد نظر است.

البته این یک سنت تاریخی و قدیمی هم است. ما نخستین کسانی نیستیم و یا این کتاب نخست نیست که در مورد آرای دانشمندان و کارشناسان در یک حوزه ویژه پرداخته شده باشد. از گذشته‌های دور در حلقهات فکری و دانشگاهی به صورت معمول تلاش می‌شد تا علم از حوزه کلان و عمومی به بخش‌های تخصصی و علمی وارد شود و در مورد مسائل مربوط به یک مساله

ادبیات متمرکز تولید شود. در ادبیات گذشته و معاصر افغانستان در حوزه علوم اجتماعی هم چنان تلاش شده است تا تجارب زندگی مردان بزرگ و یا دانشمندان برای کسب رهنمودها و یا تشویق دیگران در مجموعه‌هایی گردآوری شود.

از آن جایی که شیوه نوشتاری مطالب این کتاب در قالب مصاحبه آمده است و در جریان ترجمه و ترتیب به یک اثر علمی ویراستاران ناگزیر بعضی از واژگان، مفاهیم و کلماتی را که به صورت مصاحبه‌ای آمده بود، حذف و یا در صورت لزوم جهت تکمیل جمله (البته بدون دخل و تصرف در اصل متن) افزودند.

در عین حال هر دانشمند برای این که به خوانندگان عزیز خوب‌تر معرفی شود در آغاز صفحه با یک عکس و نام کامل تزئین شده و مسلک و شغل علمی او در پاورقی با حفظ صورت انگلیسی نام دانشمند درج شده است. دلیل این کار آن است که تعداد زیادی از کارشناسان مطالعات بین‌المللی برای کسانی است که تبحر بیش‌تر در روابط بین‌الملل نداشته باشند، ناشناخته‌اند.

کتاب حاضر از سلسله کتاب‌های جیبی است که پس از کتاب «چگونه کارشناس روابط بین‌الملل شویم؟» و «مسأله اصلی روابط بین‌الملل چیست و چگونه حل می‌شود؟»، زیر عنوان «چگونه دانشمند روابط بین‌الملل شدید؟»، در دست‌رس شما قرار گرفته است. محتوای این کتاب نیز از لای مصاحبه

کارشناسان و دانشمندان روابط بین الملل استخراج شده است که در برنامه «نظریه سخن می گوید»^۱، گفته شده است.

این اثر نیز چون کتاب اول و دوم در این مجموعه، به صورت داوطلبانه توسط تعدادی از دوستان و دانش جویان ترجمه شده است که من از هریک آن ها تشکر می کنم. هم چنان از آقایان مصطفی عاقلی، خان محمد خوش فطرت، کاکه تاجیک و اقبال احسان که به ترتیب در ویراستاری، صفحه آرایی، حروف چینی و طرح جلد همکاری کردند، سپاس گزاری ویژه دارم. هم چنان از مکتب روابط بین الملل کابل برای چاپ و نشر این کتاب هم چنان سپاسمندم.

میرویس بلخی

مکتب روابط بین الملل کابل

۱۴۰۲

1 Theory Talks

Theory Talks is an initiative by Peer Schouten and is registered as ISSN 2001-4732 | 2008-2012- <http://www.theory-talks.org/>

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

استفن والت^۱

برگردان: بصیر محمدی



فکرمی کنم، شکل‌گیری دیدگاهم در روابط بین الملل متأثر از چهار چیز عمده است. نخست، اگر به دوران کودکی خود برگردم، پدرم یک فیزیک‌دان بود که علاقه‌مندی شدید به تاریخ نظامی داشت. در سنین نوجوانی، خودم نیز به تاریخ نظامی و ویژگی‌های کلی سیاست بین الملل علاقه‌مندی پیدا کردم. بعدها در دوران لیسه در ارتباط به سیاست خارجی بحث و گفت‌وگومی کردیم و به همین ترتیب، کتاب‌های زیادی در ارتباط به جنگ و انواع جنگنده‌ها، کشتی‌های جنگی و موارد مشابه آن مطالعه می‌کردم.

دوم، در دوران کارشناسی در دانشگاه استنفورد با الکساندر جیورج (۱۹۲۰ - ۲۰۰۶) یک جا تحصیل کردیم و هم‌صنفی بودیم که تمایل وی مبنی بر استفاده از تیوری در مسائل پالیسی، علاقه من را به روابط بین الملل تشدید کرد. هم‌چنان، نحوه استفاده او از تاریخ به شکل منظم و ساختارمند، به گونه‌ای که در اثر خود «مقایسه ساختارمند و متمرکز به عنوان نوعی روش کیفی» انجام

۱. Stephen Walt، نظریه پرداز توازن تهدید از رویکرد نتوواقع‌گرایی ساختاری (شاخه تدافعی)، استاد دانشگاه هاروارد.

داده است، بسیار دل چسپ بود. به همین دلیل، به تاریخ علاقه داشتم، مگر می خواستم توانایی ادغام نظریه در تاریخ را با روش دقیق تری یاد داشته باشم.

قابل ذکر است که کنت والتز تأثیر به سزایی در من گذاشت. او استاد راهنمای پایان نامه من بود، که تقریباً نقش الگورا برای بسیاری از دانش جویان هم دوره من داشت. نه تنها ایده های وی در ارتباط به سیاست بین الملل، که بدون شک بسیار تأثیرگذار بودند، بلکه الگویی که از خود به جا گذاشت، نیز مطرح بود. والتز همیشه پرسش های اساسی را می پرسید و به کمیت نسبت به کیفیت اهمیت بیش تری قائل بود. یکی از نکات قابل توجه در ارتباط به والتز این است که با توجه به شهرت فراوان خود، آثار چاپی زیادی ندارد. بدون شک که او کار بسیار پرباری داشته است و امروز نیز فعال است؛ مگر او کتاب ها و مقالات زیادی از خود منتشر نکرده است. دانشمندان زیادی هستند که شهرت کم ترولی بیوگرافی های به مراتب طولانی تری دارند. در عوض، او علاقه داشت تا آثاری را از خود به نشر برساند که واقعا بسیار خوب و همیشه جزو موضوعات کلیدی بودند. یکی از مواردی که از او آموختم، این است که کنترل کیفیت واقعا مهم است. یعنی بهتر است تعداد کم تری از قطعات بسیار ارزشمند نوشت، تا این که شمار زیاد از اثراتی که جالب نباشند. والتز هم چنان به خاطری الهام بخش بود که از به چالش کشیدن روند و یا خرد

متعارف نمی‌هراسید و به این دلیل تلاش می‌کرد تا مسائل را واضح و ساده بیان کند. من سعی کردم تا آن خصوصیات را در کار خود تقلید کنم. هرچند تقلید از یک انسان دیگری به‌ریمانه که باشد، مشکل است و امکان آن متصور است که گاهی تصور کنی که خوب تقلید کرده‌ای و ظرفیت‌های انسان مطلوب را در وجود خود پرورش داده‌ای، اما در نهایت متوجه می‌شوی که در این کار تو موفقیت در پی نداشته است، اما به هر صورت من چنین کاری را کرده‌ام.

تأثیرگذاری نهایی برمی‌گردد به همکاران و هم‌تایان دوره کارشناسی ارشد من در دانشگاه برکلی. از این‌که با مجموعه‌ای از دانش‌جویان فوق‌العاده، دوره کارشناسی ارشد خود را به پیش برده‌ام و متعاقباً طی سال‌های ادامه تحصیل در مقطع دکتورا در دانشگاه هاروارد با دیگر دانش‌جویان آشنا شدم، خود را خوش‌شانس احساس می‌کنم. من گه‌گاهی به دانش‌جویان دوره کارشناسی ارشد می‌گویم که آن‌ها به همان میزانی که از استادان خود می‌آموزند، از هم‌دیگر نیز یاد می‌گیرند و هم‌صنفی‌های‌شان برای مدت طولانی یاران هم‌فکرشان باقی خواهند ماند.

بنابراین، ایجاد کردن ارتباطات فکری خیلی مهم است. خوش‌چانسی من در این بود که در زمانی حضور یافته‌م که برخی از هم‌تایان بسیار باهوش و متعهد دوروبرم بودند و بخش عمده‌ای از موفقیت من به دلیل داشتن افراد باهوشی بوده است

که از همان اوایل از آن‌ها آموخته‌ام.

داشتن افراد باهوش در محیط درسی و کاریک موهبت است. این موهبت به انسان فرصت رشد فکری و گاه به چالش کشیده شدن اندیشه‌های محدود و یا قالبی او را می‌دهد. بنابراین، بد نیست اگر شما در محیط خود چنین انسان‌هایی را داشته باشید. انسان‌های توانا و تیزهوش که افکار شما را صیقل بدهند و افکار موجودتان را به چالش بکشند. این فرصت را من داشته‌ام.

اث‌رپذیری

👍 علاقه‌مندی:

کار تیمی با افراد خوب و درگیر شدن
به مسائل علمی در زندگی

فرد: 

کنت والتز، الکساندر جورج و هم‌صنفیان
دورهٔ ماستری

📖 کتاب:

آثار مربوط به تاریخ نظامی

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ارنت لیجفارت^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



برای من، سرگذشت شخصی ام بر کارهای روشنفکری من تأثیرگذار بودند. من در در سال ۱۹۳۶ میلادی در اپلدورن هلند زاده شدم و در نزدیکی شهر خرد که هرد نامیده می شد، بزرگ شدم. ۱۰ سال بعد از جنگ در ۱۹۵۵، خواستم تا به بیرون از آن جا بروم و برخی چیزهای جهان را ببینم. از آن جایی که برای نام نویسی در ارتش جوان بودم، به کالجی در امریکا رفتم. برنامه من این بود که صرفاً یک سال آن جا بمانم، مگر دو سال به درازا کشید. یک سال دیگر برای اخذ مدرک کارشناسی لازم بود (یعنی سه سال باید آن جا می بودم). در آن جا آهسته آهسته به علوم سیاسی علاقه مند شدم و از آن جایی که آن جا یک حوزه مطالعاتی در قرن نوزدهم بود؛ آن هم بعد از جنگ جهانی دوم، کیفیت آموزش در ایالات متحده بهتر بود. من گمان می کنم علاقه به هردو، «سیاست» و «روابط بین الملل»، از خانواده به من رسیده بود؛ پدرم سیاست مدار شهر خرد بود و از این رو، ما در باره سیاست سخن های بسیاری می گفتیم. مادرم نیز پیش از این که به هلند بیاییم، در سورینام، اندونیزی، آلمان و سوئیس زندگی

۱. Arend Lijphart، کارشناس تقسیم قدرت در افریقا، استاد دانشگاه کالفرنیا.

می‌کرد. از این‌رو به سیاست بین‌الملل علاقه‌مند شدم.

هم‌چنین، باید اعتراف کنم که زندگی در هلند اشغالی در طول جنگ جهانی دوم، برنگاه من به مسائل تأثیرگذار بود. برای نمونه، در سال ۱۹۵۶، من در کالج ایالات متحده بودم و متوجه شدم که دانش‌جویان دیگر چگونه واکنش‌های متفاوتی نسبت به حوادثی مانند بحران سوئزو بحران مجارستان نشان می‌دهند؛ در حالی که دوستان امریکایی من از اعزام به خدمت، اعزام به خارج از کشور، یا گرفتارشدن در جنگ جهانی سوم که پیروز خواهند شد، تعجب می‌کردند، من وحشت زندگی در یک کشور اشغالی را در طول جنگ سرد تصور می‌کردم؛ چه در زمان کمونیست‌ها و چه در زمان امریکایی‌ها.

من اساساً مطالعه سیستم سیاسی هلند را شروع کردم و در این روند فهمیدم که جوامعی با تقسیمات سیاسی، مانند لبنان و جوامع مختلف افریقا بسیار است. ما در این جا در مورد ۱۹۶۸ صحبت می‌کنیم؛ یک زمان بسیار آشفته، همراه با استعمارزدایی در «جنوب» و گاهی بحث‌های انقلاب در «شمال». من آن روزهای پرتلاطم را در قلب همه این مسائل زندگی کردم، زیرا در آن زمان در دانشگاه کالیفرنیا و برکلی تدریس می‌کردم. در حالی که از نظر سیاسی، دپارتمنت محل کار من بسیار تقسیم شده بود، مگر از نظر فکری تحت تأثیر قرار نگرفتم. در آن سال، من اولین کتاب خود را منتشر کردم و مفهوم «اجتماع‌گرایی» یا نظریه

تقسیم قدرت را در اولین شماره مطالعات سیاسی مقایسه‌ای معرفی کردم. من در این نظریه معتقد هستم که جوامع کاملاً تقسیم شده می‌توانند به صورت دموکراتیک اداره شوند؛ اگر نوعی همکاری گستره میان نخبگان وجود داشته باشد.

در حالی که من اولین بار آن را فقط در هلند اعمال کردم، بعداً روشی را یافتم که به گونه کلی در جوامع تقسیم شده اعمال شود. متفرق ترین جامعه‌ای که در آن زمان می‌توانستم پیدا کنم - که دائماً بر سر اخبار بود - افریقای جنوبی بود. از سال ۱۹۷۱، چندین بار به آن جا رفتم تا با سیاستمداران، کارمندان دولت و دانشگاهیان صحبت کنم. من بخشی از کمیسیون بوتلزی شدم که توصیه می‌کند از الگوی دموکراسی متعهد استفاده کنم. در اوایل دهه هشتاد آن‌ها سرانجام ایده تقسیم قدرت در سطح ملی را پذیرفتند؛ اگرچه آن چه در پایان اجرا کردند، فقط یک گام کوچک به سمت مدل من بود، زیرا اکثر رای دهندگان رنگین پوست هنوز در سیستم سیاسی پذیرفته نشده‌اند. بدین ترتیب با کنار گذاشتن ۷۲٪ از جمعیت، آن‌ها یک اشتباه اساسی مرتکب شدند - اساساً به همین دلیل است که من در سال ۱۹۸۵ کتاب تقسیم قدرت در افریقای جنوبی را نوشتم؛ فقط برای نشان دادن نقص در طرح ایده‌های من. خوش بختانه آن‌ها همه توصیه‌های من را در سال ۱۹۹۴ پذیرفتند.

مطالعه دقیق پدیده‌ها یک روش خوب است در انجام

کارهای علمی و قرار گرفتن در مسیری علمی و بزرگی که شما انتظار دارید به آنجا برسید. این مطالعه دقیق شامل مسائلی می‌شود که از یک طرف شما به دنبال یادگرفتن آن هستید و از طرف دیگر نقش خود را در تصحیح پدیده‌ها اشتباه بازی کنید. من درست همین کار را کرده‌ام و در این زمینه عطش دارم. دوست دارم همیشه چنین باشیم و نگذاریم موضوعی به صورت تصحیح نشده باقی بماند.

اثربرداری

👍 علاقه‌مندی:

زندگی باید در سیاسی، در گیر شدن
با مسائل علمی، سیاست در افریقا، حس
خوش‌شانسی و مشاهدات عینی

فرد: 

پدر و مادر

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

استفن کراسنر^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



شخصاً برای من، محیط محلی هاروارد؛ زمانی که دانشجوی دکتری و استادیار در اوایل دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بودم، بسیار مهم بود - فکر کنم منصفانه است بگویم، بسیاری از محققان بزرگ نسل من در آن جا حضور داشتند: کوهن، کاتزنشتاین، جرویس، راگی، نای و دیگران، که یکی دوتای آن‌ها یا به عنوان دانشجو، استاد یا بازدیدکننده کار می‌کردند. کوهن و نای در روابط بین الملل تنظیم‌کننده دستورکار بودند. من نسبت به جایگاه آن‌ها دل‌سوز نبودم، مگر بسیاری از کارهای اولیه من را شکل دادند. ساموئل هانتینگتون، مشاور پایان‌نامه من بود و تفکراو در مورد نظم سیاسی بر بسیاری از کارهای بعدی من تأثیر گذاشت. من به یاد می‌آورم هنگامی که نظم سیاسی در جوامع در حال تغییر منتشر شد، تا چه اندازه خرد متعارف آن زمان را که در نظریه مدرنیزاسیون تجسم یافته بود، تضعیف کرد.

این جا در استنفورد، بسیار تحت تأثیر نهادگرایی منطقه‌ای قرار گرفته‌ام که بیش‌تر بر معاملات متمرکز می‌کند، تا موضوعات

۱. Stephen Krasner، نظریه پرداز دولت‌های ورشکسته و رژیم‌های بین‌الملل، استاد دانشگاه استنفورد.

قدرت. این البته با نهادگرایی لیبرال که برجسته‌ترین رویکرد مطالعه سیاست بین‌الملل شده است، بسیار سازگار است. سپس بحث‌های جامعه‌شناختی در استنفورد وجود داشت که من را علاقه‌مند ساخت؛ خصوصاً موارد مطرح شده توسط جان مایر در مورد شکافی که می‌تواند بین نهادهای رسمی و رفتار واقعی ایجاد شود. این جا موسسات و هنجارهایی وجود دارند که همه می‌پذیرند که به‌گونه مناسبی تکرار می‌شوند، مگر از رفتار واقعی جدا می‌شوند. این مهم چارچوب کاری را که در اواخر دهه ۱۹۹۰ در زمینه حاکمیت انجام داده‌ام، می‌ساخت.

اثربرداری

👍 علاقه‌مندی:

کار با افراد تأثیرگذار و دانشمندان

روابط بین‌الملل، نهادگرایی منطقه‌ای و

نهادگرایی لیبرالی

فرد: 

ساموئل هانتینگتون

کتاب: 

سازمان سیاسی

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

الکساندر دوگین^۱
برگردان: بصیر محمدی



من با اوراسیاگرایی آغاز کردم و سپس سراغ سیاست جغرافیایی آمدم و تا مدت ها در آن چارچوب باقی ماندم، سپس بخش دوگانگی «سرزمین» و «دریا» را توسعه دادم و از آن در شرایط واقعی کار گرفتم. به همین ترتیب، مکتب اوراسیایی ژئوپلیتیک پدید آمد، که نه تنها مکتب غالب شد، بلکه یگانه مکتب معاصر در روسیه گردید. به عنوان استاد در دانشگاه دولتی مسکو، به مدت شش سال رئیس بخش جامعه شناسی روابط بین الملل بودم که وادارم ساخت تا به صورت تخصصی با نظریه های کلاسیک روابط بین الملل، نویسندگان اصلی، رویکردها و مکاتب آن آشنا شوم. چون مدت ها علاقه مند به پست مدرنیسم در فلسفه بودم (کتاب پسا فلسفه را نیز در این ارتباط نوشتم) به همین دلیل توجه خاصی به پسا اثبات گرایی در روابط بین الملل داشتم. این گونه به نظریه انتقادی در روابط بین الملل، نئوگراشی ایسم و جامعه شناسی روابط بین الملل (جان هابسن، استیو هابدن و غیره) رو آوردم.

۱. Alexander Dugin، کارشناس اوراسیا گرایی، جیو پولیتیک دریا-زمین و نظریه چند قطبی روسی، استاد دانشگاه دولتی مسکو.

در نهایت، به نظریه جهان چندقطبی رسیدم که سرانجام به صورت مشخص از راه دوگانگی ژئوپلیتیک، تیوری گراسرام کارل اشمیت و نقد جان هابسن از نژادپرستی غربی و مرکزگرایی اروپا در روابط بین الملل، رشد یافت.

اثریذیری

👍 علاقه مندی:

کار فکری، دانشگاهی، تمرکز به جغرافیا
و سیاست و تدریس دانشگاهی

👤 فرد:

کارل اشمیت و جان هابسن

📖 کتاب:

کتابهای مربوط به سیاست جغرافیایی
و پست مدرنیسم

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

الکساندر ونت^۱

برگردان: مصطفی عاقلی



من فکرمی کنم کسی که بیشترین تأثیر را بر من گذاشت، مشاور تحصیلات تکمیلی من، ریموند دووال در مینه سوتا بود، که مراد دهه ۸۰ با مارکسیسم و پیاسا ساختارگرایی آشنا کرد. در آن زمان، من در واقع خودم را مارکسیست می دانستم. من بسیاری از نظریه های دولت مارکسیستی و بین المللی شدن سرمایه را خواندم و گمان می زدم که امروز هم همسوبا مارکسیسم هستم. مگر از آن زمان، من مسائل فلسفی را در بدنه نظریه مارکسیسم توسعه داده ام، بنابراین گرچه بسیار تحت تأثیر مسأله مارکسیست قرار گرفته ام - مانند بسیاری از دانشمندان هم نسل خود - من خودم را مارکسیست نمی دانم. جدا از این، من هم چنان تحت تأثیر کار جامعه شناسان و رئالیست های علمی مانند آنتونی گیدنز و روی باسکار قرار گرفته ام، مگر گمان می کنم، در پایان افرادی که به من مشوره می دادند، از اهمیت بیش تری برخوردار بودند.

کم کم به موضوع ساختار-کارگزار علاقه زیادی پیدا کردم و

۱. Alexander Wendt، نظریه پرداز سازه انگاری در روابط بین الملل؛ استاد دانشگاه ایالتی اوهایو.

مقاله «مسأله کارگزار- ساختار در نظریه روابط بین الملل در امور بین الملل» را در سال ۱۹۸۷ منتشر کردم. از آن زمان، من مطالعه سازه‌انگاری را ادامه دادم که منجر به مجموعه مقالاتی شد که در دهه ۹۰ منتشر کردم، سرانجام به نظریه اجتماعی سیاست بین الملل در سال ۱۹۹۹ منتهی شد.

اثربرداری

 علاقه‌مندی:

مارکسیسم، ساختار-کارگزار

 فرد:

ریموند دووال، انتونی گیدنز و رای باسکار

 کتاب:

آثار کلاسیک

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

امانوئل والرشتاین^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



مهم‌ترین واقعهٔ سیاسی در زندگی من، حادثه‌ای است که آن را انقلاب جهانی ۱۹۶۸ می‌نامم. برای من، این یک رویداد بنیادین و تحول‌آفرین بود. هنگامی که قیام در آن جا اتفاق افتاد، من در دانشگاه کلمبیا بودم، مگر این فقط یک پانویس زندگی‌نامه برای اتفاقات سیاسی و فرهنگی است.

من بارها سعی کرده‌ام آن چه دقیقاً در آن زمان اتفاق افتاده است، تحلیل کنم و این‌که چه پیامدی داشت. من اطمینان دارم که انقلاب (۱۹۶۸) از انقلاب (۱۹۱۷) انقلاب روسیه، (۱۹۳۹-۱۹۴۵) جنگ جهانی دوم یا (۱۹۸۹) فروپاشی کمونیسم‌ها در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی) مهم‌تر بود؛ سال‌هایی که مردم از آن‌ها به عنوان رویدادهای مهم یاد می‌کنند. آن رویدادها به سادگی کم‌تر از انقلاب جهانی (۱۹۶۸) تحول‌پذیر بودند.

اگر از من می‌پرسید افرادی که من را تحت تأثیر قرار داده‌اند، نام بیرم، باید کارل مارکس، فرناند براودل، جوزف شومپتر، کارل پولانی، ایلیا پریگوجین و فرانز فانون را نام ببرم.

۱. Immanuel Wallerstein، نظریه‌پرداز نظم جهانی، پایان سرمایه‌داری و یک دست‌سازی علوم اجتماعی، استاد دانشگاه بینگامتون.

اثرپذیری

👍 علاقه‌مندی:

انقلاب جهانی ۱۹۶۸، یک‌پارچه‌سازی
علوم اجتماعی

👤 فرد:

مارکس، برادول، شومپتر، پولانی،
پریگوجین و فانون

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

امیتاوا آچاریا^۱
برگردان: رحیم اعظمی



کار من در مورد روابط بین الملل توسط دو عامل اساسی، جغرافیا و مردم شکل گرفته است. من علاقه وافری به روابط بین الملل دارم؛ شامل سیاست جنوب- شرقی آسیا و روابط بین الملل، منطقه‌گرایی آسیایی، سازه‌نگاری، نظریه‌های روابط بین الملل غیرغربی، منطقه‌گرایی مقایسه‌ای، روابط بین الملل جهان سوم و امنیت جهانی؛ از جمله امنیت انسانی. کار من شامل مطالعات انضباطی و مطالعات منطقه‌ای (جنوب شرقی آسیا) است. این هم‌چنین ترکیبی از نظریه (به‌ویژه، سازه‌نگاری) و تحلیل است. هریک از این مناطق را می‌توان با مکان‌های خاصی پیوند داد که طی چند دهه گذشته خود را در آن مناظره‌ها یافته‌ام.

در هندوستان که بزرگ می‌شدم، همیشه به دلیل تأثیرگذاری جواهر لعل نهرو، اولین نخست‌وزیر هند، من به سمت انترناسیونالیسم لیبرال کشانده می‌شدم. از آن جا که اقامت طولانی در جنوب- شرقی آسیا (جایی که من نه زاده شده‌ام و نه تحصیل کرده‌ام) داشته‌ام، چشیدن مزه پژوهش در سنت

۱. Amitav Acharya، کارشناس پیوستگی مناطق، آسه آن و جهان‌گرایی نادرست غربی روابط بین الملل، استاد دانشگاه دانشگاه امریکایی واشنگتن.

مطالعات منطقه‌ای، به‌ویژه از کار دانشمندانی مانند مایکل لیفر و موتیا آلاگپا، برایم بسیار مهم بود.

مگر کار من توسط گروه دانشمندان بسیار التقاطی و ناهمگون شکل گرفت که بیش‌ترشان نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و یا حتی پژوهش‌گران روابط بین‌الملل نبودند. آن‌ها شامل چندین مورخ برجسته آسیای جنوب-شرقی، وانگ گونگ‌وو، آنتونی رید، آنتونی میلنر و نوشته‌های او. دبلیو لترس از دانشگاه کرنل هستند که من خودم آن‌ها را می‌شناسم. این پروفیسور آناندا راجه، انسان‌شناس فقید سنگاپوری، بود که من را از راه یک سری گفت‌وگوها (اغلب با صرف آب‌جو در مراکز غذایی فروشنده‌های محلی) و نوشتن مطالب مشترک، در مطالعات جنوب-شرقی آسیا آشنا کرد.

تدریس در دانشگاه یورک کانادا من را در معرض نظریه‌های انتقادی، به‌ویژه نظریه‌های رابرت دبلیو کاکس و برداشت او از ابعاد مادی و عقیدتی هژمونی قرار داد. برخی از کارهای من سیاست‌محور است، که پایه‌های آن با همکاری دانشمندان کانادایی با گرایش مشابه، به‌ویژه دیوید دویت و پاول ایوانز، پایه‌گذاری شد.

حضور در هاروارد، جایی که من از نزدیک با جامعه‌شناس ایزرا فوگول و دانشمند چینی الستایر آیین جانستون کار می‌کردم، من را به سازه‌انگاری کشاند و به‌ویژه به اهمیت اجتماعی شدن

علاقه مند کرد. پیتر کاتزنشتاین که نه استاد من بود و نه همکار علمی من، به یک تأثیرگذار اصلی در کار من در مورد منطقه گرای و هنجارها تبدیل شد. من نمی توانم از گشودگی وی در برابر دیدگاه های جایگزین، توانایی او در حرکت در پارادایم نظری و بافتن مناطق و مضامین مختلف در کارهایش، الهام بگیرم. همه این ها با راهنمایی سخاوتمندانه او از دانشمندان نسبتاً جوان و نسبتاً ناشناخته ای مثل خودم میسر شد. او یکی از بهترین دفاعیاتی است که جامعه روابط بین الملل امریکا می تواند در برابر اتهام دزد فروشی و بسته بودن مغازه ارائه دهد.

هم چنین باید به ریچارد هایگوت اشاره کنم، که در دهه ۱۹۸۰ من را متقاعد کرد یک حرفه اکادمیک در روابط بین الملل از نظر عقلی رضایت بخش و سرگرم کننده خواهد بود (او از هر دو نظر حق داشت)، و کارهای خودش در زمینه منطقه گرایی آسیایی به اندیشه من شکل بخشید. محمد ایوب واقعاً عالمی بود که از کارهای پیش گام او در زمینه امنیت جهان سوم الهام گرفت، در حالی که بری بوزان که واقعاً در رأس دانش آموزان روابط بین الملل در سراسر جهان قرار دارد، یک همکار شگفت آور در زمینه نظریه روابط بین الملل غیر غربی بوده است.

بنابراین، به جای سنت های بزرگ روابط بین الملل، جغرافیا و مردم بر تفکر من تأثیر گذاشته اند. من هرگز به طور غریزی واقع گرا، لیبرال یا سازه انگار نبوده ام. من هرگز به سختی در یک

راه متفکر اجتماعی نشدم، بلکه در معرض تعدادی از افراد بسیار جالب قرار گرفتم که بسیاری از آن‌ها از رشته‌های دیگری غیر از روابط بین‌الملل بودند. یعنی برای فهم یک رشته به صورت علمی و خوب، باید از حوزه‌های متعدد علوم اجتماعی باید کمک گرفت.

اثربرداری

علاقه‌مندی:

سازمان‌نگاری، جغرافیا، جهان سوم و 

امنیت جهانی

فرد:

جواهر لعل نهرو، پیتر کاتزنشتاین و 

ریچارد هایگوت، محمد ایوب، بری

بوزان

کتاب:

ندارد 

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ان تیکنر^۱

برگردان: مصطفی عاقلی



من در زندگی علمی خود تغییرات زیادی را تجربه کرده‌ام. هویت اصلی من به عنوان دانشمند اقتصاد سیاسی بین الملل بود. اولین موقعیت علمی من در یک کالج کوچک هنرهای لیبرال (کالج صلیب مقدس) بود که در آن دوره‌های مختلف اقتصاد سیاسی بین المللی را تدریس کردم. در دوره تحصیلات تکمیلی به مسائلی علاقه‌مند شدم که در دهه ۱۹۷۰ مسائل «شمال-جنوب»، نام گرفته بودند؛ به‌ویژه مسائل مربوط به عدالت جهانی، که در آن زمان موضوعات دل‌چسپی نبودند.

بنابراین، من همیشه در انتخاب موضوع خود احساس می‌کردم که کمی خارج از دایره است. هنگامی که در دهه ۱۹۸۰ تدریس را شروع کردم، روابط بین الملل در خدمت مردها بود. به عنوان یک زن، در جلسات حرفه‌ای احساس ناراحتی می‌کردم، چون زنان اندکی وجود داشت که می‌توانستم به دانشجویی بپذیرم. هم‌چنین دریافتم که بسیاری از دانش‌جویان دختر در صنف‌های مقدماتی روابط بین الملل من، با تأکید بر

۱. Ann Tickner، نظریه‌پرداز روابط بین الملل فیمنیستی، استاد دانشگاه جنوبی کلفورنیا.

موضوعات استراتژیک و سلاح‌های هسته‌ای تا اندازه‌ای ناخوش و بی‌انگیزه هستند. تقریباً در همان زمان بود که برای اولین بار به این مسائل فکر کردم، اتفاقاً کتاب اویلیان فوکس کیلر (جنسیت و علم) را خواندم؛ کتابی که انتقاد جنسیتی از علوم طبیعی را ارائه می‌دهد. برای من جالب بود که انتقاد فمینیستی وی از علم می‌تواند به همان اندازه در نظریه روابط بین‌الملل نیز کاربرد داشته باشد. اولین نشر فمینیستی من، انتقاد فمینیستی از اصول رئالیسم سیاسی هانس مورگنتا در این مضمون گسترش یافت.

تدریس در یک کالج هنرهای لیبرال کوچک که در آن کیفیت مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، بسیار مفید بود - زیرا من می‌توانستم تمایلات خودم را به‌گونه غیر متعارف دنبال کنم. بنابراین، من فکر می‌کنم که بازگشتم به فمینیسم، پس از ده سال حضور در این زمینه، ترکیبی از افزایش آگاهی و احساس خودم بود که چیزی درباره روابط بین‌الملل وجود دارد که با من صحبت نمی‌کند. من در سال ۱۹۹۵ وارد این دانشکده شدم که دارای شهرت فراوانی در زمینه آموزش طیف وسیعی از رویکردهای نظری روابط بین‌الملل بود. حمایت از این تنظیمات نهادی و شبکه‌ای از دانشمندان و دانش‌جویان فمینیست، که بعضی از آن‌ها را در اواخر دهه ۱۹۸۰ با همان شیوه تفکر می‌اندیشیدند، از دید من برای رسیدن من به جایی که امروز هستم مهم بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

انتونیو مارکینا^۱
برگردان: مهدی سلامی



من خود را بیش تروقف بررسی اسناد بایگانی شده جنگ جهانی دوم و جنگ سرد نمودم. مگر پس از تکمیل نمودن شش رشته تحصیلی، از جمله، حقوق بین الملل و اقتصاد؛ پس از ۱۹۸۲، یعنی زمانی که بورس تحصیلی را کفلر را جهت تحصیل در رشته روابط بین الملل دریافت کردم، با تعدادی از نخبه های امریکایی و اروپایی (که از طرف دولت های متبوع شان جهت بررسی و رفع مسائل اساسی ملی و بین المللی استخدام شده بودند)، در تماس شدم و به تدریج به دو نکته پی بردم.

نخست این که، تمامی مسائل در سیاست بین الملل «عقلانی» نیستند؛ یعنی این که، مسائل مهم پاسخ گوی منطق غربی نیستند.

دوم این که، نمی توان مسائل محلی را صرفاً از راه تمرکز بر آن مسئله درک نمود. تمامی مسائل داخلی، از تأثیرات و تبعات جهانی برخوردارند. آن چه در بخشی از جهان رخ می دهد، وابسته به وقایع دیگری در سایر نقاط دنیا می باشد. بر آن اساس، مایلم

۱. Antonio Marquina، کارشناس فریب جهانی شدن، امنیت انرژی و چالش های سیاست خارجی اروپا، استاد دانشگاه ولینشیا.

تأکید بورزم که، داشتن انتقاد نسبت به جهانی سازی به سبک فوکویاما، منافاتی با پذیرش این واقعیت ندارد که جهان به گونه فزاینده ای به هم پیوسته گردیده است.

با این که من احترام زیادی نسبت به تعداد بیش تری از اشخاصی دارم که در طول کارهای حرفه ای با آن ها ملاقات نموده ام، مگر دید من نسبت به سیاست بین الملل، منوط به قناعتی است که از کنج کاوی من نسبت به پویایی های بین المللی به دست آمده باشد و شکل دهنده نتیجه گیری های من گردد. تاریخ نقش برجسته در فهم و درک مسائل روابط بین المللی دارد. یک مفهوم و یا واقعه را با منطق تحلیلی به صورت بنیادی به واسطه تاریخ می توان فهمید. نقش تاریخ در روابط بین الملل انکارناپذیر است، زیرا رویکردهای سیاست بین الملل، نمی تواند انتزاعی باشند. بدین معنا که باید بر بنیادهای تاریخی استوار باشند. تمام مسائل از یک خط سیر برخوردار است که شما باید از آن به خوبی آگاهی یابید.

از دید من، رویکرد به یک مسأله عینی در سیاست بین الملل، باید از راه بررسی موشکافانه ریشه های مسئله، خط سیر آن و از همه مهم تر، عوامل محرک آن ارائه گردد. چنین رویکردی باید فراخ باشد، چون عواملی را مدنظر قرار می دهد که می توان آن را با یک آموزش چندرشته ای درک نمود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ایال وایزمن^۱

برگردان: منصور احسان



من یک مهندس ساختمانی هستم و تخصص من در تیوری معماری و نظریه فضایی است. من مایلم وقتی وارد یک زمینه ژئوپلیتیکی یا مناطق، که در حقیقت مربوط به حوزه روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر، حقوق دانان سنتی و غیره می باشد، این رویکرد خاص منحصر به خودم را حفظ کنم. مهندسی به من یاد داد تا به مسائل دقیق نگاه کنم، به اجسام، رسانه ها، و مشاهده بسیار دقیق در مورد نحوه ایجاد ساختارها که می تواند تجسمی از روابط سیاسی باشد.

هنگامی که من ساختارهای سیاسی را مشاهده می نمایم، در اصل این ساختارها را به عنوان یک مهندس مطالعه می کنم. من به شیوه تبدیل سیاست به ماده - عمل فضایی - تحقق بخشیدن و فضایی سازی نیروهای سیاسی نگاه می کنم. تفکر من حول رابطه ای بین نیرو و فرم شکل گرفته است. فرم برای یک مهندس یک نقطه ورود است که می تواند به نحوی سیاست را ارزیابی و تحلیل کند. بنابراین، وقتی به ماده و واقعیت مادی نگاه می کنم

۱. Eyal Weizman، کارشناس فرهنگ مجازی سیاست بین الملل، استاد دانشگاه لندن.

(مانند یک ساختمان تخریب شده، یک قطعه از زیرساخت‌ها، یک جاده یا پل، یک شهرک یا حومه شهر) به آن‌ها به عنوان محصول سیاسی نگاه می‌کنم، که هیچ‌گاه ثابت نیستند. یک شهر بر مبنای روابط سیاسی چندگانه تشکیل گردیده و رشد می‌کند، گسترش می‌یابد و یا هم منقبض می‌شود. ساختمان‌ها به‌گونه همیشگی محیط خود را ثبت می‌کنند. بنابراین، می‌توان نیروی سیاسی را به ساختمان‌ها تشبیه نمود.

با استفاده از این روش، من تحت تأثیر نقشه‌برداران ساختمان و افراد بیمه‌ای قرار می‌گیرم که وارد یک ساختمان می‌شوند تا خراش دیواری را ببینند و آن‌چه را که اتفاق افتاده و یا هم ممکن است اتفاق بیفتد، ارزیابی نمایند. بنابراین، احساس می‌کنم در زمان جنگ، نقشه‌بردار املاک در مقیاس یک شهر هستم. مگر در تمرین این معماری پزشکی قانونی، من نیز مانند یک باستان‌شناس کار می‌کنم؛ باستان‌شناس به دنبال کشف بقایای مادی تاریخی و در تلاش برای بیان حقایق تاریخی در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، نظامی یا اجتماعی است. مگر من یک باستان‌شناس از گذشته‌های بسیار نزدیک یا حال هستم. در حالی که برخی از تحقیقات من ابعادی لفظی را براساس بررسی مواد حفظ می‌کنند، بیش‌تر آن تحلیلی از مطالب ضبط شده یا ثبت شده توسط رسانه‌های مختلف است. تألیف واقعیت مکانی را از تصاویر معماری تایید، مکان‌یابی و ارجاع می‌نماید.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ایور نیومان^۱

برگردان: احمد سیر عمری



دلیل آمدن و رشد من به دنیای روابط بین الملل، علاقه‌ام به سیاست و مخصوصاً درک اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. ما از کشور ناروی هم پیمان سازمان آتلانتیک شمالی آمدیم و رشد ما زمانی بوده که اتحاد جماهیر شوروی سردشمنی با ما داشت.

خدمت اجباری در دولت را بین سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۸۰ انجام دادم و از تمام داشته‌ها و دانشی که در جریان خدمات اجباری با روسیه انجام داده بودم، در مطالعات سیاست خارجی روسیه و هم‌چنان مطالعات روابط بین الملل، استفاده کردم و بعد به عنوان پست دکتورای خود ترجیح دادم که در زمینه دیپلوماسی کاری انجام دهم. بعد از اخذ بورس تحصیلی، ژان مونت در انستیتوت دانشگاه اروپا به پژوهش پرداختم و به این نتیجه رسیدم که مهارت‌های به دست آمده از علوم سیاسی و روابط بین الملل، نمی‌تواند به انجام مؤثرترین وظیفه اختتام پیدا کند؛ زیرا به این درک رسیدم که مطالعه رشته دیپلوماسی آن‌ها تخصصی می‌باشد؛ به شکلی که این نمایندگان در نتیجه ملاقات‌ها و مشورت‌ها، محصول و نتیجه هم می‌داشته باشند.

۱. Iver Neumann، نظریه پرداز شکل اجتماعی روابط بین الملل، استاد دانشگاه اسلو.

در حالی که این سیستم بسیار شایسته مطالعه است؛ مگر خواست من مطالعه دیپلوماسی به شکل اجتماعی آن طوری که از اجتماع نشأت و در اجتماع نهادینه شده باشد و یک مجموعه از روابط متراکم را شکل داده باشد، بود. برای به انجام رسانیدن این کار، الزاماً مطالعات انسان‌شناسی را مجدداً باید فرامی‌گرفتم.

در ایام جوانی من، یک سیستم سه‌گانه آموزشی در ناروی وجود داشت؛ قسمی که شخصی می‌توانست سه موضوع را برای اتمام دوره آموزشی لیسانس انتخاب کند. موضوعات مورد علاقه من روسی، انگلیسی، علوم سیاسی و انسان‌شناسی بودند که جمله چهار موضوع می‌شد. بعد از به اتمام رساندن مدت یک سال از رشته انسان‌شناسی در سال ۱۹۸۱، به اضافه شش ماه دیگر را نیز به این رشته افزودم و سپس کارشناسی ارشد و دکتورای خویش را اخذ نمودم. با به دست آوردن تخصص دوم، یک سلسله خستگی‌هایی که از تجربه علوم سیاسی داشتم، رها کردم و با ختم خستگی‌های علوم سیاسی، نگرانی‌های جدید بابت انسان‌شناسی برایم رونما گردید.

زمانی که انسان‌شناسان در مورد ماهیت سازنده امور بحث می‌کنند، برای بررسی نتایج تردیدی وجود داشت که از عهده آن برنمی‌آمد؛ برای این که ما توانایی مطالعه روابط بین‌الملل را بدون نتیجه نداریم؛ گرچه سرانجام ما به هر دو نیازمندیم.

به زعم من، هدف کلیدی آموزش و پرورش یک انسان به

این دلیل است که درک تعامل را با دنیا به شیوه‌های مختلف پیاموزد. از این رو، من به عنوان کسی که بدون گزینه بودم با ناروی آغاز کردم و سپس گزینه دیگر باز شد که اتحاد شوروی بود. برای من، این یک تمرین بسیار حساس بود که تا بینم، فکر کردن در مورد جهان با این روش محرمانه شوروی چگونه امکان پذیر است؛ نه تنها از منظر فکری کمونیزم با یک دیدگاه خاص جهانی و پروسه سیاسی خاص؛ بل این مطابق با سنت‌های اجتماعی روس‌ها انطباق دارد. من یافته‌های خود را در یک سری مطالعات در مورد روسیه و اروپا بیان کردم که نتیجه آن اولین کتابی بود که از دکتورای من استخراج شد (روسیه و ایده اروپا ۱۹۹۶). سپس، به دنبال روند دهه ۱۹۹۰، من این نگرانی را از نظربورس تحصیلی «خود» و «شخصی دیگر» با استفاده از این ایده تعمیم دادم که شما از نظرایجاد مرزهای اجتماعی نسبت به خارج، همانید که هستید.

با در نظر گرفتن این ایده، من به موضوعات دیپلوماسی رسیدم و از آن در یک سری موارد خاص به سطح دولت، منطقه و در سطح اروپا و هم‌چنان با روسیه و ترکیه مورد استفاده قرار دادم. این امر منجر به دیپلوماسی شد؛ چون مطالعه کلی گفتمان نظریه‌های چگونگی شکل‌گیری این امر، خواستار تجزیه و تحلیل دقیق‌تر سیاست‌های روزمره گردید.

این که شما یک مقدار وقت و تلاش‌تان را بالای یک موضوع

سرف می کنید؛ اگر به یک بارگی آن موضوع را به انجام نرسانید، بسیار غیرعقلانی است. امروز، من هنوز در مورد روسیه پژوهش می کنم؛ هرچند که از اهمیت آن کاسته شده است و هنوز هم دیپلوماسی انجام می دهم. پی گیری های انجام شده در خانه با دیپلمات ها (۲۰۱۲) در حال انجام است که سایت های دیپلماتیک نامیده می شود. با این حال پروژه فعلی من با یک پژوهش گراکادمیک روابط بین الملل (دوست و شاگرد من است)، به پیش می رود و نظرش را اوراسیا جلب نموده است. منظور از این نظارت بر چگونگی حالات در ۳۰۰۰ سال قبل می باشد. این در حقیقت راه گشای پیدا نمودن قضاوت میان دیپلوماسی روسیه و ترکیه می باشد. این «متفاوت بودن»، نه تنها در گفتمان روسی و ترکی؛ بل هم چنین در گفتمان کلی اروپا، روند رو به رشد دارد. هرچند بسیاری موضوعات به شکل پنهان باقی می ماند. مگر سپس شما متوجه چیزی می شوید؛ مانند اولین باری که مفهوم اروپا استفاده شده است که در اطراف بارگاه شارلمان بود. او در سال ۸۰۰ تاج گذاری کرد. حال پرسش مطرح می شود که چرا تاج گذاری کرد؟ به دلیل این که او پیروزی خود را بر مردم (آوارها) جشن می گرفت؛ مردمی که در علفزارها زندگی می کردند؛ آن چه که در آن زمان «اروپا» خوانده می شد و آنان نیز سیاست می کردند. بنابراین مفهوم اروپا و موجودیت مردم استپی اوراسیا (مردمی که در علفزارها زندگی می کردند و بعداً

به اروپای امروز تبدیل شد) در آن جا وجود دارد؛ نه تنها در قانون اساسی بلغارستان، مجارستان، ترکیه و روسیه، بل در جایی مانند فرانسه نیز وجود دارد.

بنابراین، پس زمینه همین است؛ مگر برای من جامعه‌شناسی تاریخی یک عزیمت جدید است و نگرانی پیمودن این مسیر هم پا برجاست. هوش مندانه‌ترین کاری که از نظر آموزش فکری انجام دادم، این بود که کارشناسی ارشدام را در فلسفه علوم سیاسی در ناروی به اتمام رسانیدم و برای به انجام رساندن دکتورای خویش به بریتانیا رفتم. دلیل رفتنم به بریتانیا فرا گرفتن دروس در انگلیس بود. با بصیرت می‌بینم که دلیل اصلی آن این بود که مکتب انگلیس در روابط بین‌الملل پرسش‌های بزرگی را مطرح می‌کرد و علوم سیاسی ایالات متحده آمریکا، دنبال پرسش‌های کوچک بوده. به دلیل داشتن دغدغه تاریخی، مکتب انگلیس روش تحلیل را به سبک گسترده و جامع آن استفاده می‌نمود که این در حقیقت مطابق میل من بود. من در سال ۱۹۸۷ به آکسفورد آمدم؛ شروع به تحصیل کردم و دوران درخشانی را با جان وینسنت گذراندم. او در آن مرحله پایه اصلی مکتب انگلیسی بود. سپس به مقالاتی از «ریچارد اشلی»، «جیمز در دریان» و «راب واکر» برخوردم و مجذوب مقالات شان شدم؛ چون قبلاً جلسه‌ای بانیچه و فوکو داشتم. مگر با دیدن این برنامه‌ها برای روابط بین‌الملل، بلافاصله همه چیز جمع شد؛ من به فوکو

برگشتم، او را به درستی خواندم و هرگز به عقب نگاه نکردم. فوکو هنوز دوست نظریه پرداز ویژه من است. او کسی است که وقتی مشکلی پیش می آید، به او متوسل می شوم. من دیگران را دارم؛ مگر فوکو مرد کار است.

چرا فوکو؟ یکی از مواردی که فوکو برای اولین بار به آن اشاره کرده است، این است که: «رهبران را دنبال نکنید؛ پارکومترها (ماشین های که برای پارکینگ موتر در آن پول جمع می شود) را تماشا کنید». من فکر می کنم این هگل بود که گفت فقط یک نفر او را درک کرده و آن هم سوء تفاهم کرده است؛ چون او می خواست کاری را انجام دهد که هگل می کرد و کاری که هگل می خواست به شاگردانش منتقل کند؛ این بود که شما باید الگوی خود را رشد دهید. فوکو نیز عین موضوع را بیان کرد.

بنابراین من به هیچ وجه یک نظریه پرداز عمل گرانیستم و از او پیروی نمی کنم؛ شما می توانید از راه های دیگر نیز سیاست کنید و اشتراک داشته باشید؛ مگر او هنوز کاملاً مرد اصلی من است.



چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

برتراند بدی^۱

برگردان: احمد سیر عمری

زمانی که ما می نویسیم و یا هم زمانی که کار می کنیم، در قدم نخست تحت تأثیر عدم رضایت خود قرار می گیریم. رویکرد کلاسیک وستفالیایی به روابط بین الملل، همان طوری که قبلاً گفتم، رضایت مرا حاصل نتوانست؛ چون احساس می کردم که به حوادثی توجه دارد که دیگر اهمیتی که ما مدام به آن ها می دادیم، ندارد. برای نمونه: مسابقات تسلیحاتی، سیاست قدرت بزرگ و یا مذاکرات سنتی دیپلماتیک؛ به شکلی که من پژوهش نمودم، بزرگ ترین درد و رنج از جاهای وارد زندگی جهانیان شد که روابط بین الملل آن ها را تحت پوشش قرار نمی داد.

من همیشه به شاگردانم گوشزد نموده ام که علم روابط بین الملل، از جمله علوم درد و رنج بشر است و این درد و رنج در همه جای دنیا وجود دارد؛ برای نمونه: در اروپا، در امریکای شمالی؛ ولی بیش ترین قسمت این درد و رنج در خارج از منطقه وستفالیا است. بنابراین رویکرد کلاسیک به روابط بین الملل، تصویری حاشیه ای و تحریف شده ارائه می دهد. افریقا و غرب

۱. Bertrand Badie، کارشناس رنج و روابط بین الملل میان ضعف و قدرت، استاد دانشگاه علوم پو-پاریس.

آسیا که از طریق منشور وستفالی دیده می‌شود، تصویر خوبی ندارد و کاملاً متفاوت از ثروت خارق‌العاده است که این مناطق جهان دارند. من همیشه بر این باور بوده‌ام که در جهانی که سالانه ۶ تا ۹ میلیون نفر از گرسنگی می‌میرند، قانون‌های اصلی روابط بین‌الملل سنتی طعنه‌آور و مسخره است. حتی تروریسم که ما در مجموع برایش اهمیت زیادی قایل هستیم، به سختی با چالش خطر فقر نزدیک می‌شود. به عبارت بهتر، خطر فقر به مراتب بیش‌تر از فاجعه تروریسم است.

سه کتاب آخر من در برابر نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل قرار دارند. در کتاب «دیپلماسی چشم‌پوشی» سال ۲۰۱۲ سعی کردم نشان دهم که بازی قدرت بزرگ، واقعاً یک روش بازی است که بسیار متدتر از آن چیزی است که معمولاً می‌گوییم و این بازی در همه مجامع چندجانبه انجام می‌شود. در این مجامع در واقع یک باشگاه وجود دارد و این دقیقاً همان چیزی است که من می‌خواستم توصیف کنم. یک باشگاه قدرت؛ باشگاهی که به ضرایب کم قدرت در سیستم بین‌الملل منجر می‌شود.

در کتاب «دوران تحقیرها»، ۲۰۱۴ سعی کردم آن‌چه را که تیوری کلاسیک قادر به بیان آن نیست؛ یعنی سلطه‌ای که از لنزهای تحت سلطه دیده می‌شود، تحقیری که توسط تحقیرشوندگان احساس می‌شود و خشونت‌هایی که خشونت‌شدگان احساس می‌کنند را تبلور دهم. برای نمونه؛ حتی اگر به قدرت‌های بزرگ

مانند چین که از نظر تولید ناخالص ملی با امریکا هم سطح است نگاه کنیم، دیده می‌شود که تجربه تاریخی تحقیرآمیز آنان منبع عظیمی از الهام است.

در کتاب من تحت عنوان «ما دیگر در جهان تنها نیستیم» سال ۲۰۱۶، این انتقاد را صریح‌تر بیان نمودم که ما در حال نوشتن روابط بین‌المللی هستیم که فقط حدود یک میلیارد انسان را در بر می‌گیرد؛ در حالی که دیگر افراد به دست فراموشی سپرده شده‌اند. امروزه این دیدگاه که قدرت‌های قدیمی، دستور کار بین‌الملل را تعیین می‌کنند، درست نیست. امروز اغلب با توسل به اشکال شدید خشونت سیاست جهانی امروزه، توسط کشورهای کوچک، ضعیف و تحت سلطه نوشته می‌شود و فهم و درک این موضوع به معنی تغییر کامل نظریه روابط بین‌الملل است.

ما نباید فراموش کنیم که در بیش‌تر موارد، تیوری روابط بین‌الملل با پیروزی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۵ ارائه شد و تیوری معروف سیاست قدرت بزرگ که توسط مورگنتا مطرح شد، بر تیوری سنتی روابط بین‌الملل حاکم گردید و توسط بسیاری‌ها مورد استقبال قرار گرفت. این کتاب موضوع آن زمان را درست بیان نمود که می‌توان از توانایی قدرت امریکا برای رهایی از هیولای نازی یاد کرد. دو تن از بزرگ‌ترین دانشمندان سیاسی بین‌الملل گرای امریکایی، «رابرت کوهن» و «ند لیبو»، هر

دو در کتاب خود از پایان این نظم جهانی نوشته اند؛ نظمى که به ترتیب از هژمونى و پایان هژمونى یاد کرده اند و آن چه که برای من جالب است، دقیقاً کاوش پس از هژمونى است.

اثرپذیری‌ها

■ علاقه‌مندی:

مقابله با نظریه‌های سنتى روابط

بین الملل

فرد: 

رابرت کوهن و ندلیبو

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

بروس بینودی مسکیتا^۱
برگردان: احمد سیر عمری



در نخست کارم را به حیث یک متخصص منطقه‌ای در جنوب آسیا آغاز کردم (پایان نامه من در مورد استراتژی‌های احزاب مخالف در دولت‌های ائتلاف در سطح دولت هند بود که سپس به حیث اولین کتاب من منتشر گردید. من کار میدانی کردم و ۵ سال زبان اردو خواندم و تاریخ مدرن هند را به عنوان یکی از رشته‌های آزمون پایان نامه خود انجام دادم)؛ ولی در سال نخست تکمیل نمودن تحصیلات را رویکرد مدل‌سازی آشنا شدم و بسیار تحت تأثیر تدریس دونالد استوکس قرار گرفتم. بعد مطالعه شفاهی درباره تیوری ائتلاف‌های سیاسی «ویلیام ریکر» برای آن دوره را خواندم و دریافتم که اصل استراتژیک در آن کتاب به اشتباه استخراج شده است.

این اولین مواجهه من با مدل‌سازی رسمی بود و اولین باری بود که دیدم چگونه می‌توان از منطق سخت‌گیرانه (یک مدل رسمی) استفاده کرد؛ تا نتیجه گرفت که ادعا نادرست است. نه از نظر عقیده؛ بل از نظر منطق مستقیم. این به رغم قرار گرفتن

۱. Bruce Bueno de Mesquita، نظریه پرداز نظریه بازی، پیش‌بینی و منطق ترس در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه نیویارک.

در سطح کارشناسی ارشد، به من راهی را باز نمود تا به مذاکرات سیستماتیک نظر اندازم و از نظر منطقی، به جای قضاوت شخصی، به استدلال‌ها بپردازم. این کار هم چنان با علاقه من به مطالعه دولت‌های ائتلاف در هند مطابقت دارد. بنابراین من توانستم علایق تخصصی منطقه خود را با علاقه جدید خود به تجزیه و تحلیل کمی و رسمی ترکیب کنم.

من هم چنین تحت تأثیر مراحل توسعه سیاسی کنت ارگانسکی قرار گرفتم، او بررسی کرده بود که چگونه ائتلاف‌های مختلف منافع توسعه سیاسی و اقتصادی را شکل می‌دهند. آن چه او به عنوان مدل تجربی خوانده بود؛ به ویژه تأثیر عمیقی در تفکر من در مورد استراتژی‌های ائتلاف داشت و عامل مهمی در تصمیم من برای تحصیل در دانشگاه میشیگان، در رشته «سیاست‌های تطبیقی» بود (مطالعه روابط بین الملل را به عنوان یک رشته انجام نداده‌ام).

سرانجام رییس کمیته دکتورای من «ریچارد. ال. پارک» تأثیر عمیقی در تفکر و رویکرد من در تدریس داشت. او تحمل دیدگاه متفاوت از دیدگاه خود را که به نظر من الهام بخش است، نشان داد. دیک پارک یکی از بنیان‌گذاران مطالعات مدرن آسیای جنوبی بود. او گزینه منطقی و رویکرد کمی من در سیاست هند را متفاوت از تفکر خودش دانست؛ ولی تشویق‌ام کرد، از من حمایت کرد و اعتماد به نفس‌ام را تقویت کرد. یکی از

رضایت بخش ترین تجربه های دانشگاهی من این بوده است که درست قبل از مرگ نا به هنگام او، با او کتاب مشترکی را نوشتم (سیستم سیاسی هند، چاپ دوم).

بعداً، با تشکر از دیود رود (زمانی که من و او دستیار پروفسور دانشگاه دولتی میشیگان بودیم) این فرصت را داشتم که با ویلیام ریکر ملاقات کنم و به روچستر بروم و در آن جا مهارت های خود را به عنوان یک دانشمند علوم سیاسی رشد بدهم.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعه دولت‌های ائتلاف در هند

فرد: 

دونالد استوکس، کنت ارگانسکی،

ریچارد.ال.پارک

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

بری بوزان^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



گمام می‌کنم از دوران کودکی به جنگ و سلاح علاقه داشتم و هرچه بزرگ‌تر می‌شدم به تاریخ بیش‌تر علاقه‌مند می‌شدم. من از اوایل کودکی تحت تأثیر خواندن «رئوس مطالب تاریخ» از اچ جی ویلس قرار گرفتم. دیدگاه سینوپتیک تاریخ و تمایل به پذیرفتن کل داستان تاریخ در یک جلد، تأثیری ایجاد کرد که هرگز مرا ترک نکرد. در دانشگاه کال هالستی شخصی بود که به من تدریس می‌کرد، با الهام از او به روابط بین‌الملل علاقه‌مند شدم و مارک زاکرمن را تشویق کرد که به عنوان یک حرفه ممکن فکر کنم. «نظریه سیاست بین‌الملل» کنت والتز (۱۹۷۹) الهام زیادی به من داد و مدت‌ها خودم را درگیر آن می‌کردم.

آن‌چه که فکر می‌کنم سفر من را متمایز می‌کند، این است که من به عنوان یک نویسنده، با تعداد زیادی از نویسندگان کار مشترک انجام داده‌ام. برخی از آن‌ها به یک همکاری ژرف و درازمدت تبدیل شدند، با افرادی مانند الیو ویور، ریچارد لیتل، و اخیراً با لنه هانسن و ماتیاس آلبرت. این‌گونه کار مشارکتی عمیق

۱. Barry Buzan، نظریه پرداز مجموعه امنیتی منطقه‌ای، رهبر مکتب کپنهاگ و استاد مکتب اقتصادی لندن.

شما را ملزم به ایجاد «ذهن سوم» با شخصی که با او می نویسد، می کند، و من این را بسیار انگیزه بخش می دانم.

این کار من را قادر به انجام کارهایی کرده است که خودم نمی توانستم انجام دهم، مگر به این معنی است که فرد به اندازه کافی برای ایجاد شخص سومی که نویسنده دیگری است، با سبک و شیوه تفکر متمایز، با تفکر شخص دیگر سازگار باشد.

بنابراین به تعبیری، من تألیف مشترک خود را نه متعلق به خودم بلکه مربوط به این شخص سوم می دانم. از آن جا که با افراد مختلفی کار کرده ام، در گهواره چندین نویسنده مجزا «شخص سوم» ایستاده ام و از این راه می توانم به دلیل عدم انسجام مورد انتقاد قرار گیرم. پس خلق یک ذهن سومی با کار مشترک یک فرد دیگر، یک کار تیمی سه نفری را به وجود می آورد. دو ذهن در اثر کار مشترک به یک نتیجه سومی می رسد.

شما باید هسته ای را پیدا کنید که هم نویسندگان براساس آن موافق باشند و هم آن را به عنوان نقطه عزیمت در نظر بگیرند و اختلافاتی را که ممکن است - و ممکن خواهد بود - کنار بگذاریم؛ و این هسته هر بار متفاوت خواهد بود. با این وجود برای انجام چنین کاری، فکر کردن در مورد تفکر محدود خود، بسیار چالش برانگیز و تحریک کننده بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

بیت جن^۱

برگردان: شاه فیصل آخندزاده



علاقه من نسبت به روابط بین الملل را می توان روی چند مورد خاص و تحولاتی که در زندگیم رخ داده است، خلاصه نمود که آن ها قرار ذیل اند: ۱) علاقه خاصی که نسبت به لیبرالیسم و فراملی گرایی لیبرال دارم؛ ۲) نحوه برقراری لیبرالیسم با سایر نظام ها؛ و ۳) پس زمینه تاریخی من و لیبرالیسم.

زندگی کردن در دهه های ۶۰ و ۷۰ در آلمان، فقط با یک ایدئولوژی (جهان بینی) درست یا پذیرفته شده سیاسی و آن هم لیبرالیسم و سرکوب هرگونه از انتقاد سیستماتیک از این نظام سیاسی و تابو شمردن هر نوع دیدگاه سیاسی دیگر، موضوعاتی هستند که مرا به سمت و سوی لیبرالیسم کشانیده است و انس گرفتن به این نظام سیاسی باعث شد تا به روابط بین الملل بیش تر رو آورده و با این علم روابط ناگسستنی برقرار نمایم. نمونه این که انتقاد کردن تبدیل به یک تابو شده بود را می توان در یک مثال ساده بازگو نمود: اگر کسی که در بخش آلمان شرقی زندگی می کرد، انتقاد از نظام حاکم (سوسیالیسم) می نمود،

۱. Beate Jahn، کارشناس وضعیت طبیعت، لیبرالیسم و نظریه ی کلاسیک روابط بین الملل و استاد دانشگاه سسیکس.

مستقیم برایش می گفتند که می توانید به بخش دیگری (آلمان غربی) تغییر مکان کنید. هم چنان، اگر کسی انتقاد از لیبرالیسم در آلمان غربی می نمود، تاپه نازی بودن را می خورد. در چنین وضعی انتخاب لیبرالیسم نه به عنوان یک انتخاب، بلکه به عنوان یک ناچاری باعث شد که من با لیبرالیسم آشنا شوم و با روابط بین الملل پیوند خود را برقرار نمایم.

پس زمینه اجتماعی من و روابط بین الملل، امر دیگری است که باعث شد با روابط بین الملل بیش تر علاقه مند شوم. تحصیل شاگردان غیر آلمانی در آلمان و فرار خانواده های بعضی از این شاگردان از کشورهای خود، به دلایل سیاسی بود. گروه عظیم این شاگردان را کشورهای ترکیه، ایران، الجزایر و غرب آسیا تشکیل می داد؛ شاگردانی که از کشورهایی با تاریخ درخشان این جا آمده بودند. تاریخ این کشورها را در نصاب درسی دوره مکتب نخوانده بودیم (حتی اثری هم از این کشورها نبود) حتی آشنایی ابتدایی (این که این کشورها در کجای دنیا قرار دارند، تاریخ، زبان و این که این ها این جا چه می کنند)، نداشتم. نداشتم معلومات در باره این کشورها و مردمان شان، همیشه برایم موضوع غیر قابل قبول و خجالت آور بود. اگر تمایلی به دریافت معلومات در باره موضوعات فوق را می داشتم، مستقیماً به طرف دایرة المعارف پدرم مراجعه می کردم و موضوعات مورد پسند خود را در باره هر بخشی از جهان که مورد علاقه ام می بود، مطالعه می نمودم.

همیشه این احساس در وجودم بود که رابطه میان لیبرالیسم (لیبرالیسم مسلط) و لیبرالیسم سلطه طلب از یک طرف و از سوی دیگر، محرومیت تمام آن بخش هایی از جهان، که هیچ نقشی در درک سلطه لیبرالیسم ندارند، وجود دارد. بنابراین، من به مطالعه زبان عربی، شرق شناسی و علوم اسلامی پرداختم و فهمیدم که اشعار عربی سده های میانی چیزی درباره زیبایی غرب آسیا معاصر نمی گویند. از این رو به علوم سیاسی روی آوردم و تخصص خود را در روابط بین الملل به دست گرفتم. اساساً این علاقه در پیوند به لیبرالیسم و دیگران (غیر لیبرالیسم) را به اشکال مختلف از آن زمان دنبال می کردم.

پایان نامه دکترای من در مورد درک ماهاتما گاندی و جنبش او در جمهوری ویمار بود و سپس کتابی تحت عنوان اختراع وضعیت طبیعی «ساخت فرهنگی روابط بین الملل، ۲۰۰۰» در باره نقش بومیان امریکا در ساخت علوم اجتماعی مدرن غربی؛ به ویژه روابط بین الملل نوشتم و همین اکنون، در حال اتمام کتابی درباره لیبرالیسم و نقش استعمار در قانون اساسی و تولید نمونه های این چنینی آن هستم. بنابراین، این موضوعات به مانند خط قرمز هستند که درگیر علایق فکری من شده اند.

علاقه من به روابط بین الملل تنها مختص به مطالعه کتاب های این رشته نمی شود، بلکه مطالعات خارج از این رشته نیز الهام و کمک نمود تا به شکل بهتری روابط بین الملل

را دوست داشته باشم. به گونه نمونه، می توانم از آثار بسیار مهم تودوروف و آنتونی پاگدن در کشف امریکا نام ببرم که باعث کمک من در این رشته شده اند. هم چنان اثری از یورس بیترلی به نسخه انگلیسی به نام «وحشیان و متمدنان» نیز کتابی است که خارج از مطالعات حوزه بین الملل برایم حایز اهمیت بودند. کتاب ذیل به زبان آلمانی بوده و حاوی موضوعات مهم چون تأثیر کشفیات بر سیاست، تفکر اجتماعی و مذهب در اروپا به این زبان می باشد. طوری که گفتم، تمام این آثار نام برده خارج از حوزه تخصص بین الملل هستند و در حقیقت نامی از کتاب خاصی برده نمی توانم که بیش ترین تأثیر را بالای من داشته اند.

اثرپذیری

👍 علاقه مندی:

لیبرالیسم و فرا ملی گرایی لیبرال

فرد: 

یورس بترلی، تودوروف و انتونی پاگدون

کتاب: 

وحشیان و متمدن ها



چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

پاتریک جکسون^۱

برگردان: شاه فیصل آخندزاده

موضوع دشوار در پاسخ‌گویی به این پرسش این است که من یک سفیدپوست از لایه میانی جامعه ایالات متحده هستم. من تجربه خارق‌العاده ندارم که به علاقه من دامن بزند. این یک بینش قدیمی در مورد ایالات متحده است، اگر شما شهروند ایالات متحده باشید، می‌توانید سایر نقاط جهان را نادیده بگیرید- این امتیاز امپراتوری است، یا هرثمونی. بنابراین، روابط بین الملل هرگز تأثیر مستقیمی بر رشد من نداشتند. هنگامی که در آمریکا زندگی می‌کنید، مجبور نیستید کاملاً یک‌سان با جهان روبه‌رو شوید، به خصوص در زمانی که من بزرگ شدم، دهه‌های ۷۰ و ۸۰، شما لزوماً رزمایش جنگ سرد را ندارید که در صورت حمله هسته‌ای زیرمیز مخفی شوید. بنابراین، روابط بین الملل پدیده دور بود.

من با سیاست جهانی شروع نکردم؛ سیاست جهانی نتیجه آن‌چه من به آن علاقه‌مند شدم، بود؛ یعنی گوناگونی ادعاهای علمی و مواجهه با این ایده که افراد مختلف و گروه‌های مختلف مردم چیزها را چگونه متفاوت می‌فهمند. برخی از تفاوت‌هایی

۱. Patrick Jackson، فیلسوف علم روابط بین الملل، استاد مکتب خدمات بین الملل.

که پس از حضور در ایالات متحده آمریکا برای من قابل درک شد، پیش از آن از بیرون از ایالات متحده آمریکا کاملاً یک سان به نظر می‌رسیدند.

شاید چیزی که باعث شد در روابط بین‌الملل کار کنم، این بود که در دوره کارشناسی من یک دستیار تحقیق در یک سمپوزیوم تئوری سیاسی بودم. این برای من به مثابه روپوشی بود به نام «سمپوزیوم علوم، خرد و دموکراسی مدرن»، که توسط نظریه‌پردازان سیاسی به سبک لویی اشتراوس اداره می‌شد در سالی که من دستیار تحقیق بودم، آن‌ها یک سکانس کامل در «پایان تاریخ» مقاله معروف - یا بدنام - فوکویاما اجرا کردند. فوکویاما برای بازگشایی این سریال وارد شدند. جوزف کراپسی، ریچارد رورتی و سامویل هانتینگتون. من تاکنون هیچ‌کدام از مطالب هانتینگتون را نخوانده بودم و آن‌چه او ارائه داد نسخه کاری بود که قرار است بخشی از فعالیت امور خارجی باشد: «برخورد تمدن‌ها». من به یاد می‌آورم که وقتی او را در حال ارائه این صحبت گوش می‌دادم و سپس در مورد آن با او صحبت می‌کردم، به گونه هم‌زمان به دو چیز فکر می‌کردم: از یک طرف، چگونه ممکن است کسی استدلال کند که یک راه متحد غربی برای انجام کارها وجود دارد، یا یک روش کنفوسیوسی واحد. اما پس از آن، چیز دیگری که به ذهنم رسید، در باره تفاوت‌های بنیادین بود. مگر نوعی «شباهت خانوادگی» مورد

نظرویت‌گنشتاین بین چیزهایی وجود دارد که وی از نظر تمدن جمع می‌کند.

مورد دیگری که دربارهٔ هانتینگتون دوست داشتم این بود که او به صورت گسترده و پالیسی محور صحبت می‌کرد: این در مورد چگونگی درک جهان و نحوه برخورد ما با این واقعیت بود. در یک سطح، همهٔ این‌ها از افرادی تشکیل نشده است که همه چیز را به همان شکل می‌بینند. به نوعی، بسیاری از کارهایی که برای ۱۰-۱۵ سال آینده در کار خود انجام دادم، تلاش برای یافتن پاسخ بهتر برای چالش هانتینگتون بود. اولین کتاب من دربارهٔ ساخت اجتماعی مفهوم تمدن غربی است و این ایده را که تمدن‌ها گسسته هستند، جدا می‌کنم. برای من، این نوعی ورود از دروازه پشتی به روابط بین الملل است. من هرگز شخصاً به موضوعات خاص محتوایی نپرداختم. برای من روابط بین الملل حوزه‌ای است که در آن می‌توانم انواع خاصی از مسائل فلسفی و فکری را کشف کنم.

افزون بر این، باید اشاره کنم که کار ماکس وبر واقعاً در درک من از روابط بین الملل تأثیر داشت. زیرا اولین استفادهٔ من از وبر به عنوان یک نظریه پرداز نبود، بلکه به عنوان یک منبع اصلی بود، زیرا من به روش‌هایی علاقه داشتم که افراد مختلف تمدن غرب را مفهوم‌سازی کرده‌اند و به نظر می‌رسد وبر یکی از چهره‌های مهم در این زمینه باشد. اما هرچه بیش تر با این فرمول، اخلاق

اقتصادی ادیان جهان و چند نسخهٔ مختلف از بحث «اخلاق پروتستانی» دست‌وپنجه نرم می‌کردم، تحت تأثیر سبک روش‌شناختی و بربرای تجزیه و تحلیل تک-علتی قرار می‌گرفتم. بنابراین وقتی مقاله‌های شغلی و بررا از این منظر دوباره خواندم، آن‌ها به نوعی مرا مورد توجه قرار دادند. من می‌گفتم: «وای، کسی این مطالب را در مورد انواع تماس‌ها و نحوهٔ تلاقی دانش و عمل درک کرده و این را صدسال پیش فهمیده است». بنابراین، می‌توانم برگردم و بربرای بارها و بارها بخوانم. افزون بر ماکس وبر، می‌توانم بگویم که یک کتاب کوچک از یک روان‌شناس گفتمانی به نام جان شاتر، به نام «سیاست فرهنگی زندگی روزمره» نیز بر من تأثیر گذاشت. این کتابی بود که وقتی در مکتب گراد می‌خواندم سعی کردم راهی برای بیان خودم پیدا کنم - من به تیوری پساساخت‌گرایی از انواع اشلی / واکر علاقه‌مند بودم، اما از نسخهٔ کاملی که ونت مطرح کرده است خوش‌حال نبودم.

شیوهٔ صحبت کردن شاتر دربارهٔ مسئلهٔ نظم اجتماعی و معنای اجتماعی من را جذب خود کرد. من به واسطهٔ شاتر، به مطالعهٔ مک‌اینتایر و ویتگنشتاین پرداختم. آن‌ها برای روش من در ایده‌پردازی موارد بسیار مهم شدند. بعد از آن بود که متوجه شدم انوف، کراتوکویل و والکر در آن جا هستند.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

پنار بیلگن^۱

برگردان: شاه فیصل آخندزاده



سفر علمی من تا این جا با مطالعه موضوعات مهم امنیتی همراه بوده است. من روابط بین الملل را در غرب آسیا (ترکیه) در دانشگاه فنی انقره و هم چنان کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه بلکنت انقره؛ جایی که حالا کار می‌کنم، دریافت نموده‌ام. در آغاز، به عنوان یک دانشجوی کارشناسی با علم روابط بین الملل راحت نبودم و دلیل راحت نبودنم را نیز نمی‌توانم مشخص سازم، ولی با پیش رفت در تحصیلات خود به فهم آن رسیدم.

در مقطع کارشناسی آموزش‌های میان رشته‌ای دیدم، که هدف من مطالعات میان رشته‌ای نبود، بلکه به صورت تصادفی اتفاق افتاد؛ به نحوی که دوره‌هایی آموزش نظریه‌های سیاسی، تاریخ اقتصادی و انسان‌شناسی سیاسی را پشت سر گذاشتم، از این خاطر که برنامه‌های درسی ما چنین دوره‌هایی را پیشنهاد می‌نمود. خوش بخت بودم که افراد متخصص درس‌های تخصصی را برایم آموزش دادند. باز هم به صورت تصادف محض با استادی آشنا شدم که من را به علوم فلسفی و کارهای توماس

۱. Pinar Bilgin، نظریه پرداز نظریه غیر غربی روابط بین الملل، منتقد قطبش غربی علم، استاد دانشگاه دنمارک جنوبی.

کوهن آشنا کرد و این آشنایی باعث شد تا شیوه‌های تدریسی خود را نقد نمایم. بنابراین، من از دو جهت دوباره به خاطر کارشناسی ارشد وارد دانشگاه بلکنت شدم؛ یکی این که این دانشگاه بهترین کتاب‌خانه روابط بین‌الملل را در ترکیه داشت، و هیچ محدودیتی به خاطر آموزش، به شیوه خودی در آن وجود نداشت. دوم این که، توضیح و درک روابط بین‌الملل (۱۹۹۱) از هولیس و اسمیت در برنامه‌های آموزشی ما بود و این مطالعات با مطالعات توماس کوهن در تضاد بود. این مطالعات من را به درک جدیدی از روابط بین‌الملل با یک روش کاملاً متفاوتی آشنا نمود. قابل توجه است که تا آن زمان نیز جایگاه خود را در روابط بین‌الملل نیافته بودم.

سپس به نوشتن پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود پرداختم و هم‌زمان در شورای امنیت، در دبیرخانه یک سازمان قدرت‌مند نیمه نظامی ترکیه (MGK) مشغول به کار شدم. در آن جا به عنوان یک محقق ارشد استخدام شده بودم و حدود چهارونیم ماه کار کردم. سپس به خاطر ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم، و ماه‌هایی که در آن جا کار کردم، من را در مسیر مطالعات مهم امنیتی قرار داد. با انجام وظیفه در آن جا به درک بهتر انعکاس و نقش تحقیق در زمینه کاربرد و رابطه بین نظریه و عمل رسیدم. در آن زمان از طرف قنصلگری بریتانیا یک بورسیه تحصیلی دریافت کردم که شریط آن این بود که این بورس نمی‌تواند در امتیاز دکتورا

حساب شود، ولی مجبور شدم به خاطر اخذ مدرک یک ساله از آن استفاده کنم. تصمیم برای این شد که چیزی را مطالعه کنم که در کشور خودم نباشد. در این هنگام با مطالعات کنت بوث زیر عنوان «امنیت ورهایی، ۱۹۹۱» روبه‌رو شدم و با تحقیقاتی از بری بوزان تحت عنوان آشنایی حاصل نمودم و دریافتیم که دانشگاه ابريستويث مدرک یک ساله مطالعات استراتژیک را روی دست گرفته است؛ این درست همان چیزی بود که به دنبال‌اش رفتم. این دانشگاه اولین باری بود که در برنامه کارشناسی ارشد خود در اولین دوره دروس مطالعات مهم امنیتی را آغاز کرده بود. من جزو اولین پنج دانشجویی بودم که به این برنامه پیوستیم. دروس ذیل توسط کنت بوث، ریچارد وین جونز و نیکلاس ویلر به صورت مشترک تدریس می‌شد. آن‌ها به همراه استیواسمیت، که در آن زمان رئیس دیپارتمنت بود، تعهد کرده بودند که آموزش عالی به ما بدهند. بنابراین، ماندن در چنین جایی یک فرصت خوبی بود که آن استفاده کردم و هم‌زمان به خاطر دکتورای خود نیز در همان‌جا ماندم. جایی که ما بودیم یک شهر کوچک و لژی بود که تقریباً تعداد شهروندان و دانش‌جویان‌اش به ۱۳ هزار تن می‌رسید. من در آن زمان نمونه‌های مهمی از بورس تحصیلی روابط بین‌الملل و هم‌چنین ادبیات تازه تأسیس شده درباره مطالعات امنیتی را خواندم و در همان زمان بود که مایکل ویلیام به دیپارتمنت فوق پیوست. وی تأثیر به‌سزایی روی کار من

گذاشت. هم‌زمان در بخش نوشتن پایان‌نامه‌ام مشاور خوبی بود و چیزهای زیادی از لحاظ ماهیت و سبک از او آموختم.

پس از دریافت دکتورای خود، در سال ۲۰۰۰، به عنوان یگانه نظریه‌پرداز منتقد در دانشگاه بلکینت در بخش روابط بین‌الملل پیوستم. در آن زمان دانشگاه بیلکنت یکی از معدود دانشگاه‌های ترکیه بود که متعهد به پیش‌رفت در تحقیقات بود (تعداد این دانشگاه‌ها اکنون بیش‌تر شده است) و این امر (یگانه نظریه‌پرداز منتقد بودن) باعث شد تا آزادی تحقیقاتی را در داخل این دانشگاه در پیش‌رفت به علایق خود در مطالعات مهم امنیتی را به دست آورده و پی‌گیری نمایم. من قادر بودم که تمام تمرکز خود را روی یک نقطه (مطالعات مهم امنیتی) بدون گسترش در دیگر بخش‌ها ادامه دهم. این موضوع باعث شد که وارد شبکه‌های تحقیقاتی شوم. قبلاً به کارهای آرلین تیکنرو اولی و یورو پروژه‌های آن‌ها که در زمینه معرفت‌شناسی و زمینه فرهنگی در روابط بین‌الملل و جهانی شدن بعد از غرب بود، اشاره کردم. اولی و یورو دعوت کرد که با او در تحقیقات یادشده پیوندم. بنابراین، پیوستن با وی باعث شد تا دومین برنامه تحقیقاتی خود را از زمان دکتورایم آغاز نمایم. این باعث شد که با دانشمندان و گروه‌های متخصص بیش‌تر آشنا شوم. پیوستن در این تحقیقات مرا از کار اصلیم دور نکرد، بلکه یک بعد دیگر را در مطالعات من اضافه نمود. به مرور زمان کمک

کرد تا بر شک و تردیدهای قبلی خود که در مورد روابط بین الملل داشتم، غلبه نمایم. زیرا، دریافتم که روابط بین الملل چگونه یک رشته چندین رشته‌ای است. از راه مطالعات مهم روابط بین الملل دریافتم که چگونه می‌توان چشم اندازهای موازی را در سایر رشته‌ها ایجاد کرد و ایده‌های جایگزین را می‌توان برای روابط بین الملل مطرح کرد؛ چیزی که امروزه در جامعه‌شناسی سیاسی بین‌المللی، یا جنبه‌های گوناگون انسان‌شناسی در ساختارگرایی، نیز می‌توان آن را دریافت کرد.

داشتن دیدگاه انتقادی به مسائل روابط بین الملل و یا در هر حوزه علوم اجتماعی کمک می‌کند تا نسبت به مسائل به راحتی و سادگی نگذشته، بلکه آن را دقیق مطالعه کنیم و بعد در صورت ممکن راه حل برای آن پیدا شود. این البته خود نیازمند تخصص و تحصیلات گسترده است. بنابراین، در گام نخست تحصیلات رسمی خود را تا سطح دکتورا پیش بردم و نگذاشتم در این زمینه کوتاهی کنم. فکر کردم که در دکتورا ظرفیتی وجود دارد که ممکن است در دوره‌های پایین‌تر وجود نداشته باشد. یک ظرفیت علمی قابل توجه است. این گونه دیدگاه‌های انتقادی من، اعتماد به نفس خودم را تقویت کرد. من همیشه متوجه بودم که از یک آدرس بلند بالا به مسائل می‌نگرم. از همه مهم‌تر این که صلاحیت پرداختن به مسائل به شیوه انتقادی را در خود می‌دیدم.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات امنیتی

فرد: 

مایکل ویلیام

کتاب:

امنیت و رهایی 

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

پتر سنگر^۱
برگردان: اقبال احسان



همه ما ساخته تجارب خود هستیم، از این رو، برای من مهم است که چگونه بزرگ شدم (شما می دانید، به عنوان کودک با بازی چه های سربازی و بازیگران جنگ ستارگان بسیار زیاد بازی کرده ام). من از خانواده ای هستم که گذشته خوب نظامی دارد، که امکان دارد ادراک من را شکل داده باشد. هنگامی که من مشغول دوره مکتب بودم، تغییرات اساسی در جهان در حال رخ دادن بود (جنگ سرد تازه تمام شده بود) و زمانی که من آن جا بودم، استادان فوق العاده ای داشتم که در میان آن ها ساموئل هانتینگتون بود که الهام بخش خاصی بود. شما ممکن با او موافق یا مخالف باشید، مگر او یکی از بزرگان این رشته بود. زیرا او بحث این که چگونه روابط بین الملل را توسعه دهیم، با ما مشترکاً چارچوب تعیین کرد و این درست است که اگر شما در مورد رابطه ملکی - نظامی بحث می کنید، یا به مسائل فرهنگ و جنگ می پردازید، باید چنین مسیری را روی دست گیرید.

کتاب جدید در زمینه رباتیک و جنگ، باز هم برمی گردد به تجربه شخصی من که با عشق به این موضوعات بزرگ شده ام،

۱. Peter Singer، فیلسوف اخلاق، جنگ های آینده، استاد دانشگاه اریزونا.

مگر هم چنان از حس ناامیدی ناشی می‌شود. همان‌گونه که در مورد کتاب یاد کردم، به یک سلسله کنفرانس‌هایی می‌رفتم که واقعاً یک تعداد شخصیت‌ها و بازیگران اصلی در زمینه مطالعات امنیت پنتاگون را گرد هم می‌آورد. آن‌ها در مورد چیزهای جدید و انقلابی جنگ صحبت می‌کردند، با این حال، ما این جا هستیم، از ربات استفاده می‌کنیم، مگر هیچ‌کسی آن‌ها را یاد نکرد. بگذریم از این که کسی با تأثیر آن مبارزه می‌کند، روندهایی که دنبال می‌شود، یا مسائل اخلاقی و قانونی ناشی از آن؛ این که چگونه می‌تواند بر شروع جنگ تأثیرگذار باشد، چگونه جنگ می‌شود و پایان می‌یابد. هیچ‌کسی حاضر نبود در مورد استخدام هواپیمای بدون سرنشین در جنگ صحبت کند، زیرا همان‌گونه که کسی گفته بود: «این تنها علمی-تخیلی است».

در نیروهای نظامی ایالات متحده اکنون بیش از هفت هزار هواپیمای بدون سرنشین در هوا داریم و نیز بیش از ۱۲ هزار سیستم زمینی بدون سرنشین. برای این که برای شما ذهنیت بدهم که اکنون ما کجا قرار داریم، این‌ها فقط مدل تی فورد (T Ford) شما هستند، برادران رایت در مقایسه با آن، چه خواهد آمد. از این رو، این یک حس ناامیدی از رشته ما بود، که با آن مبارزه می‌کردم. این من را به یک سفر سوق داد؛ همان جذابیت پیوند خوردن با ناامیدی، نیروی محرک هریک از تحقیقات من را تشکیل داده است.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

پتر کاتزنشتاین^۱
برگردان: محبوب الله افخمی



جری کوهن کتابی دربارهٔ پدران و بنیادگذاران اقتصاد سیاسی بین‌المللی نوشته بود که من یکی از آنان بودم. برایم پرسش برانگیز بود که چگونه به آن جا رسیدم؟ من حدس می‌زنم که فقط نمی‌توانم از نظرفکری آرام بنشینم، به همین دلیل میان زمینه‌های متفاوت، مهاجرت کرده‌ام. در کل، من یک وبری‌ام و علاقه‌مند به تأثیر تاریخ بر سیاست هستم. این همان چیزی است که اکنون در مورد تمدن و فرهنگ مطالعه می‌کنم. نمونه‌ای از بی‌قراری من این است که در دههٔ ۷۰ زمانی که من و برخی دیگر از افراد تأثیرگذار، مانند رابرت کوهن، جری کوهن و رابرت کاکس در مورد اقتصاد سیاسی بین‌المللی مطالعه را آغاز کردیم؛ پی بردیم که هرچه پرسش‌ها کوچک باشد، به شناخت بهتر ما کمک می‌کند. این مطالعه شامل پرسش‌های بزرگی بود که شما هنگام ایجاد پارادایم می‌پرسید و به آن مواجه می‌شوید.

همین مسأله در مورد امنیت نیز صدق می‌کند که من در دههٔ ۹۰ مطالعه کرده‌ام و پرسش‌هایی هم در این زمینه مطرح کرده بودم؛ در حالی که مطالعات امنیتی بعد از جنگ سرد

۱. Peter Katzenstein، نظریه پرداز سازه‌انگاری، استاد دانشگاه کرنل.

و حتی بیش تر، پس از توجه به تروریسم در محراق توجه قرار گرفت. من پاسخ های آن را اکنون کاملاً قابل پیش بینی می دانم. باید بگویم که ویژگی پایدار فردی من، این است که به محض عادی شدن یک رشته، خود به خود به سوی مسائل دیگر جلب می شوم. ویژگی بارز من این است که از چیزهای معمولی خسته می شوم. این ظرفیت طبیعی یک انسان به نظر من است؛ این که وقتی به دنبال مطالعه یک موضوع می رود، پس از یک مدت کوتاه با تلاش و فهم و درک آن موضوع، در برابر آن عادی می شود. یعنی مسائل را می داند و دیگر آن موضوع جذابیت ندارد. همین است که باید به دنبال موضوعات تازه و بکر رفت. موضوعات نو برای من شور و شعف تازه می بخشد و من را وادار می کند تا دقت بیشتر کنم.

ویژگی ثابت و مهم دیگری که زیربنای کار من است، این است که ذهنیت فکری اروپایی را حفظ کرده ام؛ من به تیوری قیاسی سخت، گیر نمی دهم و فکرمی کنم برای برون زاکردن منافع، برخی از جالب ترین پرسش ها در سیاست از بین می رود. این که بگوییم هویت، ویژگی ثابت انسان ها است؛ در آن زمان بسیار غیرسیاسی است که نمی توان چنین کاری کرد. بنابراین، اعتقاد دارم که بسیاری از حرکات تقلیل گرایانه در روابط بین الملل را امریکا ایجاد کرده است که مناسب نیست.

برای انجام پژوهش ها و کوشش های علمی با کیفیت بالا،

دانشمندان امریکایی باید مطالب گسترده‌تری بخوانند و کارهای جالبی را که در خارج از الگوی خود، به وضوح، محدود انجام می‌شود، دنبال کنند. ما باید با دانش جویانی که به خاطر تحصیلات تکمیلی به دانشگاه‌های ما راه یافتند تا آموزش ببینند و دوباره به کشورهای خود بازگردند، همکاری بیشتری داشته باشیم تا تجارب و دانش‌های خوبی را به کشورهایشان منتقل کنند. آنان به مثابهٔ دروازهٔ ورود ما برای دستیابی به دانش فکری گسترده‌تر، در میان فرهنگ‌ها و ملت‌های دیگر هستند. اما پژوهش‌گران امریکایی روابط بین الملل هنوز خود را مبلغ می‌پندارند؛ در حالی که با جهانی شدن علوم اجتماعی، شتاب آنان به سرعت در حال گذراست و موقعیت آنان را تغییر می‌دهد.

ذهنیت فکری اروپایی یک بستر مهم و کلیدی در پرداختن به مسائل دارد. یک سنت غنی که پربار است و توانسته است در گذشته و حال انسان‌های بزرگ تولد داده است. حفظ این سنت برای من مسیر حرکت به سوی کسب جایگاه را فراهم ساخته است. چون از این طریق بلد هستم که چگونه به مسائل پردازم. بهتر است بگویم یک روش پرداخته شده و آزمایش شده وجود دارد که من ترک نکرده و به دنبال آن می‌روم.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

تأثیر تاریخ بر سیاست، مباحث
چالش‌برانگیز و غیرمعمولی

فرد: 

ماکس وبر

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

پتر هاس^۱
برگردان: محبوب الله افخمی



صادقانه بگویم، نمی دانم که در کجای روابط بین الملل قرار دارم. تاریخ و زندگی نامه همیشه نگاهی به گذشته را بیش تر منطقی می سازد. به همین دلیل بود که من به مسافرت های بین المللی و محیط های متفاوت علاقه مند شدم. هم چنان تمایل به اکادمیک شدن داشتم؛ چرا که در یک خانواده اکادمیک بزرگ شدم و این کار کاملاً خوب به نظر می رسید.

سیاست محیط زیست بین المللی علایق مرا می ساخت؛ ولی هنگامی که من در سال ۱۹۷۹ به تحصیلات تکمیلی رفتم، فرصت ها و برنامه های زیادی در این عرصه (عرصه مورد علاقه من) وجود نداشت که به آن توجه کنند. از این رو، من در انستیتوت فن آوری ماساچوست MIT قرار گرفتم که در آن زمان به محیط علمی برای ارائه علوم و فنون بین المللی، تبدیل شده بود. این دانشگاه برای من مقداری پول به عنوان مخارج تحصیل می داد که بسیار کمک کننده بود. این ها را می توان تلاش ها و زحمات زندگی خودم دانست که بدون آن ممکن این موقعیت و جایگاه را به دست نمی آوردم. چون وفوری همیشه به معنی

۱. Peter Haas، کارشناس ساختارگرایی اجتماعی، استاد دانشگاه ماساچوست.

دریافت فرصت و هدف نیست. گاهی تراکم و انبوه یک موضوع انسان را گیج می‌سازد و یا این که برای انسان محدودیت خلق می‌کند تا در یک حوزه بکرو نوبه نتیجه نرسد. این موضوع برای بعضی از مناطق که محرومیت دارند نیز در جهان امروز صدق می‌کند.

انجام کارهای میدانی در اطراف مدیترانه برای پایان‌نامه تحصیلی‌ام، به من فهماند که فرضیاتی عقلانیت رسمی به سادگی اعمال نمی‌شوند و آن چه در جریان بود، تأثیرات قالب‌بندی شده شبکه‌های خبرگان در آن زمان بود. مقامات دولتی که باید مواضع کشورهای خود را در مورد معاهدات آلودگی مدیترانه در آن زمان تنظیم می‌کردند، اساساً اعتراف کردند که هیچ تصویری از این که چه موضوعاتی در خور توجه باید باشد و چه کسی در این زمینه مسؤول است، نداشتند. آنان اساساً شواهد و گزارش‌های علمی را از سازمان ملل در مورد موضوعات مربوط، نقل می‌کردند؛ چرا که آنان خودشان به وضوح نمی‌دانستند که چه ایده‌ای داشته باشند.

در حالی که در اکثر موارد، دستورکار سازمان ملل متحد، اصلاً مناسب نبود و نواقص زیادی داشت. این گزارش‌ها به من ثابت کرد که منافع مادی و منافع داخلی به سادگی اعمال نمی‌شوند و نادیده گرفته شده‌اند؛ چون هیچ‌یک از این بازیگران نمی‌دانستند منافع‌شان چیست. هم‌چنان این گزارش‌ها ثابت

کرد که رژیم‌های هنجار نهادهای بین‌المللی، مانند سازمان ملل متحد واقعا طرز فکر دولت‌ها را تغییر می‌دهند. بنابراین مشاهده می‌کنم که سازه‌انگاری اجتماعی توسط سیاست‌های روزمره اثبات می‌شود.

منافع من به طور گسترده‌تری به جهانی‌سازی و حاکمیت تبدیل شده است؛ مگر به لحاظ تجربی، در سیاست محیط زیستی بین‌المللی باقی می‌مانم؛ چرا که سابقه طولانی دارد و این ویژگی‌های گسترده از جهانی‌سازی را نشان می‌دهد که برای من دل‌پذیر است. در طول زندگی حرفه‌ای، من خوش شانس بوده‌ام که با تعداد دیگری جالب کار کرده‌ام. بنابراین، حتی در دوره تحصیلات تکمیلی نیز به یادگیری ادامه داده‌ام.

آشنایی با دانشمندان خوب در زندگی یک فرصت است. گاهی ممکن است چنین کسانی را در مسیر زندگی خود داشته باشید و گاهی هم ممکن است که با آدم‌های بافهم مواجه نشده باشید که بدون شک این یک کمبود در زندگی‌تان دانسته می‌شود. اما این کمبود را حداقل من در زندگی خود نداشته‌ام. من از دانشمندان بزرگ چیزهای خوب یاد گرفته‌ام.

اثربخشی

■ علاقه‌مندی:

مسافرت، تدریس و پژوهش

فرد: ■

ارنت هانس و برخورد با افراد جالب

کتاب: ■

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

تیموتی سینکلایر^۱
برگردان: جمیل احساس



همانند اکثر افراد منتقد، مارکس را می خوانم. مگر به دست نوشته های پاریس که در سال ۱۸۴۴ تدوین گردید، بسنده نکردم و کتاب سه جلدی سرمایه مارکس را نیز مطالعه نمودم. به نظر می رسد تعداد معدودی از اندیش مندان منتقد، کتاب سرمایه را خوانده اند؛ حتی گرامشی های خودخوانده.

سپس به گونه عجیب، به عنوان مشاور برنامه ریزی در خزانه داری نیوزیلند مسوولیت عقلانی سازی هزینه های بخش دولتی و خصوصی را عهده دار شدم.

سپس، در دانشگاه یورک در شهر تورنتو با استفن گیل و رابرت کاکس، که گرایش راست مارکسیستی داشتند، کار کردم و این من را واداشت به گرایش انتقادی و لیبرالی که قبل از ترک نیوزیلند در سال ۱۹۸۹ داشتم، پی ببرم. مگر بعد از آن که به انگلیس آمدم تحت تأثیر افراد همانند: راگی، کاترنشتاین و جان سرل قرار گرفتم.

۱. Timothy Sinclair، کارشناس حکومت داری جهانی، استاد دانشگاه وارویک.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

گرایش‌های انتقادی و لیبرالی

فرد: 

راگی، کاتزنشتاین و جان سرل، رابرت

کاکس، استفن گیل

کتاب: 

سرمایه مارکس

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

تیموتی شاو^۱

برگردان: منصور عمری



من در سال ۱۹۴۵ میلادی، یعنی پایان جنگ جهانی دوم زاده شده‌ام و به شدت تحت تأثیر زمینه‌های بازسازی و استعمار بعد از جنگ قرار گرفته‌ام. شاید تصور آن سخت باشد، مگر اروپا مکان ثروتمندی نبود. از راه یک سازمان غیردولتی انگلیسی به نام «خدمات داوطلبانه در خارج از کشور» و در اواخر دهه ۶۰ در اوگاندا به چنین جایگاهی رسیدم و در آن جا با افرادی مانند دیک فالک، پاول تروکس، وی اس ناپول و علی مزروعی، کار کردم؛ گرچه با دومی موافق نبودم. کل انتقال افریقا از اوگاندا آغاز شد. وقتی عیدی امین به قدرت رسید و اقتصاد به شدت رو به زوال بود، من آن جا رفتم. زندگی در چنین کشوری در چنین بافت تاریخی به شدت بر من تأثیر گذاشت.

می‌توانم بگویم درک من از آن چه «جهان جنوب» می‌نامم در آن جا ایجاد شده است. بدون شک پرداختن به منطقه جنوب به یک انسان محقق جالب و خوشایند است. از این رو، مطالعه این منطقه برای من نیز خوشایند است و با مطالعه هر موضوع مرتبط به آن لذت می‌برم.

۱. Timothy Shaw، کارشناس درک جنوب جهانی، استاد دانشگاه ملل متحد.

اث‌رپذیری

■ علاقه‌مندی:

جهان جنوب، زندگی در اوگاندا

■ فرد:

عیدی امین

■ کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

تیموتی میتچیل^۱
برگردان: مصطفی مدثر



من در حقیقت دانشجوی دانشکده حقوق بودم و در حالی که هنوز مدرک کارشناسی نگرفتم، به تاریخ نقل مکان کردم؛ مگر بعد به تیوری سیاسی علاقه مند شدم. زمانی که برای تحصیل در مقطع دکتورا وارد علوم سیاسی شدم، به سیاست غرب آسیا علاقه مند شدم. این علاقه مندی ناشی از سفر به آن جا بود؛ زمانی که من دانشجو بودم.

از برخی جهات وقایع دهه هفتاد توجه مردم را به این منطقه جلب کرده بود. بنابراین اولین نکته مهمی که به من شکل می داد، تغییر مکان مداوم رشته هایی بود که برای من مشکلی ایجاد نمی کرد. نیزکنج کاوی فکری بود که مرا از یک رشته دانشگاهی به رشته دیگر جهت می داد. بنابراین، اگر چیزی وجود داشت که به من کمک می کرد به جایی که هستم برسم؛ این حرکت مداوم خارج از مرزهای یک رشته و تعدی به رشته بعدی بود. چیز دیگری که از نظر فکری به من شکل داده است، این است، همیشه به سمت محلی کشیده می شدم و هرگز در

۱. Timothy Mitchell، کارشناس فرانظریه، تأثیر دولت و فن آوری سیاسی نفت، استاد دانشگاه کولمبیا.

سطح خاص نماندم. اگرچه در زمینه سیاست غرب آسیا اکثراً دریافتم و به من گفتند که این شامل مطالعه زبان عربی است که از انجام آن بسیار خوش حال شدم؛ برای گذراندن تابستان‌ها در جهان عرب رفتم و پژوهش‌های میدانی را در مصر و سایر مکان‌ها دنبال کردم. مصر مکانی شد که اکنون بیش از ۳۰ سال است که در باره آن می‌خوانم و در آن جا روابط بسیار نزدیک و فکری ایجاد کرده‌ام؛ دوستی‌هایی که فکر می‌کنم، دایماً تفکر مرا شکل داده و تغییر شکل داده است و حتا هنگامی مشغول خواندن مواردی هستم که به طور خاص مربوط به مصر نیستند؛ کاری که من در مورد تاریخ اقتصاد انجام می‌دهم یا کاری که در زمینه سیاست نفت انجام داده‌ام و ارتباط مستقیمی با پژوهش‌های من در مورد مصر ندارد. من اغلب در رابطه با مکان‌ها و مردم و جوامع آن جا فکر می‌کنم که عمیقاً مرا به عنوان یک دانشمند شکل داده‌اند.

در سفر با زمینه‌های مختلف، من مجموعه‌ای از لنزهای نظری را که با خود برمی‌دارم، تولید نکرده‌ام، در عوض، من روشی برای دیدن ایجاد کرده‌ام. در حالی که من این نوع سابقه فکری را دارم که می‌توانم از طریق رشته‌ها و علوم اجتماعی به روش آکادمیک حرکت کنم. به گونه فشرده آن چه مرا زمین‌گیر می‌کند این ایده است که برای درک واقعی سیاست هریک از این زمینه‌ها، فرد باید تلاش خود را انجام دهد تا به نوعی وارد شود و سطح فنی‌تری را کشف کند.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جان آگنیو^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی پیشنهاد می‌کنم که کارشناسان مطالعات روابط بین‌الملل؛ به‌ویژه کسانی که در این حوزه به صورت دوام‌دار پژوهش کرده و آثار گران‌سنگی از خود به یادگار گذاشته‌اند، پرسیده شود. من خودم را یک فرد مناسب نمی‌بینم تا به این پرسش پاسخ دقیق ارائه نمایم.

بازهم به عنوان تلاش خدمت شما عرض می‌دارم که از دید من، دولت بازیگر کلیدی (اگر تنها بازیگر نباشد)، در سیاست جهانی به شمار می‌رود. من این تجربه را در جریان خدمت در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به دست آورده‌ام. من فکر می‌کنم که ایالات متحده آمریکا در سیاست قدرت در عرصه جهانی بر بنیاد تعامل دولت‌ها اقدام ورزیده است و در واقع چنین می‌توان بیان داشت که، این کشور بر رابطه دولت-دولت باور دارد. بنابراین، تمرکز به نهاد دولت و قاعده بازی‌های دولتی منجر به کسب این جایگاه در روابط بین‌الملل برایم شده است.

۱. John Agnew، کارشناس سیاست جغرافیایی و نظریه پرداز «مرزهای قدرت» در روابط بین‌الملل.

اثرپذیری

■ علاقه‌مندی:

دولت و سیاست خارجی

■ فرد:

ندارد

■ کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جان میرشایمر^۱
برگردان: مصطفی مدثر



خوب، من فکرمی‌کنم دیدگاه من در مورد سیاست خارجی امریکا در آن چه که جهان در حال توسعه یا جهان سوم می‌نامیدیم، عمیقاً تحت تأثیر جنگ ویتنام قرار گرفت. من از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ در ارتش امریکا خدمت کردم که با آن درگیری مقارن بود. بنابراین، فکراولیه من در مورد استفاده از نیروی نظامی به شدت تحت تأثیر ویتنام بود و در آن زمان به این نتیجه رسیدم که برای قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده یا اتحاد جماهیر شوروی اشتباه است که جنگ را در مکان‌های مانند ویتنام یا افغانستان انجام دهند. شما به تعبیری داشتید می‌پرسید داخل لانه. من فکرمی‌کنم که اعتقادات من از آن زمان‌های بسیار دور، طرز تفکر من در مورد جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ و به ویژه جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ را تحت تأثیر قرار داده است. من مخالف صریح جنگ عراق بودم که فکرمی‌کنم که بخشی از آن به دلیل خاطرات من از ویتنام است.

با توجه به سیاست قدرت بزرگ و واقع‌گرایی که من با آن شناخته شده‌ام، مطمئن نیستم که چگونه رئالیست شدن را

۱. John Mearsheimer، نظریه پرداز واقع‌گرایی تهاجمی، استاد دانشگاه شیکاگو.

توضیح دهم.

من فکرمی کنم بسیاری از موارد مربوط به خواندن من از تاریخ و وقایع کنونی است و سعی می‌کنم به این فکر کنم که چگونه نظریه‌های مختلف ادبیات ما با آن چه که در طول زمان در سیاست جهان اتفاق افتاده است، متناسب است. در برهه‌ای از زمان، به این نتیجه رسیدم که رئالیسم در تبیین سیاست قدرت بزرگ، بهتر از نظریه‌های دیگر کار می‌کند. این بدان معنا نیست که من معتقدم رئالیسم یک نظریه کامل است. من فقط فکر کردم که این سیاست بین‌المللی را بهتر از لیبرالیسم یا مارکسیسم به تصویر می‌کشد. شما به یاد داشته باشید که وقتی من تحصیلات تکمیلی را در اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع کردم، هیچ ساختارگرایی وجود نداشت. سه مکتب اصلی لیبرالیسم، مارکسیسم و واقع‌گرایی بودند و من همه آن‌ها را مطالعه کردم. البته انواع مختلفی از هریک از این دیدگاه‌ها وجود دارد؛ مگر من به سمت واقع‌گرایی گرایش پیدا کردم. سپس وقتی بیش‌تر به واقع‌گرایی علاقه‌مند شدم، کارهای عمده دانشمندانی مانند؛ مورگنتا و والتزرا خواندم و دریافتم که در برخی موارد با آن‌ها موافقم؛ ولی در مورد سایر نکات با آن‌ها مخالف هستم. از این‌رو، در اواخر دهه ۱۹۸۰ تصمیم گرفتم کتابی بنویسم که تیوری رئالیسم مربوط به سیاست بین‌الملل را بیان کند و سعی کند نشان دهد کجا با مورگنتا و والتز هم‌خوانی دارم و کجا با آن‌ها متفاوت هستم. البته

من کارهای واقع‌گرایان دیگر را هم می‌خوانم. اساساً این‌گونه بود که به دیدگاه‌های مطرح شده در «تراژدی سیاست قدرت بزرگ، ۲۰۰۱» رسیدم.

وسوسه می‌شوم که بگویم هابزروی من تأثیر گذاشت؛ خصوصاً بحث‌هایش در لویاتان، ولی این درست نیست. اگر چه من درک کرده‌ام که استدلال‌های هابز چقدر با ریالیسم ساختاری سازگار است؛ ولی حقیقت این است که من لویاتان را با دقت نخواندم تا ایده‌های اصلی من را در «تراژدی سیاست قدرت بزرگ» شکل داده باشد. از این‌رو، هابز بر من تأثیر نداشت. مگر از زمان کشف هابز، من فهمیدم که چقدر همبستگی بین استدلال‌های او دربارهٔ افراد در حالت طبیعی و بحث من، در مورد دولت‌های یک سیستم آنارشیک وجود دارد.

حقیقت این است که من به شدت تحت تأثیر نوشته‌ها یا تفکرات هیچ فردی قرار نگرفته‌ام. من همیشه فردی بوده‌ام که ایده‌های شخصی خود را در مورد چگونگی کار با جهان ارائه داده‌ام و گرایش من به مخالفت با افرادی بوده که مشهور بوده‌اند و گفته می‌شود، مهم‌ترین توضیحات را برای این یا آن پدیده دارند. من نمی‌گویم که این خوب یا بد است، من سخت‌گیر هستم. مسیر شخصی خود را بدون راهنمایی زیاد دانشمندان دیگر ایجاد کردم. اکنون، این بدان معنا نیست که دانشمندان دیگر بر من تأثیر نگذاشته‌اند. از این گذشته، من در این راه صحبت‌های

زیادی داشته‌ام. توانایی خواندن مورگنتا، والتز و نوشته‌های دانشمندان لیبرال، برای تدوین ایده‌های من بسیار مفید بوده است؛ مگر من فکر نمی‌کنم کسی به من الهام کند؛ به این معنی که آنان راهی برای تفکر در مورد جهان یا مجموعه‌ای از ایده‌ها به من ارائه دادند. من بیش‌تر علاقه‌مند به ایجاد نظریه خودم در مورد چگونگی کارکرد جهان خوب یا بد بودم.

اثربرداری

👍 علاقه‌مندی:

سیاست خارجی امریکا در کشورهای در
حال توسعه و نظریه واقع‌گرایی

👤 فرد:

توماس هابز، هانس جی. مورگنتا و
کنت والتز

📖 کتاب:

لویاتان

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جان هابسن^۱

برگردان: مصطفی مدثر



باید می پرسیدید چه چیزی شما را تحت تأثیر قرار داد تا به یک متفکر غیراروپای مرکزی تبدیل شوید؟ این پرسش را خصوصاً افراد غیرسفیدپوست بسیاری از من پرسیده اند. بسیاری از اینان مربوط به تجربه زندگی من است که البته بسیاری از آن‌ها ناآگاهانه و بیش از حد شخصی است. ببخشید! یا عینی‌تر؛ انگیزه اولیه در حدود سال ۱۹۹۹ بود که برایان ترنر در باره ماکس وبر منتشر کرده بود. از دید او «جامعه‌شناسی وبر» دارای ویژگی‌های شرق‌شناسی است که پیش از آن به ذهنم خطور نکرده بود.

به دنبال این موارد، بیش تر من اطمینان یافتم که وبر واقعاً اروپا محور است؛ همانند مارکس. از همه مهم‌تر، من این مسأله را به عنوان یک مشکل بزرگ دیدم که نه تنها کارل مارکس و وبر؛ بلکه تقریباً تمام جامعه‌شناسی تاریخی را مبتلا کرده است. هنگامی که به خواندن کتاب‌های جیمز بلاوت، مدل استعمارگر جهان پرداختم، این دیدگاه در ذهن من تقویت شد. بنابراین،

۱. John Hobson، کارشناس جامعه‌شناسی تاریخی و پسااستعمارگرایی، استاد دانشگاه شیفیلد.

من هدف خود را برای توسعه یک رویکرد غیراروپامحور در تاریخ جهان و جامعه‌شناسی تاریخی در نظر گرفتم که منجر به کتاب من در سال ۲۰۰۴ زیر نام «ریشه‌های شرقی تمدن غرب» شد.

دو متن مهم دیگر روابط بین الملل که آگاهی یافتم نوشته‌ال. اچ. ام لینگ، «روابط بین الملل پساستعماری ۲۰۰۲» و کتاب «روابط بین الملل و مسأله تفاوت» نعیم عنایت‌الله و دیوید بلانی در سال ۲۰۰۴ بودند، هر دو کتاب باعث شدند به ماهیت اورپامحوری روابط بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل بپردازم، ولی اگر از نفوذ آلبرت پائولینی صحبت نکنم دریغ می‌شود؛ یک هم‌کار شگفت‌انگیز در اوایل دهه ۱۹۹۰ در دانشگاه لاتروب در ملبورن باید بگویم که ایشان از نظر توسعه نقد اورپامحوری روابط بین الملل، بسیار جلوتر از من بود. دیگران به روش‌های بی‌شماری بر من تأثیر گذاشته‌اند. امیدوارم به خاطر این که نامی از آن‌ها نبرده‌ام ببخشند، چون پاسخ طولانی می‌شد.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جنیفر میتزن^۱

برگردان: نعمت الله احمدی



تأثیر شدید محیط دانشگاه شیکاگو بود که من دکتورای خود را دریافت کردم. در دوره کارشناسی، به عنوان یک دانشجوی رشته اقتصاد به درس روابط بین الملل شرکت نکردم. کارآموزی ام در روزنامه نگاری پس از دوره کارشناسی باعث شد تا به فکر تحصیلات مافوق بیفتم؛ به برنامه کارشناسی ارشد روابط بین الملل در دانشگاه شیکاگو مراجعه کردم و پس از آن، برای دکتورای علوم سیاسی اقدام نمودم.

من با سابقه کم از روابط بین الملل از دوره کارشناسی فارغ شدم؛ ولی آن چه در مورد محیط دانشگاه شیکاگویی نظیر بود، روشن‌گری فکری و تنوع رشته‌های آن است. در آن دانشگاه، آزادی و تشویق برای تجربه فکری، فرصتی برای ارائه نظریات و دریافت نقد و نظر از همه رشته‌ها، روش و جهان بینی‌ها وجود داشت. فرهنگ تعامل و انتقادپذیری به نظریات یک دیگریکی از ویژگی‌های بارز آن دانشگاه بود. بنابراین، این تعامل نیک بود که با آنان ارتباط برقرار کردم و روابط بین الملل را آموختم. از نظر تأثیرات فکری برای ایده‌های خاص، سمینار دوره کارشناسی

۱. Jennifer Mitzen، کارشناس امنیت، جنگ و دیپلوماسی چندجانبه.

در مورد «هانا آرنت» همان چیزی است که در ابتدا تفکر در مورد معنای حکومت مشترک توسط دولت‌ها را برانگیخت. این سرانجام به تمرکز بر «هابرماس» و حوزه‌های عمومی تبدیل شد و اکنون مرا به ادبیات عمده‌ی جمعی هدایت کرده است تا بینش در مورد موضوع جمعی و عمل داشته باشم. من در حین انجام کارهای تجربی برای پایان‌نامه خود درباره «هاینز کوهورت» و روان‌شناسی خودی می‌خواندم. این امر منجر به امنیت هستی‌شناختی و گمانه‌زنی در مورد نیاز به گسترش امنیت هستی‌شناختی از افراد به دولت‌ها افزایش دهد، شد.

اثری‌پذیری

👍 علاقه‌مندی:

روزنامه‌نگاری

فرد: 👤

هابرماس

کتاب: 📖

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جوردان برنچ^۱
برگردان: نعمت الله احمدی



این خنده دار است که مردم اغلب این نوع پرسش ها را می پرسند. من لزوماً یک سیر طبیعی برای اندیشه خود تا زمانی که شروع به جست و جو و بازنگری کردم، نمی دیدم. علاقه اتصال تغییرات فن آوری و سیاسی به دوره کارشناسی من در دانشگاه استنفورد، جایی که من ابتدا در رشته مهندسی مکانیک و بعداً آن را به رشته روابط بین الملل تغییر دادم، برمی گردد.

در حالی که فن آوری هم چنان یک مشغله مهم من بود؛ بیش تر به سیاست، تاریخ و تیوری علاقه مند شدم. بنابراین، علاقه من به پرسش هایی درباره پیامدهای سیاسی پدیده هایی مانند فن آوری تغییر کرد. مگر این اتفاق آنی رخ نداد؛ درست قبل از شروع دکتورای خود در دانشگاه کالیفرنیا برکلی، قصد داشتم کار مقایسه ای درباره تغییر رژیم و دموکراتیک سازی انجام دهم. سپس برادر بزرگ تر من، «آدام برنچ» که وی نیز یک پژوهش گر سیاسی است؛ نسخه ای از کتاب «دولت مستقل و رقبای آن» نوشته هندریک اسپرویت را به من داد و گفت: «ممکن است

۱. Jordan Branch، کارشناس تشکیلات دولتی و سیاست بین المللی، استاد دانشگاه کلرموند مک کنا کالج.

از این خوش‌تان بیاید». من آن را در ساحلی قبل از شروع دوره کارشناسی ارشد خواندم. ممکن است خنده‌دار به نظر برسد، ولی من نشستم آن را خواندم. آن کتاب واقعاً دل‌چسپ بود. با این حال به این پرسش‌ها فکر نکردم؛ یک یا دو سال طول کشید تا من واقعا به آن چه می‌خواستم انجام دهم، اندیشیدم. ریشه‌های قلم‌رو دولت و ویژگی‌های دولت به عنوان یک مفهوم به زمان طولانی برمی‌گردد. در دوره کارشناسی اولین دوره مقدماتی روابط بین‌الملل توسط «استفن کراسنر» تدریس شد. کراسنر دیدگاه‌های قوی دارد و صنف بسیار دقیق بود. بسیاری از کارهای او به دولت متمرکز است و من فکر می‌کنم طرزی دید او مراتحت تأثیر قرار داده است. من کاملاً با برخی از استدلال‌های کراسنر در مورد حاکمیت موافق نیستم؛ مگر این اختلافات بیش‌تر درباره مشخصات دوره‌های زمانی برجسته یا وقایع است. کار دیگری که در اوایل سال بر من تأثیر گذاشت، کار «جان راگی» در زمینه حکومت‌داری بود. در واقع، وقتی خودم این پرسش‌ها را توسعه می‌دادم، رویکرد او برای من محوریت پیدا کرد. من هم چنین انبوهی از ادبیات را در جغرافیای سیاسی کشف کردم که بسیار جالب و مفید بودند. بنابراین، می‌توان گفت که مسیر من بیش‌تر معطوف به درک نتیجه تاریخی قلم‌رو/حاکمیت دولت بود. تمرکز بر فن‌آوری از دوران مهندسی من وجود داشت و فکر می‌کردم که چگونه ممکن است بتوانیم با استفاده از

فن آوری پیش رفته تر، به این پرسش ها جاذبه بیش تری پیدا نماییم. این قطعا بخشی از پژوهش در مورد تشکیل دولت بوده است؛ مانند کارهای «چارلز تیلی» یا «ویلیام مک نیل» در مورد تغییر فن آوری و جنگ. مطمئنا فن آوری همیشه وجود داشته است؛ مگر کاربرد فن آوری در نبردها و حمل و نقل بوده است و کم تر در مورد فن آوری ارتباطات، به معنای وسیع آن به کار گرفته شده است.

یکی دیگر از کارهایی که باعث ایجاد تمرکز من در رابطه بین ایده و مطالب شد، کتاب رون دایبرت زیر نام «چاپ، کاغذ، پوست و هایپر میدیا» بود که در سال ۱۹۹۷ نشر شده بود. وی در مورد فن آوری ارتباطات اینترنتی و هم چنین در مورد چاپ خانه و تأثیر آن بر توزیع جهانی قدرت صحبت می کند. با این حال، فقط هنگامی که این کتاب را برای بار دوم یا سوم خواندم، درست زمانی که پایان نامه خود را به پایان می رساندم؛ می فهمیدم که چارچوب بندی او چگونه نظم مقاله مرا تنظیم کرده است. اشاره وی در مورد نحوه اطلاع رسانی رسانه ها از طرز تفکر مردم درباره جهان است که برای من مورد توجه قرار گرفت. برای من، نقشه ها به عنوان یک ابزار بسیار مهم در چگونگی تفکر و تصور مردم در گذشته از جهان را تشکیل می دهند؛ ولی مطمئناً امروز این پرسش ها در مورد فن آوری و نقش آن در تشکیل سیستم سیاسی بین المللی، دولت، مرزهای حاکمیت و غیره هنوز هم

مهم هستند.

اثربرداری



علاقه‌مندی:

سیاست، تاریخ، تئوری و تغییرات

فن‌آوری



فرد:

استفان کراسنر و جان راگی



کتاب:

دولت مستقل و رقبای آن؛ چاپ، کاغذ

پوست و ابر رسانه

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جوزف نای^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



من از راه‌های جانبی (فرعی) وارد روابط بین‌الملل شدم. من علاقه‌مند بودم که بدانم چگونه روابط اقتصادی و ایدئولوژی‌های سیاسی در بازار، در وابستگی متقابل افریقای جدید فعل و انفعال دارند. من پایان‌نامه خود را در افریقا زیر نام «پان افریقاگرایی و همکاری افریقای جنوبی» انجام داده‌ام. (امروز آن را شاید تحلیل سازه‌انگاری بنامند). من از مسیر نظریه ادغام منطقه‌ای وارد روابط بین‌الملل شدم و این منجر به کار گسترده‌تری در مورد بازیگری فراملی و وابستگی متقابل شد.

معاملات دپارتمان دولت در زمینه گسترش سلاح‌های هسته‌ای منجر به ایجاد کتابی با عنوان «اخلاق هسته‌ای» (۱۹۸۶) شد، که هم‌چنان در آن بحث کنترل تسلیحات و آینده قدرت امریکا مطرح بود. این ممکن است راه پیچ در پیچ به نظر برسد، مگر باعث راهنمایی و کنج‌کاوی من بود. مسیر فرعی برای من این فرصت را فراهم کرد تا مسائل جزئی را بلد شوم. پرداختن به موضوع کلان و جهانی امکان داشت مرا مصروف عمومیات کند و قادر به کسب دیدگاه امروزی روابط بین‌الملل نباشم.

۱. Joseph Nye، نظریه پرداز نیولیبریالیسم، قدرت هوشمند، استاد دانشگاه هاروارد.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

وابستگی متقابل

فرد: 

ندارد

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جری کوهن^۱

برگردان: منصور احسان



من با برنامه دکتورای اقتصاد بین المللی شروع به کار کردم. من حدود یک دهه به عنوان یک اقتصاددان معمولی کار کردم (تا اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، که به دوره آشفته فکری معروف است)، زمانی که دانش جویان من را به چالش کشیدند تا صفت «سیاسی» را در تحلیل خود از اقتصاد بین الملل اضافه کنم، در اصل آن‌ها می‌خواستند تا در مورد مسائلی چون قدرت، توزیع و تساوی پاسخ دهم. بنابراین من کتابی در مورد امپریالیسم اقتصادی و مباحث سلطه و وابستگی در بین ملت‌ها نوشتم و این موضوع علاقه من را به اقتصاد سیاسی بین المللی بیش‌تر ساخت. همان‌طور که در کنفرانس‌ها با افرادی مانند رابرت کوهن و رابرت گیلپین شرکت می‌کردم، بیش‌ازپیش علاقه‌مندیم به این حوزه بیش‌تر می‌شد.

در دهه ۸۰، همه کارهای علمی من به عنوان دانشمند علوم سیاسی بود و من اقتصاد بین الملل «پاک» را پشت سر گذاشتم. از دریچه رویدادها، من فکر می‌کنم خرابی سیستم بیرتون وودز در سال‌های ۷۳-۱۹۷۱ برای من یک نقطه عطف بود؛ در آن

۱. Jerry Cohen، کارشناس اقتصاد سیاسی بین الملل و استاد دانشگاه.

زمان من مجذوب ادبیات و نظریات در مورد اصلاحات پولی شدم. من تا بحران بدهی سال ۱۹۸۲ خیلی روی این موضوع کار کردم. مطالعات و تحقیقات من باعث گردید تا تمرکز من تنها روی سه قدرت بزرگ اقتصادی (امریکا، اروپا و جاپان) به جهان سوم نیز معطوف شود، زیرا بسیاری از تهدیدهای اصلی و آنی به سیستم پولی بین‌المللی نه از راه کشورهای معدود و ثروت‌مند، بلکه از طرف کشورهای فقیر نیز مهم و قابل توجه است. اولین شخص سوزان استرنج فقید بود که در تاریخ فکری من جایگاه برجسته‌ای کسب کرد. همان‌طور که توصیف کردم، من سوزان را در لندن ملاقات کردم و اصرار او بر صفت «سیاسی» در اقتصاد بین‌الملل برای من معنی زیادی داشت. هم‌چنین، کتاب «قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی» نوشته‌ی البرت اوهریشمن بر من اثرگذار بود. ابراز نظری در مورد این‌که تجارت در خدمت قدرت سیاسی است، به نظر من بدون اشکال است.

نکته‌ی مهم دیگر بحث با رابرت گیلپین این بود که وی به من از منظر سیاسی آموزش می‌داد و من برعکس، از جنبه‌ی اقتصادی. البته نمی‌توانم افرادی مانند رابرت کوهن، پیتر کاتزنشتاین و استفن کراسنر که نسل اول دانشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌باشند، فراموش کنم. به دلیل آموزش اقتصاد بود که رویکرد من به این رشته به شدت تقویت شد.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جیمز اسکات^۱

برگردان: مصطفی عاقلی



مدت‌ها پیش، قبل از آغاز تحصیلات تکمیلی، یکی از دوستانم گفت: پیش از رفتن به مقطع تحصیلات تکمیلی، باید «تحول بزرگ» اثر کارل پولانی را بخوانید. من آن را پیش از تحصیل در مقطع تحصیلات تکمیلی خواندم و فکر می‌کنم از برخی جهات مهم‌ترین کتابی است که من خوانده‌ام. کتاب دیگری که تأثیر زیادی بر من گذاشت، اثر ای. پی. تامسون «طبقه کارگر انگلیس» (۱۹۶۳) بود. صندلی را که در آن نشسته بودم به خاطر می‌آورم که ۱۰۰۰ صفحه کامل را خواندم. این کتاب در عمق آگاهی طبقه کارگری در عین دوران یاد شده می‌پردازد که در آن کارل پولانی تلاش کرده است تا اقتصاد را از جامعه به صورت جداگانه بررسی کند. کتاب دیگری که من را تحت تأثیر قرار داد، «شورشیان بدوی» اریک هابسبام بود، زیرا او به اشکال راه‌زنی اجتماعی به عنوان پدیده‌های سیاسی اشاره کرد و باید از نظر روش‌شناسی چنین برداشت شود؛ جایی که معمولاً به عنوان چیز دیگری غیر از آن تجزیه و تحلیل می‌شوند.

۱. James Scott، کارشناس زراعت به عنوان سیاست، خطرات معیاری سازی و عدم کنترل، استاد دانشگاه کوینس‌لند.

چرا من این دانشمندان را دوست دارم؟ آن‌ها به من آموخته‌اند که ارائه مفهوم جدیدی که باعث تغییرروشن نگاه مردم به مسائل می‌شود، یک امر مهم در علوم اجتماعی است. شما این کالیدیسکوپ‌های دستی را می‌دانید که وقتی آن‌ها را تکان می‌دهید، رنگ آن‌ها تغییر می‌کند و دنیای دیگری را به شما نشان می‌دهد؟ همه آثاری که بر من تأثیرگذار بودند، بر چگونگی دیدن جهان تأثیر داشتند: اگر از طریق کالیدیسکوپ‌هایی که این نویسنده پیشنهاد می‌کند به جهان نگاه کنم، جهانی متفاوت می‌بینم و چیزهایی را می‌فهمم که قبلاً نمی‌فهمیدم. یکی از رخداد‌های دنیای واقعی که بر من تأثیر گذاشت، جنگ ویتنام بود. من خود را در میان تظاهرات یافتم و در مورد آن پدیده سخنرانی می‌کردم. هم‌چنین در آن دوره فهمیدم که یک پایان‌نامه خسته‌کننده انجام داده‌ام که بدون هیچ اثری غرق شد. من در آن زمان تصمیم گرفتم، از آن‌جا که دهقانان بیش‌ترین طبقه در تاریخ جهان بودند. شما می‌توانید زندگی شایسته‌ای را با مطالعه دهقانان داشته باشید. اگر توسعه مربوط به هر چیزی باشد، باید در مورد معیشت دهقانان و به طور کلی بهبود زندگی دهقانان باشد. آن‌ها هم‌چنین در اصل جنگ‌های آزادی ملی ایستاده‌اند، همان‌طور که جنگ ویتنام برای ویتنامی‌ها بود. کتاب من «اقتصاد اخلاقی دهقان» مستقیماً از مبارزات جنگ ویتنام بیرون آمد. این تلاش من برای درک شورش دهقانان بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جیمز فرگوسن^۱

برگردان: نعمت الله احمدی



خوب، گمان می‌زنم من در ابتدا علاقه‌مند انسان‌شناسی به عنوان یک رشته شدم. من علاقه‌مند انسان‌شناسی افریقا شدم؛ آن‌هم به دلیل استادانم. افرادی که به من انسان‌شناسی را آموختند؛ افرادی مانند دیوید بروکنشا و پل بوهانانی، افریقایی بودند. بنابراین، انسان‌شناسی که من آموختم، اول از همه انسان‌شناسی افریقایی بود. سپس، با گذشت زمان (اواخر دهه ۱۹۷۰) بود که من به طور فزاینده به مبارزات آزادی‌خواهانه؛ به‌ویژه سیاست جنوب افریقا علاقه‌مند شدم. من از شکاف بین این دو موضوع نگران شدم. از یک طرف نوع ادبیات دانشگاهی در مورد انسان‌شناسی در جوامع افریقایی و از سوی دیگر، همه این وقایع جالب پیرامون مبارزات در برابر آخرین آثار استعمار در افریقای جنوبی. به نظر می‌رسید که در بین این دو موضوع فاصله وجود دارد؛ جایی که شما می‌توانید آن‌ها را به هم متصل کنید و این مسیری شد که من به سمت آن کشیده شدم.

گمان می‌کنم ممکن است بگویید، شانس در رویدادها نیز وجود دارد. وقتی برای پایان‌نامه خود به دنبال پژوهش‌های

۱. James Ferguson، کارشناس مدرنیته، استاد روابط بین الملل، دانشگاه استنفورد.

میدانی می‌گشتم، بیش‌تر به زیمبابوه و موزامبیک نگاه می‌کردم. آنان هر دو جوامع پس از آزادی بودند که در آن، انواع تحولات اجتماعی در حال انجام شدن بود که من کاملاً به آنان علاقه‌مندی پیدا نمودم.

مشاور من گفت: «خوب، اگر به هر حال قصد دارید این موقعیت‌ها را در افریقای جنوبی جست‌وجو کنید؛ چرا هم چنین به لسوتو نمی‌روید؟». من گفتم: «خوب من واقعاً علاقه به لسوتو ندارم». او گفت: «خوب، مگر مکان خوبی است و شما را مالاریا نخواهد گرفت؛ چون در کوه است و می‌دانید چرا به آن جا نمی‌روید؟». در نهایت رفتم. همانند دیگران در مسافرت با خودم کتاب می‌بردم که یکی از آن‌ها «نظم و مجازات» میشل فوکو بود. بنابراین، از یک طرف به تمام مواردی که در لسوتو جریان دارد نگاه می‌کردم (مجموعهٔ آژانس‌های توسعه و کارشناسان توسعه) و از سوی دیگر، مشاهداتی را که باتوجه به خوانش فوکو برایم میسر می‌شد در چارچوب سوال از خود می‌پرسیدم. همین امر باعث شد تا من یک طرح پایان‌نامهٔ متفاوت از آن‌چه را که فکرش را می‌کردم، تنظیم نمایم. سرانجام این امر منجر به کتاب من «کتاب ماشین ضد سیاست (۱۹۹۰)» شد و فوکو در مراحل مختلف کار دانشگاهی‌ام هم چنان برای من مهم واقع گردید.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جیمز فیرن^۱

برگردان: عمرالدین عابد



در کالج، ما اندیشه‌های بسیاری از جامعه‌شناسان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را می‌خواندیم؛ نگاهی مبهم نسبت به علوم اجتماعی جدید داشتیم و کاملاً در آن محوشده بودیم. یک سال را در آفریقای شرقی، خارج از دانشگاه و برای انجام تحقیقات روی پایان نامه‌ام گذراندم. بنابراین علاقه‌مند به سیاست در آفریقا و پرسش‌های مربوط به توسعه اقتصادی شدم. من هرگز در دوره کالج درس‌های مطالعات روابط بین الملل را فراموش نکردم.

کار من در واقع مطالعات و مشاهدات عینی و میدانی بود. از طریق مطالعه عینی به پدیده‌ها علاقه‌مند شدم و به دنبال کشف هرچه بهتر مسائل در باب آن حرکت کردم. آفریقا، مردم، نژادها، فرهنگ و سبک زندگی مسائلی بودند که هر کدام برای من درس جدید می‌داد. درس‌هایی که در دانشگاه برای من نامتعارف بودند. شاید اگر سفری به آفریقا نمی‌کردم، زمینه این مطالعه عمیق برای من هرگز فراهم نمی‌شد و ممکن است که این چنین فرصت‌های برای بسیار کسان نیز فراهم نشده باشد. گرچه از درس‌های دانشگاهی مرتبط به اقتصاد که خوانده

۱. James Fearon، کارشناس اصلاح شورای امنیت سازمان ملل.

بودم، متفرب بودم؛ مگر به طور اتفاقی یک سال پس از فارغ تحصیلی با یک متخصص اقتصاد در واشنگتن دی سی، روی مسائل توسعه کار کردم. این مسأله برای من جالب بود و مرا واداشت تا در فرصت دیگر در مورد آن بیندیشم. هنگامی که دکتورای خود را در علوم سیاسی در دانشگاه برکلی فرا گرفتم، به سرعت پی بردم که علوم سیاسی چیزی شبیه مختصرنویسی در مورد ماکس وبر و مواردی از این دست نیست که من قبلاً در دانشگاه انجام داده بودم. به نحوی از علوم اجتماعی حتی در دانشگاه برکلی به وحشت افتادم. فکر کردم که «همه این چیزهای کمی، کاملاً بد استند». برای این که بتوانید شیطان را شکست دهید، باید شیطان را بشناسید و بنابراین دلیل تصمیم گرفتم رویکرد آگاهانه‌تری نسبت به شر داشته باشم و تصمیم گرفتم دوره‌هایی از درس اقتصاد و روش شناسی کمی را بگذرانم. طی یک دوره درس‌های نظریه اقتصاد کوچک، با آن چه که به نظر من بحث‌های بسیار جالبی در آن رشته شیطانی مطرح شده بود، روبه‌رو شدم. هم چنین واقعا تحت تأثیر چگونگی تحرک تیوری اقتصاد کوچک با در اختیار گرفتن ابزار و ایجاد مباحث جدید که قادر به معنی‌دار ساختن چیزهای جدید نسبت به حالت قبلی خود بود، قرار گرفتم. در ضمن، نه تحت تأثیر علمی بودن آن؛ بلکه تحت تأثیر چگونگی بی‌نظیر بودن نظریه اقتصادی - هنجاری که در مطالعات روابط بین‌الملل و سنت‌های سیاست

مقایسه‌ای، فقدان آن محسوس بود، قرار گرفتم.

با این‌که به‌طور تدریجی به علاقه‌مندی خویش نسبت به سیاست توسعه اقتصادی پی برده و وارد مطالعات روابط بین‌الملل شدم؛ نمی‌خواستم که یک افریقاشناس شوم. دوست داشتم به دنبال پرسش‌هایی که تصویر دیدگاه‌های بزرگ‌تری در مطالعات روابط بین‌الملل ایجاد می‌کردند، باشم و همین شد که به منازعات بین‌المللی علاقه پیدا کردم. تأثیر اولیه در این‌جا، خواندن کتاب «تله جنگ» اثر بروس بوئنودی مسکوتو بود که باعث شد فکر کنم، راه‌های جالب و مفیدی برای استفاده از ایده‌های تیوری اقتصاد کوچک برای درک بهتر سیاست‌های بین‌المللی وجود دارد. برداشت مشابهی از کار کنت والتز که راهنمای پایان‌نامه‌ام نیز بود، داشتم. هم‌چنان باید از باب پاول نام ببرم که هنگام فارغ شدن من از دانشگاه برکلی به آن‌جا پیوست و نظریات مفصل و مستقیم در مورد مدل‌سازی در کار پایان‌نامه‌ام، برایم داد. این سه تن در کنار تعدادی از متخصصان اقتصاد در دانشگاه برکلی بزرگ‌ترین تأثیرات را در دوره دانشجویی من گذاشتند.

استادان قوی کمک بزرگی در زندگی علمی یک دانشمند هستند. اگر از نزدیک استاد خوب به عنوان یک دانشجوی با دقت و ایجاد فرصت فراگرفته شود، تاثیر آن در زندگی علمی باقی می‌ماند، این فرصت امکان دارد همیشه باقی نماند.

اثریذیری

■ علاقه مندی:

علوم اجتماعی، سیاست در افریقا، توسعه
اقتصادی و منازعات بین المللی

■ فرد:

کنت والتز و باب پاول و مستکوتو

■ کتاب:

تله جنگ

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ژان فرانکوس بایارت^۱
برگردان: عمرالدین عابد



من یک دانشمند سیاست استم ورشته من جامعه‌شناسی تاریخی دولت است؛ به این معنی که من با روند شکل‌گیری دولت سروکار دارم. بنابراین من در اوایل کار خود تحت تأثیر دانشمندانی چون بندیکس، بارینگتون مور و دیگران قرار گرفتم. دکتورای من دولت‌شناسی با نگاه مقایسه‌ای در کامرون بود که سیر شکل‌گیری دولت افریقایی را با مدل امریکای لاتین به بررسی گرفتم.

فکرمی‌کنم هدف اصلی نوشتن کتاب «دولت در افریقا: سیاست‌های از شکم»، اصلاح عدم تعادل در جامعه‌شناسی تاریخی شکل‌گیری دولت با در نظر داشت سکوت کامل در مفهوم دولت در افریقا بود. کتاب‌های زیادی پیرامون مفهوم دولت در اروپای غربی، امریکای شمالی، امریکای لاتین و یا هم‌آسیا برای کشف ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری، نوشته شد؛ ولی هیچ کتابی در زمینه مفهوم دولت در افریقا نوشته نشد. با این حال، پرداختن به مفهوم دولت افریقایی یک بحث غیر معمول و ناراحت‌کننده به حساب می‌آمد و این ایده که «افریقا

۱. Jean-François Bayart، کارشناس جهانی شدن و سیاست افریقایی.

فاقد دولت است» مروج بود و هنوز هم با چشم‌پوشی از تاریخ، یک بحث غالب را شکل می‌دهد. بنابر همین ملاحظه، هدف اصلی من این بود که دوباره آفریقا را به عنوان یک موضوع جالب در جامعه‌شناسی تاریخی شکل‌گیری دولت معرفی کنم.

با آموزش در علوم سیاسی، اولین کار میدانی من در کامرون بود؛ به‌ویژه در زمینه تاریخی بودن سیاست در کامرون متمرکز می‌شد. از یک سو با مردم شناسان و از سوی دیگر، با مورخان کار می‌کردم. بنابراین در همان آغاز، من درک چند رشته‌ای از علوم سیاسی پیدا کردم؛ آن‌چنان که به جای صحبت کردن از علوم سیاسی، در مورد علوم اجتماعی از سیاست صحبت می‌کردم. همیشه سعی کرده‌ام دامنه کامل علوم اجتماعی را در محدوده توانایی‌های خود برای درک کامل یک موضوع معمولاً محدود - یعنی سیاسی نه تنها در مورد دولتی که گرامشی آن را دولت انتگرال می‌نامد که یک بعد استیلای دولت از طریق عقل سلیم تکامل می‌یابد؛ بلکه همه مفاهیم مرتبط به علوم سیاسی را بسیج کنم.

خیلی سریع با مباحث تیوریکی برخورد کردم که مرا واداشت تا به لحاظ تیوریک به تعریف سیاست بپردازم. این امر باعث شد تا در اوایل دهه ۱۹۸۰ در این زمینه مشغول کار شوم و این منجر به تمرکز من در سیاست پایین به بالا شد. سعی کردم تا نشان دهم که چگونه سیاست، عمدتاً نتیجه تلاش‌های بازیگران

می‌تواند باشد؛ به این معنی که همه بازیگران در یک سیستم مشخص به‌گونه اجباری عین ایده‌ها را در راستای این که چه سیاسی است و چه نیست و هم چنان کار کردن راجع به دولت، ندارند. از این رو به ملاحظه روی بُعد فرهنگ مادی از یک سو و تکنیک‌های نهفته در بدنه سیاست از دیدگاه مارسل ماووس از سوی دیگر که جز جدا ناپذیر فرهنگ‌های مادی به شمار می‌روند، متوجه شدم. و هم چنین روی موهومات و ارقام پنداری که ناگزیر، فنون و مهارت‌ها در بدنه سیاست را همراهی می‌کنند یا روش‌های فرهنگی مادی می‌باشند، متمرکز شدم.

ما حتا نمی‌توانیم بگوییم که یکی دیگری را همراهی می‌کند؛ چرا که در تعریف، فن یا عنصری از فرهنگی مادی از تخیل ناشی می‌شود و بدون درک هم‌زمان از تولید موهومی خویش نمی‌توانیم به مادی بودن فکر آن، بیندیشیم. تولید موهومی ما همیشه با مادیات مرتبط است. با کار روی این موضوعات، در نخست نویسندگانی مانند میشل فوکو و میشل دکتورا به نویسندگانی مانند پیر بوردیو یا دریدا و لیوتار ترجیح دادم. حتی در زمینه تیوریک فرانسه، کاملاً مشخص است که من بوردیویی نیستم. پل وین، مورخی که بسیار نزدیک به پاول وین است، برای من مرجع مهمی به حساب می‌آید.

از دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، دلوژ برای من بسیار مهم بود؛ به‌ویژه برای فهمیدن مفهوم «ممنوعیت زدایی» و من از مفهوم «ریزوم»

وی در پژوهش‌ام روی افریقا استفاده کردم. دولت افریقایی یک دولت ریزوم است. هم‌چنین از تأملات وی در مورد مفاهیم «تجدید و تفاوت» الهام گرفتم. در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰، ترجمه‌های جدیدی از آثار ماکس وبر به زبان فرانسوی منتشر شد.

موارد ترجمه شدهٔ قبلی بسیار ضعیف بود و بعضی از آن‌ها حتی از زبان آلمانی برگردان نشده بودند؛ بل از ترجمه‌های خیلی بد تالکوت پارسونز بودند. در ترجمه‌ها، مفاهیمی چون «روزمرگی‌سازی» که توسط تالکوت پارسونز ترجمه شده است، کاملاً بی‌معنی بود. تا قبل از ترجمه‌های اوایل ۱۹۹۰، این مفهوم فقط یک برساخت از پارسونز به حساب می‌آمد؛ در حالی که ماکس وبر در مورد قراردادی صحبت می‌کند که در فرانسه بسیار دقیق به «روزمره‌سازی»، ترجمه شده بود که در نتیجه هر دو معنی «روزمرگی‌سازی» را افاده نمی‌کردند.

بنابراین، مباحث بسیار جالبی در مورد ترجمهٔ مفاهیم ماکس وبر وجود داشت و ترجمه‌های فرانسوی جدید ماکس وبر به من فرصت‌هایی پیش آورد تا در مورد آن‌ها فکر کنم. مرجع مهمی دیگری نیز وجود دارد که به معنی «نهاد خیالی جامعه» می‌باشد که به من در نوشتن «توهم هویت» و مفهوم پردازی این بعد خاص از تخیل، کمک کرد. این‌ها اساساً تأثیرات تیوریکی بر من به حساب می‌آیند.

افزون براین، نسلی که من عضوی از آن به حساب می‌آیم، به وضاحت در شکل دادن من نقش داشته‌اند. «شرایط برای یک نسل، اثر کارل مانهیم یکی از کتاب‌های اثرگذار به من بود. برای من که در سال ۱۹۵۰ تولد شدم علاقه به «ژیل دلوز» و «میشل فوکو» در شرایط خاص برای جامعهٔ فرانسه، امر بدیهی به حساب می‌آید. همه معاشرت‌های اولیهٔ بزرگ‌سالی من با ادبیات حاکم، منابع نظری مروج و همه تحرکات اطرافم، عجین شده بودند.

من به جنبشی که «همه چیز» نام داشت نه به لحاظ کنش‌گری؛ بلکه به لحاظ ایدیولوژیک نزدیک بودم که شعار آن‌ها «ما همه چیز را بی‌درنگ می‌خواهیم» بود و یک جنبشی کاملاً مایویستی به حساب نمی‌آمد. گرامشی در دههٔ ۱۹۷۰، در چارچوب اتحاد چپی کمونیسم اروپایی در فرانسه، خیلی محبوب بود و البته من هم چنان تحت تأثیر مارکس قرار گرفته بودم؛ ولی فیلسوفی به نام «مشل هنری» که احتمالاً مسیحی بود، مارکس و ایده‌های وی را در کتابی تحت عنوان «بهترین قرائت از مارکس» به کنکاش و بررسی گرفت که در نتیجه، مارکسیسم را مجموعهٔ تفاسیر غلط از مارکس خواند.

برای ضد مارکسیستی بودن در فرانسه، باید تفاوت‌ها میان «مارکسیست» بودن که تب‌در اصول مارکسیست-لنینیسم و «مارکسی» بودن که خواندن و استفاده از آثار مارکس؛ به‌ویژه

مارکس جوان را دانست. میشل هنری گفت که همه چیز در مارکس جوان است و مارکس در دوره دوم، کاری جز بازنویسی کارهای قبلی خویش انجام نداد و میشل هنری ایده «مارکس دوم یا متاخر» را رد کرد که مارکس در آن اشتباهات، توهمات یا آرمان‌گرایی دوره قبلی خویش را کنار گذاشته بود. بنابراین، بدیهی است که این وضع مرانیزه شدت متأثر ساخت.

افزون بر کتاب‌ها، به عنوان یک دانشجو سفر به ترکیه، ایران و افغانستان در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ بر من تأثیرات زیادی بر جای گذاشت. به شرق آسیا هم سفر کردم و مگر از آن جا کم‌تر خوشم آمد. همیشه وابستگی بسیار محکمی با جهان آسیای میانه داشته‌ام؛ آن چه که ما آن را آسیای صغیر می‌نامیم. نسبت به موسیقی این کشورها بسیار حساس بودم و هستم. فکر می‌کنم که سلیقه زیبایی‌شناسی من برای «موسیقی مقامی» قطعاً بر نظریه پردازی علوم اجتماعی من تأثیر گذاشته است. این تجربیات شخصی در آسیای صغیر، مسلماً به تعدادی در انتخاب‌های نظری من نیز سهیم بوده‌اند.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

جیوفری اندرهیل^۱
برگردان: عمرالدین عابد



بر بنیاد مشاهدات علمی از مقطع کارشناسی در دانشگاه شاهی ملکه الیزابت در انگلیس و بعداً در مقطع دکتورا در دانشگاه آکسفورد، به این نتیجه رسیدم که آکسفورد دانشمندانی خوبی دارد؛ نه به این دلیل که در آکسفورد هستند. با وجود این که دانشمندانی شهیری هستند؛ مگر به جز مهارت‌های زنده ماندن به لحاظ فکری، دیگر چیزی برای شما نمی‌آموزند.

روی پایان‌نامه‌ام تحت عنوان «تأثیرات رو به افزایش وابستگی متقابل کشورهای صنعتی غربی» کار کردم که بستر آن افزایش یک پارچگی تجارت در دهه ۷۰ و مشکل انحطاط صنعتی بود. جوامع و دولت‌ها با بی‌ثباتی اقتصادی، بی‌کاری و مواردی از این دست، دست و پنجه نرم می‌کردند. در حالی که آن‌ها باید صنایع در حال ظهور را تشویق می‌کردند؛ به مواردی پرداخته بودند که حمایت مالی و محافظت از صنایع در حال افول را شامل می‌شد. چرا این‌گونه بود؟ با توجه به صنعت نساجی، آن چه که من دیدم، این بود که نمایندگان دولت و بازار برای ایجاد شرایط رقابت در جهت منافع خود به صورت هماهنگ

۱. Geoffrey Underhill، پروفیسور حکومت‌داری جهانی و استاد دانشگاه آستردام.

عمل می کردند. ابتدا آن‌ها «حمایت‌گرایی جدید» را ایجاد کردند و سرانجام بسیاری از این موارد در اوگوئه آزاد شدند. من کشف کردم که روند مشابهی منجر به آزادسازی پول و امور مالی شد. به عنوان منابع انگیزش، باید به کار کارل پولانی و پیترو گروویچ که در مورد شکاف میان مسائل داخلی و مسائل بین‌المللی و نحوه مدیریت آن از نظر فکری نظریه پردازی کردند، به دو متخصص پول و دارایی، مرحوم سوزان استرنج و جری اشاره کنم. رابرت کاکس، رابرت کوهن و بسیاری دیگر از این دانشمندان منابع انگیزشی برای من بوده‌اند.

اثربرداری

👍 علاقه‌مندی:

شکاف‌های داخلی و بین‌المللی

فرد: 

کارل پولانی، پیترو گروویچ، سوزان

استرنج و جیری کوهن

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

دانیل دودنی^۱

برگردان: عمرالدین عابد



مانند هر کسی دیگری، رویدادهای سازنده در رشد فکری من، با توجه به خصوصیات درشت زمان و مکان شکل گرفته است. همان طور که گفته شده: «نوجوان امروز، مرد فرداست». اولین و تعیین کننده ترین مرحله در شکل گیری علایق تحقیقاتی من «صلح سبز»، در دورهٔ مکتب تقریباً از ۶ تا ۱۳ سالگی را در بر می گیرد. در طول این سال ها خانوادهٔ من در یک مکان فوق العاده (جزیرهٔ سنت سیمونز) در سواحل جنوب جورجیا زندگی می کردند. این مکان جایی خوبی برای زندگی یک کودک بود. این محله، سواحل و باتلاق ها و هم چنان درختان شگفت انگیز و غول پیکر داشت. من و دوستانم وقت زیادی را صرف کاوش، ماهی گیری، خیمه زدن، کوه نوردی و ساخت خانه های درختی می کردیم.

بسیاری از این فعالیت های غوطه وری در طبیعت به خودی خود انجام می پذیرفتند و برخی دیگر در کانون «جوان پیش آهنگ» شکل گرفتند. وابستگی که من به این محیط

۱. Daniel Deudney، کارشناس جیوپولیتیک جهانی و صلح سبز، استاد دانشگاه جان هاپکینز.

طبیعی خارق‌العاده پیدا کرده بودم، گرایش شدید من برای دیدن سرنوشت انسان و طبیعت که به‌گونهٔ اجتناب‌ناپذیری درهم تنیده بودند، شکل داد؛ مگر کانون «جوان پیش‌آهنگ» در من حس «فضیلت اخلاقی» القا کرد. خطی که دستور کار کانون «جوان پیش‌آهنگ» به آن به خوبی پرداخته است: به هرچه در ورای شما است سربزنید. یک لیست از مواردی درست و غلط در مورد آن‌ها تهیه کنید. برای رفع موارد نادرست برنامه‌ریزی کنید. این مسأله یک نسخه دراماتیک از «اخلاق مسئولیت‌پذیری» سیاسی ویراست.

با این حال دورنمای آرماگدون هستهٔ بسیار واقعی به نظر می‌رسید. ما در مکتب تمرینات «مرغابی و پوشش» را انجام دادیم و برای مدت دو هفتهٔ ترسناک در بحران موشکی کوبا نشستیم. من و دوستانم نسخه‌هایی از رهنمودهای کمیسیون انرژی اتمی در مورد «اثرات هسته‌ای» داشتیم که همانند ابزار، ما را قادر می‌ساخت تا محاسبه کنیم که در صورت هدف قرار گرفتن پایگاه‌های نظامی و منهدم شدن یا تخریب شدن آن‌ها، چه اتفاقی خواهد افتاد. تعداد کمی شک داشتند که به گفتهٔ یک آهنگ پاپ، «در آستانهٔ نابودی» هستیم. این سال‌ها هم چنین طلوع «عصر فضا» بود که در آن انسان‌ها سرانجام زمین را به سوی سفرافسانه‌ای که وعده شده بود، ترک می‌کردند. پدر من سال‌های زیادی در یک شرکت بزرگ نظامی-صنایع

فضایی کار کرد؛ سپس در ناسا برای ساخت موشک‌های پرتاب انسان و ماشین به ماه کار کرد. من و دوستانم در مورد موضوعات خارق‌العاده‌ای مانند جوانب مثبت و منفی مهاجرت به مریخ، و چگونگی سازماندهی سریع خروج از زمین بحران زده بحث می‌کردیم. دو رخداد سبب پختگی تفکر من شد: (۱) تاسیسات صنعتی که پدر من در ساخت و بهره‌برداری آن کار می‌کرد، دچار یک حادثه شد و در یک چشم به هم‌زدن همه چیز به خاکستر تبدیل شد؛ و (۲) تصرف محله کودکی من توسط نیروهای ایالات متحده آمریکا بود. بنابراین، آن چه برای من وحشت‌ناک‌ترین بخش این ماجرا بود؛ مستقر ساختن یک پایگاه تسلیحات هسته‌ای در محله‌ای بود که کودکی من در آن جا به سر رسیده بود. این وقایع مرا به این درک رساند که مبارزه بزرگی در مورد زمین و آینده در جریان است و برایم نیک هویدا بود که طرف کدام یک هستم.

رویکرد فکری من به شدت با مذاکراتی که در دورهٔ مکتب انجام می‌پذیرفت، شکل گرفت؛ جایی که اهمیت «نگاه کردن به پرسش‌ها از هر دو طرف» را آموختم و این امر تمایل من به بررسی پرسش‌ها به عنوان بحث بین پاسخ‌های رقابتی و تمرکز بر در تقابل قرار دادن، شکست دادن و جاگزین قوی‌ترین و تأثیرگذارترین مواضع مخالف را برایم آموخت. من به عنوان یک دانشجوی دورهٔ کارشناسی در کالج «ییل» به تیوری پردازی

در حوزهٔ سیاست پرداختم. مطمئنم که من از برخی جهات دانشجوی بسیار ناخوشایندی بودم؛ چرا که از استادان لیبرال و محافظه‌کار خود، پرسش‌های مارکسیستی می‌پرسیدم و از استادان مارکسیست خود، پرسش‌های لیبرالی و محافظه‌کارانه. در اواخر سال دوم دانشجویی، به نبوغ رسیدم؛ لحظه‌ای که مسیر من در حال مشخص شدن بود و فهمیدم که حرفهٔ من، تلاش در راستای تیوری پردازی در زمینهٔ تیوری سیاست جهانی و فن‌آوری است. از آن زمان به بعد، تنها تصمیم من متمرکز بر اولویت و اجرای این پروژه بوده است.

من که می‌خواستم در مورد مسائل پیش‌رفتهٔ جهانی و فن‌آوری اطلاعاتی کسب کنم؛ برای هفت سال به واشنگتن دی‌سی رفتم. من سه سال و نیم در «کاپتول هیل» به عنوان دستیار سیاست در زمینهٔ انرژی، صرفه‌جویی، انرژی‌های تجدیدپذیر و انرژی هسته‌ای کار کردم. سه سال و نیم دیگر را به عنوان پژوهش‌گر ارشد در انستیتوت «ورلد وچ»، یک اتاق فکر کوچکی زیست‌محیطی و جهانی که بنیان‌گذار آن لستر براون، یک جهان‌شناس مشهور و دوراندیش بود، گذراندم. یک کتاب در مورد انرژی‌های تجدیدپذیر و تغییر آن به پایه‌داری جهانی نوشتم. در آن زمان، کتابی تحت عنوان «امنیت کل جهان: جغرافیای سیاسی صلح» منتشر کردم که در آن تصورات من نسبت به ژئوپلیتیک سیاره‌ای و جمهوری‌خواهی ارائه شده بود. طی این

هفت سال در واشنگتن، هم‌چنین دانشجوی نیمه وقت بودم و مدرک کارشناسی ارشد را در دانشگاه جورج واشنگتن در رشته‌های علوم فن‌آوری و سیاست دریافت کردم.

در کل، تجربیات واشنگتن برای شکل‌گیری نحوه تفکر من بسیار ارزشمند بودند. بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی ارائه خدمات عامه را فعالیتی بی‌ارزش یا فسادآمیز می‌دانند؛ مگر این طرز دید اشتباه است. دلیل این‌که جهان دموکراتیک همانند همه کار می‌کند، به خاطر خرد جمعی توزیعی می‌باشد؛ ولی این خرد جمعی برای مقابله با بسیاری از مشکلات فشرده، نه به اندازه نیاز توزیع شده و نه خردمندانه است. تجربه دستکاری در کنگره به من آموخت که بیش‌تر مشکلاتی که با دموکراسی روبه‌رو است، ریشه در محدودیت‌ها و مفاسد مختلف مردم دارد.

همان‌طوری که غرق دنیای کنترل تسلیحات و فعالیت‌های زیست-محیطی شده بودم، تحت تأثیر واقعیتی که از «کینز» در مورد تأثیر عملی بزرگ ایده‌های برخی از افراد قدیمی، در «کتاب دست‌نویس‌های دانشگاهی» ذکر کرده بود، قرار گرفتم. این امر در درجات مختلف در مسائل متفاوت صدق می‌کند و مگر در بعضی موارد بسیار بیش‌تر از موارد دیگر صادق می‌باشد. علی‌رغم جذابیت‌های زیادی که فعالیت سیاسی در واشنگتن دی‌سی و سیاست در آن‌جا داشت؛ برای کسب دکتورای خویش رهسپار سفر جدید علمی شدم و این دولت را ترک کردم، گرچه

دوستانم راضی نبودند. در دانشگاه پرینستون، مطالعات خویش را بر مطالعات روابط بین الملل، نظریه سیاسی، تاریخ سیاست و نظامی‌گری متمرکز کردم و دوره‌هایی را با رابرت گیلپین، ریچارد فالک، باری پوزن، شلدون وولین و دیگران گذراندم. در پایان نامه خود تحت عنوان «سفارشات جهانی: نظریه‌های ژئوپلیتیک و ماتریالیسم عصر جهانی-صنعتی از سال ۱۸۴۵-۱۹۹۰» به عنوان بحثی بین گزینه‌های مختلف نظم جهان، به بررسی تأثیرات انقلاب صنعتی پرداختم و در مورد برتری استدلال‌های لیبرالیستی، انترناسیونالیستی و جهان‌گرایی؛ به ویژه از اچ. جی ولز و جان دیویی تا ایده‌های قوی ریالیستی و امپریالیستی که با نویسندگان ژئوپلیتیک این دوره مرتبط هستند، پرداختم.

هم‌چنان، به مشارکت در سیاست‌های فعال وابسته به برنامه بدیل سیاست هسته‌ای در مرکز مطالعات انرژی و محیط زیست پایدار (CEES) ادامه دادم که بعداً این نهاد، توسط فیزیک‌دانی به نام «فرانک فون هیپل» که از جمله، شخصیت‌های برجسته در جنبش کنترل سلاح‌های هسته‌ای جهانی بود، مدیریت می‌شد. در دوره گورباچوف در نهاد (سی‌ای‌ای‌اس) به عنوان پُست دکتورا کار می‌کردم و در آن زمان چندین سفر شگفت‌انگیز به اتحاد جماهیر شوروی داشتم. با ادامه فعالیت در زمینه مسائل فضا، توانستم کارگاه‌های آموزشی در زمینه هم‌کاری‌های فضایی در مسکو و واشنگتن ترتیب دهم و بسیاری از فعالان

در این عرصه، از دو طرف در آن شرکت کرده بودند. در حالی که دانشگاه پرینستون به طرز افسانه‌ای از نظر فکر، تحریک‌کننده بود. شرایط مملو از فشار و دغدغه را نیز بر من تحمیل می‌کرد و مگر من با سفرهای کوتاه به منهتن، سرزندگی و نشاط در خود را حفظ می‌کردم. منهتن جایی بود که روزها را در اتاق مطالعه کتاب‌خانه عمومی نیویارک و شب‌ها را در ضیافت و استراحت در دنیای کاملاً جدا از زندگی دانشگاهی، در آن سپری می‌کردم. وقتی صحبت از رشد فکری با در نظر داشت مطالعه نظری می‌شود؛ پروژه مثبتی که می‌خواستم دنبال کنم، تا حدی با رویکردهایی که من رد کردم، تعریف شد. شاید در حساس‌ترین حالت، رویکردی را که از نظر فکری بسیار قدرت‌مند، حتی مهیج‌کننده بود و نوسان بسیاری از سیاست‌های متافیزیکی را حفظ می‌کرد، رد کردم. این واقعیت که برخی از اندیشه‌های متافیزیکی و برخی از متفکران عمیق که آن‌ها را پیش‌رفت داده‌اند؛ مانند هایدگرو بسیاری از مارکسیست‌ها، با سیاست به‌طور فاجعه‌آمیزی ارتباط نزدیک داشتند، برای من یک واقعیت حقیقی نفرت‌انگیز به نظر می‌رسید؛ به‌ویژه با توجه به این‌که این اندیش‌مندان به شدت اصرار بر رابطه میان متافیزیک و سیاست‌های خویش داشتند. من در ابتدا، مجذوب نوشته‌ی نیچه (آن‌چه یک بیست ساله نیست)، شدم؛ مگر مدل وی از بنیان‌گذاری فیلسوف یا قانون‌دهنده، شبیه یک پسر با استعداد

روحانی اما، منحرف بود که با داشتن شخصیتی خاص «اراده قدرت» قوی، مایوسانه به بیابان رفته و با الهامی معنوی به وی دوباره به دنیای فاسدی روزمرگی با داشتن «لوح‌های ارزشی» جدید، همراه با یک برنامه برای تصاحب و ادارهٔ اموری درست برگردد که به جای سیاسی بودن آن مدل، خیلی هم مضحک به نظر می‌رسید. این مدل شبیه جوانان با استعداد و معنوی-فکری می‌شود که پس از سال‌ها آموزش شدید، توسط آموزگاران برجسته، روزی فارغ‌التحصیل شده و برای جشن فراغت‌شان به دریاچهٔ برونند و پس از شیرجه زدن به دریاچه غرق شوند.

من توجه بیش‌تر به دانشمندانی چون ارستو، هیوم، مونتسکیو، دیویی و دیگر نظریه‌پردازان سیاسی داشتم که دیدگاه‌های رفیع‌تر و جامع‌تری نسبت به آن‌چه تیوری ممکن است انجام دهد، داشتند. این‌ها از اعمال مبتنی بر تفکر جزم‌گرایانه یا گل‌گرایانه، خسته بودند؛ نگاهی به جهان نابسامان و سازش‌گرا داشتند؛ تعهد سیاسی به آزادی و منافع عامه داشتند؛ صلح را بر جنگ ترجیح می‌دادند؛ از استبداد و امپراطوری‌ها بیزار بودند و گرایش به تسامح و گشتر‌گرایی داشتند. بعضی از این متفکران رانیز به دلیل تاکید‌شان بر مفاهیم مادی، دوست داشتم. مونتسکیو در صدد تحلیل تعامل مفاهیم مادی و اشکال سیاسی جمهوری بود. مدیسون و هم‌زمان او سعی داشتند دامنۀ تخصصی انجمن سیاسی جمهوری را از طریق ترکیب رویکردهای قبلی در

زمینه مهار قدرت با روش های جدید توسعه بخشند. هم چنان با مطالعه کتاب «جمهور و مشکلات آن، ۱۹۲۷» تحت تأثیر «دیویی» قرار گرفتم که به نظر من از مهم ترین کتاب های نوشته شده در سده بیستم می باشد.

در کتاب «جمهور»، دیویی به یک گروه ذی نفع اشاره دارد که در نتیجه تحولات مادی محصول انقلاب صنعتی، باعث ایجاد گروه های جدیدی از مردم شده و وظیفه سیاست را ایده پردازی و تحقق اشکالی از جامعه و حکومت می داند که برای حل مشکلات که این جوامع با آن مواجه می باشند، مناسب باشد. می توان گفت که پروژه کلی من به کارگیری و گسترش مفاهیم پرداخته شده توسط آن ها در وضعیت معاصر جهانی بود. هم زمان با خواندن ادبیات مطالعات روابط بین الملل در مورد سلاح های هسته ای، تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفتم که نقش اصلی واقعیت های مادی در این استدلال ها، بسیار موقت است و بسیاری از این استدلال ها در مورد سیاست های هسته ای قانع کننده نیستند. در حالی که والتز برخی از ایده های کلیدی در مورد هرج و مرج ساخته شده، توسط هابز و روسورا به گونه واضح توسعه داده بود. مگر یک چیز واقعا مهم را نادیده گرفته بود. این کمبودی ها مرا واداشت تا در کتاب «قدرت در حال جهش» به آن بپردازم. فکر می کنم بعید است که این شک و تردیدها را می داشتم یا بدون این که در تیوری سیاسی و سیاست، کار کرده

باشم؛ به استدلال‌های خود در این زمینه پرداخته باشم.

آثاری که تأثیر زیاد در نحوه تفکر من در این زمینه داشت؛ آثار لویی‌س مامفورد و لنگدون وینر «فن‌آوری خودمختار»، جیمز لاولوک گایا و چارلز پرو «تصادفات عادی»، جان اتان شل «سرنوشت زمین»، ویلیام اوفوول «اکولوژی و سیاست کمبود»؛ به‌ویژه در یک کتابچه راهنمای عملیاتی با کمینستر فولر برای فضانوردی زمین برخورد می‌نوشت: «ما در یک سفینه فضایی، مانند یک سیستم بسته بسیار به هم پیوسته زندگی می‌کنیم؛ مگر فاقد سیستم «دفترچه راهنما» برای راهنمایی هوش‌مندانه اقدامات خویش هستیم. در همین دوره بود که من کارهای کلیدی اچ. جی. ویلس را خواندم؛ از جمله کتاب «پیش‌بینی‌ها» و مقاله «ایده یک اتحادیه ملل»، که هر دو تأثیر زیادی در تفکر من داشتند. از این گذشته، بیش‌ترین سهم در تفکر من مربوط به جان اولون، ولسی وارن، باب گودینگ-ویلیام، آلین مک‌آولی، هنری ناو، ریچارد فالک، مایکل دوایل، ریچارد ماتيو، پل وینر، برون تیلور، رون دیبرت، جان ایکنبری، بیل ولفلفورت، فرانک فون هیپل، اتان نادلمان، فریتس کراتوچویل، باری بوزان، اوله واور، جان اگنیو، باری پوزن، الکس وندت، جیمز دردیان، دیوید هندریکسون، نادیوا گرینبرگ، تیم لوک، کمپبل کریگ، بیل کانلی، استیون دیوید، جین بنت، دانیل لوین و یایروس گروو، می‌باشند.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

دانیل لَواین^۱

برگردان: عمرالدین عابد



من ۴۲ سال سن دارم و در ایام جوانی من، جنگ سرد یک مسأله بزرگ بود. من زاده ایالات متحده امریکا می باشم و در یک محله کاملاً معمولی در این کشور بزرگ شده ام. جان استوارت از شهیرترین افراد محله من بود و با این حال وی رانمی شناختم. دیدگاه من درباره تاریخ از نظرمایکل والترز، اولریش بک و آنتونی گیدنز، لیبرال و مترقی بود؛ ولی قطعات تحت تأثیر شرایط جهانی آن زمان و گفتمان «پایان تاریخ» قرار گرفتم. فکر می کردم ایالات متحده، نیروی خوبی در جهان است.

من یک پسر خوب یهودی اهل دولت نیوجرسی بودم. به دلایل شخصی که داشتم، می خواستم در اسرائیل زندگی کنم و به نظر می رسید که چالش اخلاقی زندگی در اسرائیل، پس از انتفاضه «خیزش مردم فلسطین در مقابل اسرائیل» از بین رفتنی به نظر می رسید. بنابراین، به نظر من رسید که این لحظه، نوعی لحظه طلایی است: شما می توانید «آن چه را که برای قیصر قابل پرداخت بود، به قیصر تحویل دهید» و هم چنان همین کار را برای خداوند انجام دهید. در واقع می توانستم یک شهروند یهودی -

۱. Daniel Levine، کارشناس دست نامریی و نقد پایدار بر روابط بین الملل.

اسرائیلی و هم چنین یک مترقی سیاسی باشم. (البته این عبارت از انجیل‌ها گرفته شده است و ممکن است به شما بفهماند که چگونه وابستگی‌های مذهبی گفته شده من، با ساختارهای مفهومی و کلامی که واقعا بر آن تکیه کرده اند، متفاوت باشد. در هر صورت، آن وقایع مهم بودند.

من از ۲۲ سالگی به اسرائیل نقل مکان کردم و پس از گرفتن تابعیت در آن جا، به ارتش اعزام شدم. در ارتش اسرائیل، من یک کارمند سطح پایین / کارگر عمومی بودم؛ کسی که احتمالا از نظر مصرف، سهمیه کم‌تری تولید می‌کرد. وظیفه ما پشتیبانی از رزمندگان به نام شیچم بود که در قسمت خاصی از کرانه باختری، در نزدیکی نابلس گشت‌زنی می‌کردند. من یک سرباز برجسته و خاص نبودم؛ مگر در شغل نظامی‌گری، همانند دندان‌های یک ماشین بودیم که چرخ‌دنده و قطعات آن درهم تنیده بودند و با ملاحظه این درهم‌تنیدگی، مرا به توجه به این مسأله وا داشت. گاهی کمک می‌کردم فعالیت‌های روزمره، در اتاق فرماندهی نگهداشته شوند. شما دیدید که چگونه همه کار می‌کنند یا کار نمی‌کنند. یا بهتر بگوییم؛ برای چه کسانی کارا بود و برای چه کسانی نبود. همه این‌ها بسیار هوشیارانه و کاملاً مجذوب‌کننده بود.

یک بار در سخنرانی اسکات استراوس، پژوهش‌گر سیاست در افریقا شرکت کردم. او گفت آن‌چه در مورد حضورتان بلافاصله،

پس از نسل کشی وجود دارد، این است که شما با گودال های پر از اجساد روبه رو می شوید. واقعا تکان دهنده و وحشتناک بود. آنان همانند روز روشن در آن جا حضور داشتند. باید اقرار کنم که هیچ چیزی قابل مقایسه با سطح گسترده خشونت که آن جا دیدم، نیست؛ مگر دیدن آن خشونت مرا شوکه کرد. هر کسی که در این مسأله توجه داشت، می توانست نحوه اشغال یا حداقل چگونگی عمل کرد آن را بفهمد. بنابراین، رویدادهای که پیش می آمدند، نحوه تفکر را شکل دادند.

می خواهم دو حکایت از آن زمان را برای نمونه مطرح کنم. از آن جا که من در درجه سربازی با مهارت های کمی حضور داشتم؛ به عنوان محافظ، وظیفه اجرا می کردم. ما یک مخابره داشتیم. از این که مخابره داشتیم، می توانستم صدای نخست وزیر را بشنوم که می گفت: در پاسخ به فلان حمله، حمله متقابل می کنیم و پس از دستور وی، چرخ بالی را می دیدم که برفراز نابلس عبور می کرد و پس از آن، دود برخاسته از حملات به چشم می خوردند. سپس سربازانی را می دیدم که از جنگ برگشته اند و چرخ بال هایی برای کمک هوایی به آنان اعزام شده بودند. امبولانس هایی را با نشانی هلال سرخ یا ستاره های سرخ، در جاده های عمومی می دیدم. به نظرم می رسید که صرفه جویی خاصی از خشونت در گفتار و عمل کرد وجود دارد. تا قبل از رفتن به دوره تحصیلات عالی، در مورد این همه، به گونه نظری

نمی‌اندیشیدم و فقط آن چه به فکر می‌رسید، کشته شدن اسرائیلی‌ها و هتک حرمت به آنان بود. نوعی کسری عاطفی در سیاست اسرائیل ایجاد شده بود و نیاز بود به آن پاسخ داده شود؛ بنابراین، دولت می‌توانست ادعا کند که کار خود را انجام می‌دهد. من این مسأله را ناامیدکننده می‌دانم. روش عجیب و غریب تجربه این همه برای من، نه کاملاً در داخل و نه در خارج، مطمئناً مهم‌ترین و معتبرترین تجارب نیست و نمی‌خواهم بر این اساس خودم را به عنوان متخصص معرفی کنم. فقط سعی می‌کنم ثابت کنم که در آن زمان، این همه مرا واداشت تا فکر کنم؛ حالا در موردش بنویسم.

بعداً وقتی در قطعه آماده‌باش ایفای وظیفه می‌کردم، با هم‌رزمان قبلی‌ام یک‌جا بودم. یک سال ما چکمه‌های خود را می‌بستیم و تجهیزات خویش را برای ماموریت سه هفته‌ای در بخشی از کرانه باختری، در نزدیکی هبرون، آماده می‌کردیم. به یاد دارم که از میان ما پسری که خیلی خشن بود، می‌گفت: ما این بار برای شان نشان خواهیم داد که «قصه از چه قرار است». سه هفته بعد، همان پسر گفت: جیز، مثل این که ما مانند خار در پشت آنان هستیم و جای تعجب نیست که از ما بسیار متنفر باشند. این موضوع را گونه‌ای یادآورد شد که نمی‌توانم برای تان بازگو کنم. من این‌گونه فکر کردم که خوب، او به خانه بازخواهد گشت؛ به خانواده و دوستان خود این مسأله را بازگو خواهد کرد و

در نتیجه، برخی از خوبی‌ها از این امر حاصل خواهد شد. سال بعد، باز هم در ابتدا همان حرف را می‌زد: «ما برای آن‌ها نشان خواهیم داد» و سپس سه هفته بعد باز می‌گفت: جای تعجب نیست که آنان از ما متنفر باشند. بنابراین، پس از چند سال از این ماجرا، سرانجام برایش گفتم: رفیق، کار شما چیست؟ چه اتفاقی برای شما افتاده است که ۴۸ هفته این‌جا نمی‌باشید و همه این‌ها را فراموش می‌کنید؟ به من نگاه معنی‌داری می‌کرد: «در مورد چه صحبت می‌کنی»؟

سپس فهمیدم «ما زمانی این لحظات را تجربه می‌کنیم که از محیط و گفتمان روزمره، وضعیت اخبار و ترس، روابط عمومی و مزخرفات سیاسی خارج شویم و آن‌زمان این روش نگاه متفاوت ممکن می‌شود. بنابراین، وقتی این پسر می‌آید و می‌گوید «خوب ما برای آن‌ها نشان خواهیم داد»؛ او گفتمانی را که از محیط خانواده، اخبار و رسانه، پارلمان و دوستانش که با هم جمع شده و از سیاست گرفته تا اقتصاد و جنگ، صحبت می‌کند، با خود حمل می‌کند. پس از چند هفته ایفای وظیفه، همه این‌ها مختل شده و باعث می‌شود تا مسأله را با نگاهی متفاوت تربییند. این نوع تجارب زودگذر، برای وی بینش مرموز حاد انتقادی می‌دهد؛ ناگهان از وی «فوکوی کوچک» می‌سازد.

من دوره‌هایی را با برخی از استادان بسیار هوش‌مندی اسرائیلی و فلسطینی گذرانده‌ام؛ افرام یار، سلیم تاماری، آریلا

فینکلشتاین و البته رشید خالیدی هم در آن زمان آن جا بود. هنگامی که در ارتش بودم، ناگهان فکر خواندن فوکو و سعید به ذهنم آمد. ناگهان، تجربهٔ ماموریت محافظتی در ارتش باعث شد تا مفهوم نظم و انضباط از یک مفهوم کاملاً مبهم و تیره به چیزی واقعی‌تر، جا بدل کند. «اوه! این همان نظم است»!

هنگامی که به دورهٔ تحصیلات عالی خویش برگشتم، به قدر کافی دیدگاه‌های والتز، بری بوزان، استفن والت و رابرت جرویس را در مورد نظریهٔ بازدارندگی منطقی خواندم. «شای فلدمن»، استاد برجستهٔ بود؛ «ایلا ی آلون» در فلسفه، «شلومو شوهام» در جامعه‌شناسی و «آهارون شای» در تاریخ نیز چنین بودند. افزون بر این، در محل کار هم کارانی داشتم که دانشجوی دکتورای دانشگاه هبریو بودند و با ایمانوئل آدلر کار می‌کردند. آنان نوشته‌هایی از «الکساندر ونت»، فرهنگ امنیت ملی کاتزنشتاین، احیای منافع ملی از آدلر و بارنت و جوتا ولدز که در ژورنال اروپا روابط بین‌الملل به نشر رسیده بودند را به من دادند. وظیفهٔ من، این بود تا با آنان در راستای نشر پایان‌نامه‌های شان کمک کنم. بنابراین، عمیق شدن در میان مباحث آنان، برایم بسیار دل‌چسپ بود. با وجود این که به نظریهٔ ساختار-کارگزار باور نداشتم و دیگر ساختارگرا نبودم؛ مگر آن همه برایم جالب بود. به این نتیجه رسیدم که می‌توان از دیدگاه، نوع نگاه، و فکر کاملاً متفاوت نوشت.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

دیرک مزتر^۱

برگردان: اقبال احسان



من همیشه علاقه مند روابط بین الملل، ابعاد سیاست بین الملل و اقتصاد جهانی بوده‌ام. در آغاز دهه ۸۰ میلادی تا نیمه آن، من در دانشگاه فری برلین، علوم سیاسی و اقتصاد را فرا گرفتم. یکی از پروفیسورانی که خیلی برایم مهم بود، المرالویتربود. او استاد رهنمای دوره دیپلوم و دوره دکتورایم بود و من را به بیرون از کشور فرستاد. این باعث یک تجربه اساسی و محوری برایم شد. سال آخر، نخستین مدرک خود را در سیول کوریای جنوبی فرا گرفتم. این دوره دهه ۸۰ میلادی بود که چهاربیر آسیایی پس از جاپان ظهور کردند: کوریای جنوبی، تایوان، هانگ کانگ و سنگاپور. من این فرصت را داشتم تا به آن کشورها سفر کنم، تحصیل کنم و در مورد آن‌ها بیش‌تر بدانم.

من شیفته پویایی اقتصادهای نوظهور و چیزی که در عرصه بین‌المللی تطبیق شد، بودم. مدتی بعدتر امریکای لاتین علاقه من شد. من در نیکاراگوا، اوراگوا، شیلی و بعضی از کشورهای دیگر امریکای لاتین به هدف درک جنبش لیبرال‌سازی پژوهش

۱. Dirk Messner، کارشناس پویایی تغییر جهانی و اهمیت علم بین‌المللی و همکاری فن‌آوری در جهان پساغربی، استاد دانشگاه.

انجام دادم؛ این که چگونه بازیگران ضعیف تر تحت تأثیر نظم جهانی سلطه غرب قرار گرفتند، مگر هم چنان، چگونه بعضی کشورها توانستند با استفاده از این مدل عضوپویای اقتصاد جهانی شوند (مانند «برهای آسیایی» یا «شیلی») و این که چرا دیگران شکست خوردند. من فهمیدم که درک پویایی تغییرات جهانی برای ایجاد ساختارهای اقتصادی جامع و فراگیر و سیستم های سیاسی مشروع در سطوح ملی بسیار مهم است. همیشه انگیزه سیاسی موجود بوده که من را به حوزه های خاصی که تصمیم به فعالیت در آن ها دارم، کشانده است.

اثرپذیری

👍 علاقه مندی:

اقتصادی جهانی و سیاست بین الملل و

مطالعات جنوب

👤 فرد:

آلمر الویتر

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

دیوید لیک^۱

برگردان: اقبال احسان



شما از من پرسیدید که چگونه به این جایگاه رسیده‌ام؟ من دانش‌واژه «رسیدن!» را دوست ندارم؛ این درست نیست، یعنی فرد نمی‌رسد، بلکه تکامل می‌یابد. سپس به یک درک خاص از جهان می‌رسد. من دوست دارم بیندیشم که پیش از رسیدن به جایی، تاندازه‌ای فاصله دارم و باید مفهوم رسیدن را بررسی کنم. من این را به عنوان پرسشی که چگونه به سلسله‌مراتب روابط بین‌الملل متمرکز شدم، مطرح می‌کنم؛ آن‌چه که بعداً در مورد آن توضیح خواهم داد. من همیشه علاقه‌مند پرسش در مورد نظام بین‌الملل بوده‌ام. این یک موضوع اساسی است، که بیش‌تر کارهایم را انجام می‌دهد: این‌که چگونه شکل می‌گیرد؟ چه چیزی باعث پایداری آن می‌شود؟ و چرا فرو می‌پاشد؟

در میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، هنگامی که در کالج و مکتب تحصیل می‌کردم و در بحران‌های به اصطلاح ۱۹۷۰ میلادی می‌زیستم، ذهنم به شدت در فکر هماهنگی سیاست‌های اقتصاد کلان و تورم بود. هنگامی که به نوشتن پایان‌نامه نزدیک

۱. David Lake، کارشناس کاهش هژمونی امریکا و سلسله‌مراتب بین‌المللی، استاد دانشگاه کلمبیا.

می‌شدم، گرفتار نظریهٔ ثبات هژمونیک شدم. من همیشه رابطهٔ دوگانه با این نظریه داشتم. بخشی از آرزویم این بود که منطق آن را واضح بسازم و با دانش‌واژه‌های قاطع‌تری آن را مجدداً بازسازی کنم. مگر هم‌زمان من همیشه نسبتاً بیگانه و منتقد آن بودم، چون بسیاری از گزاره‌های شهودی آن کاملاً درست نبودند. همان‌گونه که مشخص شد، این نظریه یک راه مفیدی برای ما نمی‌نمود.

نقطهٔ عطف آن، منافع عمومی برای آغاز تفکر در مورد سلسله‌مراتب احتمالاً در میانهٔ دههٔ ۱۹۸۰ میلادی بود؛ هنگامی که چیزهای مشابه به هم دیگر را مطالعه می‌کرد. یکی از آن‌ها «فقرنیوریالیسم» از ریچارد اشلی بود که برای بسیاری از مردم شگفت‌آور بود. با این حال، این یک قطعهٔ قاطعانهٔ فکری برای توسعهٔ خودم بود، زیرا تیوری جریان اصلی روابط بین‌الملل در آن زمان وظیفهٔ نبود دولت را برعهده داشت. تقریباً در کنار آنان، هنگامی که من در دانشگاه کلفرنیا در لاس انجلس تدریس می‌کردم، ما یک گروه عالی مطالعهٔ اقتصاد سیاسی داشتیم که هر سه‌شنبه برای غذای چاشت ملاقات می‌کردند و ما مقداری از زمان را صرف مطالعهٔ کتاب نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری از الیور ویلیامسون کردیم که در مورد بازار و سلسله‌مراتب نگاشته شده بود. این من را واداشت تا به‌گونه‌های متفاوت در مورد سلسله‌مراتب و اقتدار سیاسی از آن چه قبلاً درک

کرده بودم، بیندیشم: این جای یک رویکرد تیوریک کاملاً متفاوت برای این مشکلات وجود دارد که در آن زمان خیلی عمیق وارد علوم سیاسی نشده بود. با خوانش این دو قطعه در زمان نسبتاً کوتاهی، مرا از سوراخ خرگوش مکید و دوباره به همان ادبیات قدیمی دربارهٔ امپریالیسم، حاکمیت و تشکیل دولت، که برای مدتی در لیست مطالعات روابط بین الملل نبود، برگشتم.

من از آغاز در مورد این که چرا از نظر سیاسی جهان به این گونه تنظیم شده است، تفکرمی کردم. این یک موضوع بزرگ بود که من هیچ‌گاهی نمی‌خواستم ذهنم را درگیر آن کنم. بنابراین، من یک موضوع را از آن بیرون کشیدم که آن تمرکز بر سلسله مراتب بین الملل است: گشودن دولت به عنوان واحد مستقل و آغاز به جست‌وجوی روابط اقتدار میان دولت‌ها.

من دو کتاب در باب سلسله مراتب بین الملل نوشتم. یکی به نام «روابط پیچیده» بود که در سال ۱۹۹۹ نشر کردم؛ که رویکرد ویلیامسونی داشت. این نظریهٔ تغییرات در سلسله مراتب بود، و بسیار متکی به کار خودم در زمینهٔ فرصت طلبی و هزینه‌های حکومت‌داری برای توضیح این که چگونه کشورها روابط خود را با هم دیگر تنظیم می‌کنند. من فکر می‌کردم آن را خوب درک کرده‌ام؛ مگر جنگ عراق رخ داد.

در آستانهٔ جنگ، بحث یا پرسش اساسی در زبان بیش‌تر مردم، مشروعیت بود. چگونه ایالات متحده مشروعیت خود

را ابقا خواهد کرد؛ در صورتی که به‌گونه تنها وارد عمل شود؟ اگر سازمان ملل را نادیده بگیرد چه؟ چیزی که من را در این مورد گیج ساخته بود، این بود که همه از مشروعیت صحبت می‌کردند، مگر شماری کمی از ما در نظریه‌های روابط بین‌الملل در مورد مشروعیت در سطح بین‌الملل چیزی نوشته‌اند. ساختارگرایان پاهای خود را در آن حوض فرو برده بودند، مگر این بیش‌تر مشروعیت هنجارها بود؛ روشی که کارآفرینان می‌توانستند ارزش‌های خاصی را مشروعیت بخشند و در سراسر نظام بین‌الملل آن‌ها را پخش کنند. مگر مسأله مشروعیت سیاست دولت در سطح بین‌الملل یک بحث اساسی نبود.

بنابراین، من خواستم تا در این چارچوب روابط سلسله‌مراتبی که در کتاب «روابط درهم‌آمیخته» نوشته‌ام، بپردازم. این امر من را به سوی مفهوم اجتماعی سلسله‌مراتب سوق داد. کتاب روابط درهم‌آمیخته بسیار اقتصادی است، که بنیادهای فکری آن از اقتصاد منشا گرفته است، تا جامعه‌شناسی. «سلسله‌مراتب در روابط بین‌الملل» که در سال ۲۰۰۹ نشر شد، بسیار بیش‌تر حول دیدگاه اجتماعی اقتدار می‌چرخد که در آن هردو، حاکم و قانون رابطه وارد شده‌اند، را باید درک کنند.

بنابراین، از جایی که اینک قرار دارم، من این را بیش‌تر یک دیدگاه اجتماعی سلسله‌مراتب توصیف می‌کنم، متفاوت از آن چه که ده سال پیش می‌پنداشتم و این براین تلاش‌هایم

برای تفکر زیاد در مورد این مسائل و این که چه چیزی به پدیده مشروعیت می بخشد، است. منظور ما از مفهوم مشروعیت چه است؟

اکنون می خواهم تاکید کنم که زمانی که من مشروعیت را به روش اجتماعی تیوری سازی می کنم، اجتماعی است بدون ایده. این یک تفاوت اساسی است. قلب من هنوز هم مادی گرا است. این در وجود من همان مارکسیسم کهنه است. با برگشت به دوره کارشناسیم؛ زمانی که تازه در مورد مشکلات سیاسی فکر می کردم، نخستین وسیله ای را که از جعبه برداشتم، این بود: «منافع فرد و گروه این جا چه است؟» و آن منافع بیش تر توسط ساختار مادی تعریف می شود.

باور من در مورد سیاست این است که مردم منافع مادی خود را به خوبی دنبال می کنند. آن ها منافع مادی خود را می شناسند و می دانند چگونه محیط خود را سامان دهند، تا آن منافع را تحقق بخشد.

بنابراین، برای من مبارزه این بود تا به موفقیتی برسم که بتوانم از آن جا اقتدار مشروع را به عنوان پدیده اجتماعی درک کنم، مگر تا این دم، با نگاه سیاسی-استراتژیک، مادی گرایی و تا حدی زیادی عقل گرایی را پایه گذاری می کند.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

سیاست‌های اقتصادی، سلسله مراتب و
مشروعیت بین‌المللی

فرد: 

ریچارد شلی، الیور ویلیامسون

کتاب: 

فقر نئو رئالیسم، نهادهای اقتصادی
سرمایه‌داری

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

دیوید هاروی^۱

برگردان: اقبال احسان



دانش روابط بین الملل برای من در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ تجلی یافت. در آن زمان که در رشته جغرافیای کمی مصروف مطالعه بودم، وضعیت ویتنام به لحاظ سیاسی و یا بحران اقتصادی با درجه‌های ۷۱-۷۲ به سادگی قابل حل نبود. من راهی را یافتم که به آن واقعیت‌ها بیندیشم. هم‌زمان با مطالعه کارل مارکس، برای بار نخست، من گمان کردم که چیزی پیدا کردم که به من کمک می‌کند تا آن چه اتفاق می‌افتد را درک کنم. با این حال، به حدی که من می‌خواستم منطبق نداشت، زیرا کارل مارکس خیلی جغرافیایی نبود. من در واقع عمر خود را صرف آوردن جغرافیا به مارکسیسم کردم. در آغاز نوشتن برای ماکس نه به‌گونه علمی و نه سیاسی امکان پذیر نبود، بنابراین ناگزیر شد تا کاملاً مخفیانه بنویسد. من مجبور شدم به نوشته‌های کسانی مانند پولانی برگردم، که «تحول بزرگ» را در سال ۱۹۴۴ نوشته است. در فرانسه نیز افرادی مانند لیفبورو و کاستلز سبب شدند که من به پاریس سفر نمایم.

۱. David Harvey، نظریه پرداز مارکسیست، کارشناس جغرافیای سرمایه داری، استاد دانشگاه جان هاپکینز.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

جغرافیای سرمایه‌داری، مارکسیسم و
مارکس

فرد: 

کارل مارکس و کارل پولانی

کتاب: 

تحول بزرگ و سرمایه

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت بیتس^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



من در واقع تمایلی به ذکر افراد یا کتاب‌های مشخص ندارم که به طور خاص اندیشه من را شکل داده‌اند، هم‌چنین به این دلیل که همیشه این احساس را داشته‌ام که مهم‌ترین موضوعات هنوز مورد توجه قرار نگرفته‌اند. فکرمی‌کنم همیشه کنج‌کاوی خودم بوده است که بیش‌ترین انگیزه را در من ایجاد کرده است. یکی از تجربیاتی که بر تفکر من در مورد روابط بین‌الملل تأثیر زیادی گذاشته است، کاری است که من در مورد قهوه انجام داده‌ام. من هرگز انتظار نداشتم که این همه سیاست با چنین تأثیری در بازار برای محصولی مانند قهوه درگیر شود. تجربه مهم دیگر کارهای میدانی بود که در روستاهای زامبیا انجام دادم. با حضور در جوامع روستایی، متوجه شدم که این افراد می‌دانند که چه کاری انجام می‌دهند، در حالی که سیاست‌گذاران با ایده از خارج از کشور، بدون دانش محلی، این کار را نمی‌کنند.

اگر بخواهم برخی از محققان را نام ببرم که کار من را تحت تأثیر قرار داده‌اند، مطمئناً به کار چارلز تیلی اشاره می‌کنم. وی دیدگاه بسیار جالبی در مورد توسعه دولت‌ها ارائه می‌دهد و این

۱. Robert Bates، کارشناس فروریزی دولت، استاد دانشگاه هاروارد.

امراساساً به دلیل اختلافات بین جناح‌های مختلف وسیلهٔ اجبار و سرمایه است. هم‌چنین، چیزهایی که دیوید فریدمن دربارهٔ اندازه و شکل کشورها نوشت، بسیار مورد توجه من قرار گرفت. این آثار به خصوص برای من جالب است، زیرا من در حال حاضر سعی در درک اقتصاد ارتش و رابطه ارتش با دولت دارم.

اث‌رپذیری

 علاقه‌مندی:

درک اقتصاد ارتش و رابطه ارتش با

د و لت

فرد: 

چارلیز تیلی و دیوید فریمن

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت جرویس^۱
برگردان: مصطفی مدثر



بیش از چهل سال است که در محیط روابط بین المللی حضور دارم. بنابراین این یک داستان طولانی است؛ مگر سعی می‌کنم آن را کوتاه کنم. علاقه من به ادراک ناشی از جنگ سرد بود که در آن متولد شدم و در مدرسه تحصیلات تکمیلی، به «تیورین‌های مارپیچ» که باور دارد، مردم بهتر از حل و فصل تعارضات هستند و «نظریه پردازان بازدارندگی» که مدافع وضعیت موجود است، استفاده از تهدیدها برای اعمال بازدارندگی در مورد موضوعات بزرگ استراتژی هسته‌ای در جنگ سرد دارد، علاقه‌مند شدم. این نظریه‌ها تنها به تحلیل نمی‌پرداختند.

من دیدم که این پرسش‌ها که چگونه اتحاد جماهیر شوروی را درک کنیم و پرسش‌های تجویزی که چگونه با اتحاد جماهیر شوروی رفتار کنیم و تصاویر مختلفی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را روشن می‌کنند. وقتی این را فهمیدم، تصمیم گرفتم وارد روان‌شناسی سیاسی شوم؛ جایی که من برآن چه دولت‌ها درک می‌کنند و چگونه آن‌ها اهداف خود را نشان می‌دهند، متمرکز شدم. آن‌ها می‌خواهند دیگران نظر خاصی

۱. Robert Jervis، نظریه پرداز معمای امنیت، استاد دانشگاه هاروارد.

نسبت به آن‌ها داشته باشند. علامت دهی سیگنال اساساً موضوع کتاب اول من است. برداشت دوم کتاب من، معتقد است که برتری هسته‌ای مهم نیست. با توجه به بازدارندگی و هستهٔ انقلاب، داشتن اسلحهٔ بیش‌تر به شما کمک نمی‌کند. در این کتاب‌های آخر من، نه تنها تحت تأثیر نظریاتم؛ بل تحت تأثیر کار مشاورهٔ برای آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) قرار گرفتم که به من امکان دست‌رسی به استدلال‌های نیاز به سلاح و گزینه‌های هسته‌ای بیش‌تری را می‌داد.

هیچ اطلاعات پیچیده‌تری نسبت به موارد استفاده شده در انظار عمومی وجود ندارد. من هم چنان آن‌چه را که در مورد سیاست بین‌الملل آموخته‌ام، در تغییر سیاست خارجی ایالات متحده اعمال می‌کنم. من فکر می‌کنم، دانشمند روابط بین‌الملل بودن، یک مبارزهٔ دوگانه است. شما نه تنها با بحث‌های نظری بین هم‌قطاران تان؛ بلکه با آن‌چه روزنامه هر روز به شما می‌گوید، مبارزه می‌کنید. من هنوز هم روزانه این تجربه را از خودم می‌پرسم که «حالا چرا آن‌ها چنین کاری کردند»؟ اکنون از نظر افرادی که به من الهام دارند؛ از برخی افراد واضح مانند کنت والتز، توماس شلینگ، گلن اسنایدر، نام می‌برم، هم چنان یک دانشمند وجود دارد، آرنولد ولفرث که از پیچیده‌ترین، ظریف‌ترین و با سابقه‌ترین نسل اولیه رئالیست‌ها بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت کاکس^۱
برگردان: اقبال احسان



من در کانادا بزرگ شدم و به زودی بدین باور رسیدم که کانادا تنها یک نهاد نیست. مگر هم چنان این یک کشور مجتمع از جوامع است. من باید زودتر به این واقعیت کنار می‌آمدم که دولت‌ها، نهادهای همگونی که نقطهٔ عزیمت برای تفکر در مورد سیاست بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، در واقع از ترکیب نیروهای قومی / مذهبی و اجتماعی تشکیل شده‌اند، که بیش‌تر اوقات منافع و خواست‌های متضادی دارند. پس از آن، به مدت ۲۵ سال در سوئیس بود و باش می‌کردم و به جهان سفر می‌کردم؛ هم‌زمانی که برای سازمان بین‌المللی کار، ایفای وظیفه می‌کردم. در آن زمان، من به عنوان یک کانادایی شناخته نمی‌شدم، بلکه به عنوان یک کارمند بین‌المللی شناخته می‌شدم؛ نه به عنوان یک جهان‌وطن به معنی غلبه بر شناسایی محلی، بلکه می‌توانستم با بسیاری از افراد مختلف در مکان‌های مشخص شناخته شوم. از این تجربه من درک کردم همهٔ مردم باید به تفاوت‌های هم‌دیگر احترام بگذارند.

۱. Robert Cox، نظریه‌پرداز انتقادی، کارشناس حکومت جهان پس‌اویستفالی
پس‌اژمونیک، استاد انستیتوت مطالعات منطقه‌ای واکر.

من ایده‌ای را که نهایتاً همه مردم باید یک سان باشند رد کردم: تفاوت سلامت است، این جالب و نهایتاً خسته‌کن خواهد بود اگر همه مردم یک سان می‌بودند. از این رو، من کشف کردم که نه تنها کانادا، بلکه بقیه جهان نیز با اختلافات، تفاوت‌ها و تضادهای اجتماعی و نظریه‌های سیاسی تشکیل شده است، که در اتحادیهایی که از مرزهای ملی عبور می‌کنند، عمل می‌کند. من منافع مشترک میان گروهی درون مرزی و هم‌چنان هم‌بستگی داخلی دولت‌ها را نیز دیدم.

افزون براین، در سال‌های نخست، افکار من تحت تأثیر گرایش‌های من بود، که به مسائل نگاه تاریخی داشته باشم؛ تاریخ نه تنها به عنوان آن‌چه در گذشته اتفاق افتاده است، بلکه به عنوان روشی برای فهم جریان‌هایی که در جهان در حال گذار است. من آر جی کالینگوود را مطالعه کردم که معمولاً به عنوان یک ایده‌آلیست در فلسفه انگلیسی شناخته می‌شود، مگر من او را با دیدگاه ماتریالیسم تاریخی خود سازگار می‌دانم. کالینگوود در مورد وقایع «درون» و هم‌چنان «بیرون» از تاریخ صحبت کرده است. هنگامی که اثبات‌گرا با دسته‌بندی و گردآوری رخدادها و برداشت آن‌ها به آن‌چه اتفاق می‌افتد، نگاه می‌کند، بیرون را می‌بیند. تاکید کالینگوود بر درون وقایع، درک معنای فرایند-فکری مردمی که عمل می‌کردند و فهم آن‌ها از ساختار روابطی که در درون آن می‌زیستند، بود. دانستن تاریخ به آن شیوه، چیزی

است که به اتفاقات معنی می بخشد.

گرچه من مارکسیست نیستم، مگر باور دارم چیزهای زیادی از تفکرات مارکسیستی باید آموخت. ایده‌های مارکسیستی در مورد تنش میان سرمایه و کار، و تلاش برای نهاده‌سازی این روابط در سطح دولت و سطح بین‌الملل به منظور گسترش منافع مادی، مرا کمک کرد تا جهان را به یک روش مشخص بشناسم. من رویکرد خود را «ماتریالیسم تاریخی» تشخیص داده‌ام؛ مگر آن را نه با مارکس، بلکه با گیامباتیستا ویکو، منتقد قرن هجدهم دکارت و روشن‌گر شمال اروپا ربط داده‌ام، که در نیپال زندگی می‌کرد و سپس ایده خود را با آنتونیو گرامشی، رهبر کمونیستی ایتالیایی در قرن ۲۰ میلادی نیز ارتباط دادم.

در زمان ویکو، نیپال تحت حاکمیت تفتیش عقاید اسپانیایی بود و هم‌زمانی که او همیشه خود را کاتولیک مومن اعلام می‌کرد، دیدگاه ویکو در مورد جهان کاملاً مغایر با ایده ازتودوکس تاریخ تک‌خطی بود که منجر به پادشاهی خدا بر روی زمین شد. در میان مارکسیست‌ها، گرامشی به سنت‌های ویشیان ادامه داد. او بین اقتصادگرایی تاریخی جبرگرایانه و اثبات‌گرایانه تفکیک قائل شد، که در آن قلمرو ایده‌ها یک نیروی خودمختار است. وی استقلال نسبی فرهنگ‌ها و ایده‌ها و رابطه صمیمانه آن‌ها با شرایط مادی را تشخیص داد.

در این بستر تاریخی، ویکو همان چیزی بود که ما آن را

ریالیست می‌نامیم. باورهای روشن‌گرایانه در روند مرفقی تاریخی که مسیحیت را بازتاب می‌داد، رد می‌کرد. اوانگاه بدینانه تری نسبت به اندیش مندان روشن‌گری داشت؛ او در مورد ظهور و زوال چیزهایی فکر می‌کرد که اکنون به نام نظام اجتماعی می‌شناسیم.

این دیدگاه خطی از تاریخ، مشخصه روشن‌گری تا روزگار ما در اندیشه امریکایی، به‌یژه فلسفه سیاسی یا تاریخ امریکایی پابرجاست - من از فرانسس فوکویاما نام بردم که در مورد پایان تاریخ صحبت کرده بود، که ما به سمت آن حرکت می‌کنم و تقریباً به آن جا رسیده‌ایم. (تاریخ یک فرایند محدود است که باید به سمت یک هدف مشخص پیش برود). من فهمیدم فوکویاما این دیدگاه را کنار گذاشت، مگر با این وجود فکر می‌کنیم که این با بسیاری از تفکرات جاری در میان گروه‌های قدرت مند مردمی که در مورد جهانی شدن صحبت می‌کردند (که اساساً تاریخ جهان را جریان جبرگرایی تاریخی می‌پندارد)، سازگار بود. من گمان می‌کنم این نگاه اکنون کم‌تر پذیرفتنی است، چون منجر به بحران مالی و انحطاط قدرت جهانی امریکا شد؛ نه از نظر نظامی، بلکه از نگاه یک قدرت مؤثر. این از دید من درس‌هایی از عراق و افغانستان است: قدرت نظامی فوق‌العاده، توانایی تسلط بر جهان امروز را ندارد.

جدا از تفکر ویشیان، من تحت تأثیر کتابی که در دوره

کارشناسی به نام زوال غرب از اسپنگلر خوانده بودم، قرار داشتم. مورخان دربارهٔ این کتاب خوب نمی‌اندیشیدند، مگر این کتاب جهان را از منظر تمدن‌ها می‌دید که هر کدام با روح منحصر به فرد شناخته می‌شدند؛ تمدن‌هایی که با ظهور و زوال مواجه می‌شدند و بازهم یا به عنوان معاصران یا فرزندان باهم در ارتباط بودند. برای من این روش مناسبی برای درک جهان امروزی بود. گرچه من فکر می‌کنم اسپنگلر را نباید به معنای واقعی کلمه در نظر بگیریم، مگر روش وی در روابط بین گروه‌ها، در روند تاریخی تأثیر زیادی در تفکر خودم داشته است.

مطالعهٔ تاریخ در روابط بین الملل از اهمیت زیاد برخوردار است. با شناخت تاریخ در واقع زمینه‌های حوادث را می‌توان به خوبی بررسی کرد و به عمق مسائل پی برد. برای نمونه، من با مطالعهٔ تاریخی کارهای اسپنگلر توانستم به این درک و جایگاه برسیم. نوشته‌های تحقیقی و علمی انسان‌های بزرگ این درک را فراهم می‌کند. شاید این موضع من به نوعی تاریخی‌نگری قلم داد شود، مگر بستر تاریخی ملت‌ها نشان داده است که یک موضوع در زمان و مکان خاص معنی منحصر به خود را می‌گیرد. این که یک موضوع کلیت جهانی نداشته باشد و در زمان و مکان دیگری کارایی نداشته باشد، یک امر طبیعی است و باید به دنبال موضوع دیگری در دیگر منطقه بود.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

ندارد

فرد: 

آر. جی. کالینگوود و اشپنگلر

کتاب: 

زوال غرب

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت کوهن^۱
برگردان: حبیبه حکیمی



آیا کسی «به هدف می‌رسد؟» فکرمی‌کنم این یک سفر همیشگی است. من با توماس کوهن و ایمره لاکاتوش هم‌نظر هستم که علم با همه ناهنجاری در حال گسترش است: رخدادهایی که می‌افتد با نظریه‌ها و مفکوره‌های پیشین ما هم‌آهنگ نیستند. لاکاتوش می‌گوید که علم با همه «نابسامانی‌ها» در حال پیش‌رفت است.

من پایان‌نامه دکتورای خود را در رشته سیاست در مجمع عمومی سازمان ملل نوشتم، زیرا می‌خواستم بفهمم که تفاوت نفوذ با قوانین اسمی یک دولت و یک رأی چیست. سپس، همراه با جوزف نای، در صدد دانستن سیاست بین‌المللی اقتصاد در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ شدم، که دارای منطق سیاسی اقتصادی بلند بود؛ به نظر نمی‌رسید مناسب منطق اقتصادی مستقیم یا علم سیاسی «سیاست» روز باشد. من و نای تلاش کردیم بفهمیم که چگونه قدرت به وابستگی متقابل غیرمتوازن مرتبط است و رژیم‌های بین‌المللی به (دانش‌واژه‌ی که اولین بار توسط جان راگی وارد میدان شد) چگونه عمل می‌کنند.

۱. Robert Keohane، نظریه پرداز نیوریا لیسم، استاد دانشگاه هاروارد.

اندکی پس از انتشار کتاب «قدرت و وابستگی متقابل» با جوزف نای، من در مورد معمای همکاری نهادینه شده فکر کردم: اگر کشورها، همان‌گونه که نظریه غالب تأکید می‌کند، نگران حفظ استقلال خود هم‌چنان باشند، چرا آن‌ها رژیم‌های بین‌المللی را ایجاد می‌کنند؟ پاسخی که من سرانجام به آن رسیدم، این بود که حتی کشورهای منطقه و منفعت طلب می‌توانند عضویت در نهادهای چندجانبه را به نفع خود پیدا کنند، تا آن‌جا که این موسسات هزینه‌های ساخت و اجرای توافق‌نامه‌ها را کاهش می‌دهند، تا همکاری‌های مفید برای جامعه و رهبری سیاسی آن‌ها شود. این دلیل اساسی بود که کتاب «هژمونی» در سال ۱۹۸۴ منتشر شد. من فقط شرط‌های منطقی را مشروط پذیرفته‌ام، به عنوان روشی که نشان می‌دهند، حتی در این پیش‌فرض‌ها می‌توان همکاری نهادی را توضیح داد. عقلانیت محدود و حتی همدلی نیز ممکن است بخشی از داستان باشد. این دو پروژه تحقیقاتی دو دیدگاه اساسی من درباره چگونگی کار جهان را ایجاد کردند: اقتصاد و سیاست از راه رابطه بین وابستگی متقابل و قدرت بریک دیگر تأثیر عمیقی می‌گذارند و نهادها هر دو توسط استراتژی‌های دولتی تولید می‌شوند که هر دو بالای این استراتژی‌ها نیز تأثیر دارند.

در دهه ۱۹۹۰ به طور فزاینده‌ای به نقش اندیشه‌ها علاقه‌مند شدم - آن‌چه سازه‌انگاران به عنوان «ساخت اجتماعی واقعیت»

بر آن تأکید می‌کنند. من و گلدشتاین کتابی را در مورد نظریه‌ها و سیاست خارجی در سال ۱۹۹۳ ویرایش کردیم، که به ارتباط نزدیک میان منافع، نهادها و اندیشه‌ها تأکید داشت. این‌ها مخالف هم دیگر نیستند، بلکه بیش‌تر تکمیل‌کننده هم دیگر هستند. همان‌گونه که ماکس وبر گفت، اندیشه‌ها مانند «تعویض‌کنندگان» هستند که «مسیرهایی را توسط حرکت مورد علاقه‌اش» تعیین می‌کند. ما به اندیشه‌ها به عنوان «نقشه راه، نقاط مرکزی و چسب» و چگونگی نهادینه شدن اندیشه‌ها نگاه کردیم. بینش‌های حاصل از این جلد، من را نسبت به مادی‌گرایی محض؛ که هنوز هم در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌المللی تا اندازه زیادی وجود دارد، بسیار بدبین کرده است.

از مطالعه اندیشه گامی کوتاه به سمت نظریه‌هنجاری برداشته می‌شود: اگر اندیشه‌ها مهم باشند، شاید تغییر اندیشه ما درباره آن‌چه باید انجام شود، کار ارزشمند است. به تعبیری، این بازگشت به اولین عشق من، نظریه سیاسی است. من نظریه سیاسی را بسیار مشتاقانه در دوره تحصیلات تکمیلی، نزد جودیت اسکالر خواندم و بایک نظریه پرداز سیاسی، نانرل اورهولسر کهوهان ازدواج کردم. آن‌چه من به عنوان برخی از بهترین کارهای خود در دهه اخیر می‌دانم، اساساً نظریه سیاسی است: خطاب به ریاست جمهوری، در انجمن علوم سیاسی امریکا، که در کتاب ۲۰۰۲ من، «قدرت و حکومت در جهان تا

حدی جهانی شده»، تجدید چاپ شده است؛ مقاله ۲۰۰۵ من در مورد بررسی علوم سیاسی امریکا با روت د. گرانت درباره «مسئولیت پذیری و سوءاستفاده از قدرت در سیاست های جهانی؛ و مقاله آینده در سازمان های بین الملل با استفان ماکدو و اندرو موراوچیک با عنوان «چندجانبه گرایی تقویت کننده دموکراسی».

این همان جایی است که من در سفرم به آن ها روبه رو شده ام. وی. اس. ناپول می نویسد «معمای ورودی». من فکر می کنم برای من این سفر پر از ناهنجاری و شاید خود یک معما باشد.

اثرپذیری

👍 علاقه مندی:

سیاست های بین المللی اقتصادی و
نظریه های سیاسی

افراد: 🧠

جو دیت اسکالر

کتاب: 📖

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت هایدن^۱

برگردان: مصطفی مدثر



من یک مدرک مشترک در انسان شناسی و حقوق دارم. از این رو برای ادامه دادن به پرسش آخر، من ارزش رویکردهای پارادایمی را که دانشمندان علوم اجتماعی در آن کار می کنند، بسیار درک می کنم؛ مگر هم چنین یاد گرفته ام که جالب ترین دانش میان رشته ای است.

اگر بخواهید از رویکرد التقاطی، به مسائل نگاه کنم؛ من به چگونگی حل و فصل درگیری ها در محیط های مختلف فرهنگی، با کار میدانی در هند توجه کردم. پس از آن، در سال ۱۹۸۱ به یوگسلاوی سابق رفتم. ده سال اول شگفت آور بود و سپس شگفتی همه مسائل کم تر شد. بیش تر آن چه که اکنون می دانم آن زمان و آن جا آموخته ام یا شاید، باید این جا و اکنون بگویم؛ چون هنوز در آن جا زندگی می کنم و هنوز هم یاد می گیرم. بنابراین، هم در علم و هم در میدان، به عبارت دیگر در حوزه نظری و عملی، رویکرد میان رشته ای به یک دانشمند کمک می کند تا این دورا به عنوان لازم و ملزوم قرار داده و درک و فهم خود را در یک موضوع تقویت بخشد.

۱. Robert Hayden، کارشناس انسان شناسی تاسیسی و مطالعات حوزه بالکان.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

حل منازعات در محیط‌های فرهنگی،
نگاه التقاطی در دانش‌های اجتماعی و
کار میدانی.

فرد: 

ندارد

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

رابرت وید^۱

برگردان: مصطفی مدثر



نقطه آغاز از آن جاست که پدر من یک دیپلمات نیوزیلندی بود و ما اغلب جابه جا می شدیم. من در آن زمان دوازده سال داشتم که پدر و مادرم به کلمبو پایتخت سریلانکا که در آن زمان سیلان نامیده می شد، فرستاده شدند. پس از زندگی در کشورهای غربی، ناگهان در این سن با کلمبو و سریلانکا روبه رو شدم. از آن تجربه شگفت زده شدم. با توجه به رنگ، طعم و مزه، عجیب و غریب غذاهای آنان هم چنین بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم که چگونه بسیاری از پسران هم سن و سال من، بدون کفش در حال قدم زدن هستند. خوب به یاد دارم که یک پسر بچه ای را روی دوش خود حمل می کرد که نیمه مرده و پوشیده از دلمه ها به نظر می رسید و فکرمی کنم در آن زمان بود که دانستم دنیا چقدر نابرابر است.

سپس من در دانشگاه اقتصاد خواندم؛ مگر هم چنان به والدینم در کوالالامپور مالزی مراجعه کردم و احساس دیگری از این اختلاف بزرگ در ثروت و استانداردهای زندگی پیدا

۱. Robert Wade، کارشناس ایده های زامبی، مرگ اخلاق در اقتصاد و استاد دانشگاه اقتصاد لندن.

کردم. در این زمان من با آدام اسمیت و پرسش در مورد ثروت ملت‌ها روبه‌رو شده بودم و این به من کمک کرد. بنابراین من می‌خواستم به موسسه مطالعات توسعه، در ساسکس بروم و برای دکتورای اقتصاد ثبت نام کنم؛ ولی در طول مسیر چندین هفته را در هند گذراندم و در آن مدت شروع کردم به بررسی این‌که اقتصاد خرد، به چه میزان خسته‌کننده و بی‌فایده است. من مدام به این کتاب‌های درسی خشک و منحنی هزینه‌های حاشیه‌ای و منحنی درآمد حاشیه‌یی و عمل‌کرد سودمندی و منحنی اختلاف و غیره فکر می‌کردم که خودم را مجبور کرده‌ام در امتحانات شرکت کنم.

هنگامی که پس از انجام کارهای میدانی به ساسکس بازگشتم، اعلام کردم که مایل‌م دکتورای اقتصاد را نپذیرم؛ بلکه در رشته انسان‌شناسی مدرک بگیرم و این در واقع بیش‌تر برای درک این بود که چرا هند، جایی که من بودم خیلی ضعیف است و دکتورای انسان‌شناسی گرفتم. پس از دریافت مدرک انسان‌شناسی، خیلی زود شروع به تغییر جهت و توجه بیش‌تر به دولت و دیوان‌سالاری دولت کردم. من به هند رفتم و در بخش آبیاری و سایر بخش‌های مرتبط تحصیل کردم. من به کره جنوبی رفتم و آژانس‌های آبیاری دولتی را مطالعه کردم و به تایوان رفتم و به طور گسترده‌تری دولت را مطالعه کردم. بنابراین، من به نوعی از دهکده ایتالیایی خود بالا می‌رفتم و از آژانس‌های

دولتی بالاتر می‌رفتم.

سپس من برای کار در بانک جهانی در دهه ۱۹۸۰ رفتم و دلیل اصلی من برای انجام این کار، انجام پژوهش‌هایی نبود که بانک جهانی می‌خواست؛ بلکه مطالعه بانک جهانی از داخل به عنوان کار میدانی بود. اگر از بعضی جهات استفاده از انسان‌شناسی اشتباه بود، از جهاتی دیگر این کار اشتباه نبود. چرا که من به سراغ نوعی از ثروت ملل رفتم؛ کاملاً متفاوت از نحوه برخورد اقتصاددانان؛ برای نمونه: هنگامی که به تایوان رفتم و رژیم تجاری را مطالعه کردم. اولین کاری که کردم این بود که بروم با افرادی که از طریق رژیم تجاری کار می‌کنند صحبت کنم. در حالی که متوجه شدم، آثار منتشر شده توسط اقتصاددانان برای جشن گرفتن تجارت آزاد تایوان، براساس آن‌چه که این قوانین گفته شده و آن‌چه مقامات دولتی خاص به آن‌ها گفته‌اند بی‌مورد بوده است. آن‌ها هرگز با افرادی که از طریق رژیم تجارت، بازرگانی می‌کردند صحبت نکرده‌اند. اگر چنین می‌کردند، آن‌ها در مورد تمام کنترل‌های پنهانی که انجام می‌گرفتند، اطلاعاتی کسب می‌کردند که کاملاً بین چهره لیبرال رژیم تجاری و واقعیت رژیم تجاری تفاوت وجود داشت. واقعیت این بود که دولت تجارت را مطابق با سیاست صنعتی مدیریت می‌کرد؛ مگر دولت مطلقاً نمی‌خواست که دنیا این را بداند. بنابراین، همه این‌ها پنهان نگه‌داشته شد و من واقعا به عنوان

یک بازدیدکننده ناخوشایند شناخته شدم و در واقع تا به امروز، از کتاب من «حاکم بر بازار» (۱۹۹۰)، در تایوان استقبال خوبی نمی‌کند. این گزارش می‌گوید دولت تایوان در مدیریت بازار به خوبی عمل کرده است؛ ولی آن‌ها می‌خواهند که جهان باور کند که تایوان یک کشور تجارت آزاد است. بنابراین این نوعی سیرفکری است که من طی کرده‌ام.

بنابراین، فکرمی‌کنم که ارزش دکتورای مردم‌شناسی این بود که واقعا معنای دانش‌واژه‌ای انسان‌شناسی را که «خیساندن و ایجاد فشار» است، به من یاد داد. به بیانی دیگر، من این را دوست دارم، مردم‌شناسان، دانشمندان علوم اجتماعی هستند که معتقدند جمع حکایات شواهد است. در واقع من اهمیت زیادی را بر روی حکایت‌ها، شایعات، داستان‌هایی که مردم می‌گویند، می‌گذارم.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ریتا آبراهامسن^۱
برگردان: منصور احمدی



همان‌گونه که مشخص شد، من از راه مطالعات افریقایی و پسااستعماری به روابط بین‌الملل رسیدم. آن‌چه بیش‌تر توجه من را جلب کرد، این بود که در روابط بین‌الملل افریقا فقط آن‌جاست؛ تنها وظیفه ما دانشمندان این است که به سادگی به آن‌جا برویم و هرآن‌چه را که می‌بینیم، بنویسیم؛ البته با توجه به معیارهای روابط بین‌الملل. این رویکرد جریان اصلی اخراج کامل یا عدم آگاهی کامل از نظریه نه تنها پسااستعماری، بلکه به‌طور کاملاً ساده تاریخ را نیز به نمایش می‌گذارد. خواندن کسی مانند فرانز فانون با درد و رنج هر دو را آشکار می‌کند:

نخست، افریقایی معاصره معنای واقعی کلمه به گذشته استعماری خود بستگی دارد که حاکی از آن است که «ما» جزئی از افریقا و به نحوی تبدیل شدن به آن‌چه در حال حاضر است، هستیم. چطور می‌شود تصور این که افریقا امروزی از گذشته خود بریده و به ریشه‌های اصیل خود برگردد و ظرفیت آن را پیدا کند تا بازیگر مستقل از هراترپذیری باشد، در حال حاضر تا اندازه‌ای

۱. Rita Abrahamsen، کارشناس شرکت‌های خصوصی امنیتی، مجامع امنیتی جهانی و افریقا.

مشکل به نظر می‌رسد. اما این یک مسأله مهم بود که ذهن مرا همیشه درگیر کرده است.

دوم، این نشان می‌دهد که تغییر شکل به وجود آمده توسط رسانه‌های مشهور، سیاست‌گذاران و محققان که تمایل دارند افریقا را به عنوان افریقای «عادلانه» بدانند، به جای این که آن را به عنوان محکم در روابط قدرت جهانی تعبیه شده تشخیص دهند.

اکنون بخشی از مشکل این است که افریقا از نظر سیاست رسمی و بین‌المللی، فقط برای روابط بین‌الملل قابل مشاهده است. مطالعه بقیه مناطق «افریقا» به رشته‌های جداگانه‌ای مانند مطالعات منطقه‌ای یا سیاست‌های مقایسه‌ای منتقل شد. با تأیید این که آن چه مهم است، مهم‌تر از همه روابط جهانی قدرت است که افریقا را شکل می‌دهد، این تقسیم‌بندی اصلاً منطقی نیست، زیرا این سال مطرح می‌شود که چگونه با وجود مرزهای انضباطی، افریقا و این ارتباطات را مطالعه کنیم. نظریه پسااستعماری این را می‌پذیرد که چه چیزی همه این‌ها را به هم پیوند می‌دهد، یعنی ارتباط متقابل بین آن چه روابط بین‌الملل عمدتاً به عنوان نقطه شروع واحدهای جغرافیایی جدا شده در نظر می‌گیرد.

بنابراین، هنگامی که در مورد «انضباط دموکراسی» نوشتم، آن چه که می‌خواستم تا حدی دریافتم این بود که چگونه

خارجی؛ جهانی درون دموکراسی افریقا است و چگونه این شکل از قدرت هم از نظرتاریخی، هم در دانش و هم در همه اشکال تعبیه شده است. نسخه های خط مشی همین ارتباط متقابل که در این جا مهم بود، هم چنین ما را بر آن واداشت تا امنیت خصوصی را به عنوان مجموعه ای مشابه از موضوعات قدرت، یا بهتر بگوییم، تغییر و تحولات اجتماعی در اشکال قدرت بدانیم.

ارتباط جهانی و محلی چگونه است؟ چگونه برخی از بازیگران اشکال خاصی از قدرت را بدست می آورند؟ ما در این موارد، در برخی موارد دیگر برای افریقا و عرصه جهانی، بررسی کرده ایم. تقریباً همین طور است که می توانم سفری ۱۵ ساله را بازسازی کنم. در طول این سفر، به ویژه برخی از کتاب های برجسته هستند.

اولین بار که اثر میشل فوکورا خواندم برای درک من از اشکال خاصی از قدرت در رابطه با تولید دانش و افریقا بسیار تأثیرگذار بود. می بینم چه کار می کنم. مگر نزدیک تر به روابط بین الملل، کتاب «دولت در افریقا» از ژان فرانسوا بایارت: «سیاست شکم» واقعاً مهم بود، زیرا برای من این کتاب یکی از اولین کتاب های است که شروع به بسته بندی کشور افریقا می کند و آن را در برابر مفروضات غالب در روابط بین الملل گره می زند.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات پسااستعماری

فرد: 

فرانتیز فانون، میشل فوکو، ژان فرانسوا

بایارت

کتاب: 

دولت در افریقا، سیاست شکم

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

ساسکیا ساسین^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



من فهمیدم که یکی از روش های کوتاه درک مسیر من به عنوان یک دانشمند / پژوهش گر این است که از ابتدا، وقتی با یک توضیح قدرت مند روبه رو می شدم، بلافاصله در حالت آماده باش قرار داشتم و می خواستم بفهمم در واقع چه چیزی توسط توضیح آن تاریک / پنهان می شود. بنابراین، هنگامی که مطالعه جهانی شدن در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و در دهه ۱۹۹۰ شروع به کار کرد، متوجه شدم که به عناصر ضد شهودی که می توان در آن شرایط یا هر موقعیت پیچیده دیگری یافت، علاقه مند و شروع به تحقیق کردم.

شما می توانید این را در آن چه من فکر می کنم که در سه کتاب «بزرگ» من است، ببینید که هر کدام از آن ها حدود ۸ تا ۱۰ سال طول کشید (به همین دلیل است که من دوست دارم کتاب های کوچک را انجام دهم؛ آن ها من را سالم نگه می دارند). در مقاله اول (تحرك کار و سرمایه، ۱۹۸۸)، من برخلاف تصورات ثابت شده مبنی بر این که سرمایه گذاری خارجی در جهان جنوب مهاجران بالقوه را حفظ می کند، مخالفت کردم. در جریان پژوهش

۱. Saskia Sassen، کارشناس جهانی شدن و بازسازی ملی، استاد دانشگاه کلمبیا.

دریافتم که اگر به بخش‌های پرمشغله بروید و یا اقتصاد سنتی را خراب کنید، در واقع می‌توانید احتمال مهاجرت را افزایش دهید. در مورد دوم، من برخلاف تصورات مستقر در آن زمان مبنی بر فراتر رفتن اقتصاد جهانی از قلمرو و چترهای نظارتی مرتبط با آن، مخالفت کردم. در زمان تحقیقات دریافتم که شرکت‌های پیشرو جهانی به دور از مکان، به درجه‌های بسیار ویژه‌ای احتیاج دارند و این قضیه در مورد بخش‌های بسیار جهانی و دیجیتالی‌شده‌ای مانند مالی، شدیدتر است.

سوم، در کتاب «سرزمین، اقتدار، حقوق: از قرون وسطی تا مجمع جهانی»، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۸، من مخالف تصورات ثابت در مورد جهانی‌سازی شدم. برای نمونه، هرچه جهان قوی‌تر باشد، دولت ملی ضعیف‌تر است. در تحقیق خود دریافتم که تحولات بنیادی امروز نه تنها از پویایی جهانی‌سازی، بلکه از پویایی ملی‌سازی نیز تشکیل شده است. با توجه به مورد دوم: الف) در جریان مطالعه‌ام بسیاری از موارد جهانی در داخل دولت ملی تشکیل می‌شود، ب) این کار را با ارزش انجام می‌دهد: جهانی‌شدن، سطح ملی‌شدن را که به واسطه سازه‌های تاریخ شکل گرفته است، کاهش می‌دهد. این ملی‌زدایی می‌تواند در حوزه‌های اقتصادی، جنایی، دولتی، فرهنگی، ذهنی و بسیاری از حوزه‌های دیگر اتفاق بیفتد.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

سنتیا اینلوی^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



خوب، این روند طولانی است و البته ادامه دارد. نخستین چیز برای من، مربوط به نوع دانش جویانی است که من تدریس کرده‌ام. من به بسیاری از دانش جویان از کشورهای مختلف آموزش می‌دهم و دانش جویان تأثیر زیادی بر من گذاشته‌اند. از دانش جویان تحصیلات تکمیلی که تحقیقات خود را انجام می‌دهند، از آن‌ها می‌آموزم، مگر هم چنین دانش جویان جوان‌تر در مقطع کارشناسی - که برای دوره‌های من معماها و فرضیه‌هایی ارائه می‌دهند که برای من کاملاً جدید هستند. بنابراین، فکر می‌کنم معلم واقعا تأثیر زیادی روی من گذاشته است. فکر می‌کنم در تمام این مدت، اگر «فقط» محقق بودم، فکر من تا آن جا که اکنون پیش رفت کرده است، پیش رفت نمی‌کرد.

نکته دوم این‌که، هنگامی که دانشجوی کارشناسی بودم، با خواندن هانا آرنت بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم. حالا مواظب باشید، وقتی من درس می‌خواندم، او هنوز هم می‌نوشت. من

۱. Cynthia Enloe، کارشناس نظامی‌سازی، نظریه‌پرداز فمینیستی سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کلارک.

دوبار به عنوان دانشجوی کارشناسی به سوی اورفتم. آن روز را به یاد می‌آورم: او به تازگی کتاب «ریشه‌های توتالیتاریسم» در (۱۹۵۱) را نوشته بود و اعضای هیئت علمی کالج من او را به این دلیل نیاوردند که ما دانش جویان در باره او چیزی شنیده‌ایم، بلکه به این دلیل بود که آن‌ها چنین چیزی شنیده‌اند. من هنوز هم می‌توانم تصویر او را روی صحنه به یاد بیاورم که انگلیسی با لهجه آلمانی صحبت می‌کرد و حقیقت را برای شما بگویم، من مانند دیوانه یادداشت می‌کردم، فکر نمی‌کنم دانسته باشم چه می‌گوید، مگر می‌دانستم از نظر فکری هیجان‌انگیز است. من فقط می‌دانستم آن چه او صحبت می‌کند، مهم است. به یاد می‌آورم که بعد از پایان کار به سوی کافی شاپ دانشگاه دویدم و یادداشت‌هایم را دوباره خواندم و سعی کردم آن‌ها را مرتب کنم. خیلی هیجان‌انگیز بود!

حال، آرنت به هیچ وجه نظریه پرداز فمینیست نبود - او به سادگی به جنسیت علاقه‌ای نداشت، مگر او به من آموخت که چگونه در مورد توسعه تاریخی فکر کنم و در مورد رابطه فرهنگ استبداد با دولت‌های اقتدارگرا فکر کنم. فکر می‌کنم آرنت یکی از دلایلی است که من علاقه زیادی به آن روندهای خزنده تغییر فرهنگی دارم - متأسفانه، تغییر فرهنگی منفی.

سپس، هنگامی که به عنوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی به دانشگاه برکلی رفتم، با یک نظریه پرداز سیاسی به نام شلدون

ولین کار کردم که او نیز بسیار تحت تأثیر هانا آرت قرار داشت. بنابراین من آرت را خواندم.

یکی از افرادی که پس از آرت در زندگی من تأثیر زیادی گذاشت، آدرین ریچ بود. او یک فعال، شاعر و یک اندیشمند فمینیست بود. می‌توانم اولین کتابی را که از او خواندم، به یاد بیاورم. مردم این پیشنهاد را می‌دادند و می‌گفتند، «سانتیا، این جا کمی پشت سر هستی»، و به پیش‌رفت فمینیستی من اشاره کردند. من هرگز زن‌ستیز نبودم، مگر کمی پس‌مانده بودم. این دهه دهه ۷۰ بود و دوستانی داشتم که بسیار زنانه‌تر از من بودند. اگر فمینیست می‌شوید، همیشه باید دوستانی داشته باشید که بسیار فمینیست‌تر از شما باشند، تا مدامی که شما را تحت فشار قرار دهند و کتاب‌هایی را برای خواندن به شما نشان دهند. بنابراین، یکی از کتاب‌های شکل‌دهنده کتاب آدرین ریچ به نام «تولد شده از زنان» (۱۹۷۶) بود. این یک ساختارشکنی بود نه فقط مادرانه، بلکه دوباره نقش زنان در جامعه و قدرت‌مند ساختن آنان بود. من با او ملاقات کردم و باید به صحبت‌های او گوش می‌دادم، مگر هم چنین شعر می‌خواندم. من شاعر نیستم، مگر از راه آن فهمیدم که روش‌های گوناگونی برای بیان اندیشه فمینیستی وجود دارد.

چیز دیگری که واقعاً من را تحت تأثیر قرار داد، این بود که بیش‌تر پژوهش‌هایم را در خارج از ایالات متحده انجام می‌دادم.

نخستین باری که زمان خود را در خارج از کشور می‌گذراندم، در آلمان بود. مدت زیادی از جنگ جهانی دوم نگذشته بود، در کنار خانواده‌ای ماندم که در منطقه‌ای زندگی می‌کردند که هنوز «منطقه اشغال شده انگلیس» نامیده می‌شد. آن‌ها منطقه اشغالی انگلیس را با منطقه اشغال شده آمریکا مقایسه کردند.

من بیش‌تر پژوهش‌هایم را پیش از فمینیست شدن در مالزی انجام می‌دادم. مالزی به عنوان یک قدرت بزرگ در نظر گرفته نمی‌شد، و هنوز هم قدرت بزرگ در نظر گرفته نمی‌شود، من مجبور شدم کشوری را جدی بگیرم که کسی دیگری آن را جدی نمی‌گرفت؛ اگر برای نوشتن پایان‌نامه قصد رفتن داشتم. این واقعاً درگیرم کرد: چه اتفاقی می‌افتد زمانی که می‌خواهید دنیا را از موقعیتی در جهان که پیرامون محسوب می‌شود، معنا کنید؟ من عاشق این هستم، در حاشیه! من عاشق این هستم که از بال‌های صحنه چیزهایی را بفهمم.

پایان‌نامه من در مورد سیاست‌های قومی تحصیلات مالزی بود، گرچه ویزای من نمی‌توانست بگوید «سیاست قومی»، بنابراین، ویزای من گفت که من به دنبال «آموزش و توسعه» هستم، که ترس‌ناک به نظر نمی‌رسید. مگر واقعیت این بود که کشور از نظر قومی بسیار تقسیم شده بود؛ من هرگز تصور نمی‌کردم که قومیت اهمیتی داشته باشد. اولین کتابی که بعد از کتاب مالزی نوشتم «پلیس، نظامی‌گری، قومیت: مبانی قدرت دولت»

در سال ۱۹۸۰، در بارهٔ درگیری قومی و توسعهٔ سیاسی بود. بازهم، من هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری در مورد فمینیسم داشتم؛ مگر این بدان معنی بود که من دائماً به چشم اندازهای حاشیه‌ای نگاه می‌کردم. برای نمونه، به جنگ ویتنام نگاه کنید، چگونه از همان حاشیه‌ترین گروه‌های قومی ویتنام به همان جنگ ویتنام نگاه می‌کنید؟

اکنون آغاز بررسی محور فمینیسم را نمی‌توان شرح داد. گمان می‌برم حدود دو یا سه مورد وجود داشته باشد که رفته رفته اتفاق افتاده است. من در اولین شمارهٔ «مجلهٔ زن» سهم گرفتم، که در مجله نیویورک قرار گرفت؛ مردم اکنون آن را می‌خوانند تا بفهمند نمایش‌ها و فیلم‌ها در کجا نشان داده می‌شود. من مجلهٔ نیویورک را می‌گرفتم، زیرا در جنوب اوهایو تدریس می‌کردم و من به‌گونه‌ای دل‌تنگ نورهای نیویورک شده بودم و این جا واژه‌ای به نام زن آمد.

سپس اتفاق دیگری که برای من افتاد، این بود که من در کمیتهٔ جست‌وجوی ریاست جمهوری برای دانشگاه خود، به عنوان یکی از دوزن کمیته (یک دانشجوی تحصیلات تکمیلی و دیگری خودم) انتخاب شدم. نام او گیل هورنشتاین بود و دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی بود. او پس از دو جلسهٔ اول من را کنار خود برد. او گفت: «سانتیا، شما باید چیزی بگویید، در غیراین صورت، ما در نهایت به یک لیست کوتاه مردانه

تبدیل خواهیم شد». وی گفت: «این مسئولیت شما است، زیرا به عنوان یک دانشجوی تحصیلات تکمیلی، هیچ‌کس واقعاً به آن چه من می‌گویم توجه نخواهد کرد». او گفت «این وظیفه تو است. شما باید برای این صحبت کنید». واقعاً برای اولین بار بود که از من خواسته شد؛ اگر می‌خواهید، یک نکته فمینیستی بیان کنم و دیگران را به اهمیت آن ترغیب کنم. نقطه عطف بزرگ واقعی این بود که ما در دانشگاه خود، آزار و اذیت جنسی داشتیم و از این رو، من مجبور شدم در این زمینه دیدگاه خود را داشته باشم، زیرا سعی داشتم یکی از اصلی‌ترین حامیان زنانی باشم که این اتهام را مطرح می‌کردند. «شما باید این کار را انجام دهید، شما باید برای مردم توضیح دهید که چه چیزی «آزار و اذیت جنسی» نامیده می‌شود؟ چرا مهم است و چرا نقض حقوق کار پنداشته می‌شود؟ من همیشه تحت فشار قرار گرفته‌ام و این برای من خوب بوده است. برای فمینیست بودن، قطعاً باید این تصور وجود داشته باشد که اشتباهاتی وجود دارد که باید اصلاح شوند، یا بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را فهمید و آن‌ها را تغییر داد. فکر می‌کنم گاهی در میان آن پرونده آزار جنسی عصبانیت بود، مگر من از طرف افراد دیگر عصبانی بودم. من فهمیدم که اگر فقط عصبانیت باعث ایجاد انگیزه در من شود، من در اقناع خیلی کارآمد نیستم و دائماً در این موقعیت‌ها در گروه‌ها یا سازمان‌ها قرار دارم و باید بتوانم آن‌ها را متقاعد کنم.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

سیبا گرواگوی^۱
برگردان: مسعود آدرخش



من اساساً به دلیل احساس خستگی به جای رسیده‌ام که اکنون در آن قرار گرفته‌ام؛ این که ما یک رشته علمی داریم که خود را «بین‌الملل» می‌نامد و با این حال به نظر می‌رسد که یک رشته محدود و یک جانبه است: محدود است، به خاطر تصور جهان؛ و یک جانبه است، به خاطر نحوه پرداخت به بقیه جهان، که بسیار مشکلات از این مسأله ناشی می‌شود.

من به عنوان یک وکیل در کشور گینه آموزش دیده بودم و وقتی به آمریکا آمدم، تصور کردم که رشته روابط بین‌الملل در دانشکده حقوق تدریس می‌شود. بیش تر اوقات در فرانسه و هم چنین (در گذشته) در بعضی نقاط آلمان چنین بود؛ زیرا، در آن جا روابط بین‌الملل یک علم هنجاری در نظر گرفته می‌شد. مگر هنگامی که به این جا آمدم، از فهمیدن این موضوع که قرار است رشته روابط بین‌الملل در ذیل رشته‌ای به نام علوم سیاسی تدریس شود، متعجب شدم؛ مگر به هر حال با آن همراه شدم. در پایان، من یک رشته دیگر هم خواندم: حقوق و علوم

۱. Siba Grovogui، نظریه پرداز انتقادی، منتقد اروپا محوری دانش روابط بین‌الملل، استاد مطالعات افریقا در دانشگاه کرنل.

سیاسی. هنگامی که به امریکا آمدم و به دانشگاه ویسکانسین رفتم، نخست مضمونی را گذراندم، به نام «سلاح‌های هسته‌ای و سیاست‌های جهانی» یا چیزی شبیه به آن، که بیش تر الهیات و کم‌تر علمی بود. مضمون اساساً در مورد افراد برگزیده و افراد غیر برگزیده؛ یعنی کسانی که سزاوار داشتن اسلحه هستند و کسانی که سزاوار نیستند، متمرکز بود. هیچ منطقی در آن دروس نبود. هیچ بحثی درباره‌ی این که کدام کشورها پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را رعایت کرده‌اند، و هیچ استدلالی برای این که کدام کشورها در استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی از دیگران عاقل‌تر بودند و سایر نکات این چنین وجود نداشت. بله، همه‌ی این‌ها به صورت منظم با عقل‌گرایی در نظریه‌ی بازی گره خورده بود. بنابراین، من آغاز به پرسیدن پرسش‌های عمیق‌تری از خودم کردم؛ خارج از پرسش‌هایی که آن‌ها می‌پرسیدند. همین‌گونه صنف سلاح‌های هسته‌ای و سیاست‌های جهانی واقعاً چیزی بود که من را آزار می‌داد؛ یا می‌توان گفت نوعی محرک بود. این نحوه‌ی دیدن به روابط بین‌الملل به این واقعیت بر می‌گردد که من از زیربناهای یک پارچه‌ی ضمنی این رشته استفاده نمی‌کنم. این شاید به سبک تدریس غیرمعمول من تعبیر شود. به هر حال اگر غیرمعمول باشد، در دانشگاه‌های امریکا است. تدریس اغلب اوقات کم‌تر درباره‌ی فهم جهان و بیش‌تر درباره‌ی تغییر آن است. مگر همه‌ی ما درگیر این منطق هستیم که به

جای اجازه دادن به نظریات متعدد دربارهٔ واقعیت، خود را به یک مکتب فکری گره بزنیم و بایک «حقیقت» بیش از دیگری همراه شویم. برای من به عنوان یک شخص غیرموحد، همه چیز حول این پرسش از حقیقت می چرخد: این که آیا حقیقت داده شده است، یا باید پیدا شود و چگونه ما آن را پیدا می کنیم. حقیقت باید پیدا شود، کشف شود، آشکار شود- ما باید به گونه مداوم حقیقت را جست جو کنیم. نکته قابل توجه این است که ما هرگز آن را مطلقاً پیدا نمی کنیم. حقیقت همیشه موقتی، مبتنی بر شرایط و مربوط به یک زمینه یا موقعیت است. همه ما حقیقت را می خواهیم و این همیشه از ما پفره می رود، مگر باید به دنبال آن باشیم. حقیقت در کتاب مقدس، قرآن و تورات است. من با این راحت هستم، مگر در حوزه الهیات نیستم. من در مورد حقایق انسانی صحبت می کنم و انسان ها ناقص هستند و همه چیزدان نیستند. اگر حقیقت را داشتم، شاید من یکی از آن دیکتاتورهای حاکم در آفریقا بودم. راستش من کاتولیک بزرگ شده ام و به مدارس دینی می رفتم. اگر فقط به قصه مکاشفه با عبارات کفرآمیز فکر کنید، می فهمید که مکاشفات ما چندگانه است. بازهم در الهیات، یک حقیقت یک بار داده می شود (مانند حرم الشریف)، مگر این در حوزه ما این گونه نیست. من این کار را به یک حوزه دیگر می سپارم، زیرا برای من غیرقابل دستیابی است. نوع مکاشفه ای که من می خواهم و با آن

راحت هستم، چیزی است که از راه مشاهده، جست و جو، تأمل و پژوهش انجام می شود. مکاشفه می تواند با مواجه شدن با امور غیرموقعه شکل بگیرد. برای نمونه، وقتی برای اولین بار به دنیای جدید، یعنی به امریکای لاتین رفتم، گفتم: «وای، این جالب است.» این از راه حواس و مشاهده خودم بود، مگر تأثیر زیادی بر من داشت، تا خود را آماده درک جهان و تعامل با جهان کنم. من به این نوع مکاشفه باور دارم. دیگر راه فراتر از درک من است و من علاقه ای به آن ندارم. هنگامی که می خواهم خیلی کفر بگویم، به دانش جویانم می گویم، مشکل حرم الشریف این است که خدا حساب تویتر نداشت، و بقیه ما صدای خدا را نشنیدیم - ما مطلع نبودیم. من حقیقت را ندارم و واقعاً نمی خواهم آن را داشته باشم.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

سیدارت ماللاواراپو^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



به راستی نمی‌توانم ادعا کنم که این یک جایگزین برنامه‌ریزی شده بود. من به‌گونه تصادفی و نه برنامه‌ریزی شده، به این رشته برخورددم. کنج‌کاوی اولیه من در مورد دنیای شناخت اجتماعی از بخشی از تاریخ چه پزشکی من پدیدار شد. هنگامی که در اوایل نوجوانی در مدرسه بودم، به یک بیماری مبتلا شدم که به آن ویتلیگو (بیماری پیسی) گفته می‌شود؛ که شامل رنگ‌آمیزی پوست است. من از همان اوایل از نوشتن لذت می‌بردم و یادآوری می‌کنم مشاهداتم از جهان پیرامون را در قطعه‌ای تحت عنوان «ویتلیگو» (زبان وام از تشخیص پزشک) ثبت کردم. من یک فوریت را به یاد می‌آورم و درک می‌کنم آن چه را که در آن زمان به عنوان دنیای در حال تغییر سریع، که در آن روزانه اعتبارات قدیمی در حال منحل شدن بود، درک می‌کردم. احساس کردم که یک خارجی از خود قبلی من دور شده است و این باعث شد که با نگاهی به گذشته یک نقطه‌نمای متمایز برای دیدن جهان پیرامونم پیدا کنم.

۱. Siddharth Mallavarapu، کارشناس جهان جنوب و نگاه هند به روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو.

این امر بر کسی که فکرمی کردم هست، تأثیری نگذارد و بنابراین مرا وادار می‌کند تا با مسائل هویتی - فردی و اجتماعی روبه‌رو شوم. یک خانواده فوق‌العاده حامی در این سال‌ها تفاوت ایجاد کرد.

آشفستگی و سردرگمی در آن سال‌ها باعث شد من علاقه ژرف‌تری پیدا کنم و درک کم‌تری از این مسئله داشته باشم که چرا مردم به طور خاص به آن‌چه که از نظر پزشکی فقط یک تغییر زیبایی است، واکنش نشان می‌دهند. این باعث شد تا هر وقت بینم شخص دیگری حالت‌های مشابهی را تجربه می‌کند، به صورت غیررسمی جامعه را جعل کنم. من هم چنین یکی از اولین مؤلفه‌های علوم اجتماعی خوب را درونی کردم (ظرفیت هم‌دلی و دل‌سوزی به دیگران) من فهمیدم که رشته جامعه‌شناسی در میان گزینه‌های موجود به من نزدیک‌ترین گزینه است که اجازه می‌دهد به صورت سیستماتیک این نگرانی‌ها را دنبال کنم. من پس از مقطع کارشناسی در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی‌نو، در رشته جامعه‌شناسی برنامه کارشناسی ارشد را درخواست دادم، مگر هم‌زمان به روابط بین‌الملل نیز درخواست دادم تا نگرانی‌های جهان گسترده را بدانم من به برنامه روابط بین‌الملل رسیدم، مگر به برنامه جامعه‌شناسی نرسیدم.

پس از رسیدن به آن‌جا، تأثیرات برجسته‌ای داشتم و به زودی فهمیدم که می‌توان در مورد مسائل هویتی (سپس توسط من

از نظردوتایی‌های ساده - خانه و دنیای خارج، روابط داخل و خارج، پیروز شدگان و بازندگان) در رشته روابط بین الملل نیز فکر کرد. من تصمیم گرفتم دوره را ادامه دهم و عمیقاً در این پرسش‌ها عمیق شوم و درعین حال علاقه بیش‌تری به علوم اجتماعی داشته باشم.

من می‌توانم چند تأثیر مهم را در مراحل مختلف زندگی‌نامه دانشگاهی خود بگویم: در مکتب، یک معلم اقتصاد، اس. وینکیت لکشمی بسیار دل‌گرم‌کننده و مثبت بود و حس شهودی من را تأیید می‌کرد که از علوم اجتماعی لذت خواهم برد. سپس در دانشگاه، در فادر آمبروز پینتویک معلم خوب علوم سیاسی داشتم. او ما را به گشت‌وگذارهای کوچک میدانی برای مشاهده موضوعات دست اول، مانند درگیری‌های قشرها در یک روستای همسایه می‌کشاند و همه این‌ها به من کمک کرد تا احساس عمیق‌تری نسبت به موضوعات سیاسی پیدا کنم که از کتاب درسی دور شد و در متن محلی به شدت لنگر انداخته است.

در مقطع تحصیلات تکمیلی، کانتی باجپایی که بعداً در برنامه دکتورا نیز به عنوان استاد راهنما و مشاور من شد، از تأثیر عظیمی به عنوان الگو برخوردار شد. هنگامی که در صنف با او تماس گرفتم، اطمینان داشتم که یک زندگی ذهنی ارزش آرزو و تلاش را دارد. او هم چنین مرا در معرض تمام عناصر اساسی

زندگی اکادمیک قرار داد: خواندن، نوشتن، پژوهش، تدریس و انتشار، نشان دادن صبر و حوصله و سخاوت بی مانند. ما در دو جلد ویرایش شده در مورد روابط بین الملل هند همکاری کرده ایم و من برای یک دوستی پایدار با ایشان بسیار ارزش قائل هستم.

برای بیش از یک دهه، من هم چنین این سعادت را داشتم که بابی اس. چیمنی، که یک دانشمند نمونه در رویکردهای جهان سوم به حقوق بین الملل است، تماس بگیرم. در طول سالیان گذشته، از ایده ها و بحث و گفت و گو پیرامون جنبه های مختلف روابط بین الملل، حقوق بین الملل و نظریه سیاسی بسیار باهم لذت برده ایم. من از این ارتباط غنی و مستمر چیزهای زیادی آموختم. در سال ۲۰۱۲ ما به گونه مشترک روی یک کتاب ویرایش شده زیر عنوان «روابط بین الملل: چشم اندازی برای جهان جنوب» کار کرده ایم.

من هم چنین از دانش جویانم؛ هم در دانشگاه جواهر لعل نهرو و هم در دانشگاه آسیای جنوبی آموختم (و این کار را ادامه می دهم). کار فکری را در جنیو شروع کردم و هم چنان افتخار می کنم که از نظر فکری در یکی از برترین بورس تحصیلی روابط بین الملل در هند چرخیده ام. من هم چنین از تعاملات طی سال های گذشته با دانش جویانی که از زمینه های متنوعی آمده اند، کاملاً لذت برده ام. در دانشگاه آسیای جنوبی، در طی

یک دوره کوتاه در معرض دانش جویان خوب از سراسر منطقه جنوب آسیا قرار گرفتیم. من اغلب تحت تأثیر درک آن‌ها از سیاست قرار گرفته‌ام و گاهی از نمایش بلوغ فراتر از سن و سال خود شگفت زده شده‌ام. چیزهای زیادی از روایت‌های درونی خود، از تجربیات سیاسی منحصربه‌فرد و مسیرهای خاص کشورهای خاص‌شان می‌آموزم.

هیمادپ مپیدی هم‌چنین از نظر شفاف‌سازی اندیشه من در مورد کارنامه جهانی روبات بین‌الملل تأثیر قابل توجهی داشته است. استقبال وی از نادیده گرفتن میراث‌های فکری، تاکنون از خارج جریان اصلی و بدیهی است که توانایی وی در نوشتن با روح، اشتیاق و شخصیت، با بدگمانی عمیق نسبت به «عینیت» در علوم اجتماعی، مران نسبت به متافیزیک و زیبایی‌شناسی کاملاً جدید هشدار داده است. تفسیر روابط بین‌الملل موضوعی که در تمام این علایق و تأثیرات وجود دارد، نخست موضوع زمینه است، و دوم مسأله اختیارات - که به معنای حاشیه‌ای بودن به چه معناست، چگونه می‌توان درباره نظریه پردازی پرسش‌های مربوط به خلع ید، مربوط به درجه خاصی فکرکرد حاشیه‌ای - و هم‌چنین مسأله گسترده‌تر سیاست دانش خود: چگونگی به نظر رسیدن برخی نگرش‌ها و مفاهیم از برخی شرایط، که به نظر می‌رسد، پنهان می‌شوند، کاملاً شایع هستند.

من هم‌چنین از بحث‌کنندگان علمی گاه دیدگاه‌های

متفاوت پیدا کرده‌ام که به شدت در تیز کردن استدلال‌های من کمک می‌کنند. من می‌خواهم به توماس فوز و مکتب دلکش حاکمیت جهانی اشاره کنم که وی به عنوان سرپرستی فکری در شهر بن ارائه می‌دهد. در سال‌های آینده، من به دنبال همکاری‌های فکری بیش‌تر با دانشمندانی از برزیل و آفریقای جنوبی و سایر مناطق آمریکای جنوبی و آفریقا و هم‌چنین جهان عرب هستم.

اثرپذیری

👍 علاقه‌مندی:

جنوب آسیا، جهان جنوب

فرد: 👤

وینکیت لکشمی، کانتی باچپایی،

هیمادیپ پییدی

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

فریدریک سودیرباوم^۱
برگردان: مصطفی عاقلی



باور داشتن به عیسی مسیح من را تعریف می کند که به کجا می روم و تا اندازه زیادی نیز، راهنمای کار من به عنوان یک دانشگاهی است. برای نمونه، ایمان من توضیح می دهد که چرا تمرکز اصلی من بر رنج انسان و آفریقا است، زیرا در آن جا رنج و زحمت بسیار عمیق است. مگر در عین حال، امکان اصلاح آن از راه حاکمیت و سیاست مناسب تر وجود دارد.

جدا از آن، بی گمان بیوردن هتنه بزرگ ترین منبع الهام من است. در میانه دهه ۱۹۹۰ من یک تز کارشناسی ارشد در مورد منطقه گرایی در آفریقای جنوبی انجام دادم که یک تمرین ناامیدکننده بود؛ زیرا در آن زمان نظریه هایی در دست رس نبودند که بتوانم توسط آن ها پویایی را که شناسایی کرده بودم توضیح و مفهوم سازی کنم. هنگامی که به نوشته های هتنه در مورد منطقه گرایی برخورددم، فهمیدم که قابل فهم ترین کار این است که سعی کنم هرچه بیش تر با او کار کنم. این باید بهترین تصمیم در زندگی شغلی من بوده باشد. هتنه مانند یک متفکر کلاسیک است که به یک علم اجتماعی یک پارچه فکری می کند و قادر

۱. Fredrik Soderbaum، کارشناس دولت های شکننده و ناکام.

به گشت و گذار در رشته‌ها و بحث‌های گوناگون است. ذهن او بخش اصلی خانه من - دانشکده مطالعات جهانی در دانشگاه گوتنبرگ - را شکل داده است، که توضیح می‌دهد، چرا این یک پژوهش الهام‌بخش و احتمالاً بی‌مانند بوده است.

اث‌رپذیری

👍 علاقه‌مندی:

منطقه‌گرایی و یک‌پارچه‌سازی علوم

اجتماعی

فرد:



بیوردون هتته

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کارن لتفین^۱

برگردان: مسعود آدرخش



من همیشه به علم و فن آوری علاقه داشته‌ام. من در دوره کارشناسی فیزیک و نجوم خواندم، مگر این رشته‌ها را تمام نکردم، زیرا فهمیدم که اگر با این مدارک فارغ التحصیل شوم، به احتمال زیاد مستقیم یا غیرمستقیم برای ارتش / نیروهای نظامی کار می‌کنم. من سیاسی شدم و دیدم که اجندای سیاسی اجندای علمی را هدایت می‌کند. این در دهه ۱۹۷۰ بود و در آن زمان ممکن بود که ما یک جنگ هسته‌ای همه‌جانبه داشته باشیم؛ من نمی‌خواستم بخشی از آن باشم. من دیدم که بین علم و سیاست رابطه دیالکتیکی وجود دارد.

از آن جا که علم تغییرات فن آوری را که پشت صحنه سیاست شکل می‌دهد، تسهیل می‌کند، بسیار مهم است. برای نمونه، وزارت دفاع بودجه ماموریت آژانس پروژه‌های تحقیقاتی دفاعی پیش‌رفته آژانس را تأمین می‌کرد که منجر به توسعه اینترنت شد؛ بدون آن که تصور کنند، اینترنت اینک فضای کلیدی است که سیاست جهانی در آن بازی می‌شود. علم

۱. Karen Litfin، کارشناس نظریه گایا، محیط زیست جهانی و تعبیه روابط بین الملل در نظم زمین، استاد دانشگاه واشنگتن.

هم چنین استعاره‌هایی را ارائه می‌دهد که از راه آن‌ها ما سیاست را درک می‌کنیم. من پایان نامه کارشناسی ارشد خود را در مورد جهان بینی مکانیکی و کاهش خاصیت حیاتی طبیعت در قرن هفدهم نوشتم؛ یعنی این که طبیعت زنده را از نظریه پردازی سیستماتیک خود خارج کنیم. درحالی که دیگران در این باره نوشته بودند، من آن را به فلسفه یونان باستان برمی‌گردانم. جهان بینی تقلیل‌گرایانه و مکانیکی بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل و هم چنین بیش‌تر نهادهای سیاسی ما را تشکیل می‌دهد. ما باید واقعاً این را مورد پرسش قرار بدهیم. راه دیگری که این نکته را نشان می‌دهد، این است که وقتی تصویرزمین را از فضا دریافت کردیم، مفهوم «جهانی» واقعاً یک جهش بزرگی پیدا کرد. ایده «روززمین» واقعاً با این واقعیت مطابق بود که تصویرزمین از فضا تازه بیرون آمده بود. نظریه گایا به این دلیل به وجود آمد که جیمز لاولاک به دنبال نشانه‌هایی از زندگی در مریخ بود. ما به زندگی خارج از سیاره علاقه‌مند بودیم، مگر به سیستم یا سیاره خودمان نگاه نمی‌کردیم.

بنابراین، اساساً همه آن دانش را به زمین برگرداند و گفت: «ای خدا، ما این نوع فضا را داریم که علم گویای زندگی را در خود دارد»، که به ما می‌گوید، زندگی امیدوار است که فضا را ایجاد کند. سپس داشتن ذهن انسان برای این که آن را مفهوم پردازی کند، واقعاً عظیم است. این ایده که ما زمینه‌ای هستیم که در

حال آگاه شدن از خود هست اساساً همان چیزی است که علم به ما می‌گوید. این سیستم‌های نظارتی ابزاری است که به وسیله آن امکان آگاه شدن از این واقعیت را پیدا می‌کنیم. از نظر سیر شخصی، وقتی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ به تدریس روابط بین‌الملل شروع کردم، متوجه شدم که نفت همه چیز را در کنار هم نگه می‌دارد و کل سیستم جهانی توسط نفت کنار هم قرار گرفته است. (هم‌چنین می‌توانید بگویید سوخت‌های فوسیلی، مگر ذغال سنگ و گاز طبیعی آن قدر نیرو را به صورت فراملی تأمین نمی‌کنند؛ این واقعاً نفت است که چنین می‌کند). مگر به سختی کسی در روابط بین‌الملل به طور جدی در مورد نفت - یا انرژی، یا تنوع زیستی یا خاک یا جو صحبت می‌کند.

منظور من از رسیدن به مبانی مادی همین است. با این حال، فکرمی‌کنم نحوه تعامل ما با مبانی مادی بازتاب آگاهی ما است. من تقلیل‌گرای مادی نیستم؛ بلکه به دنبال یک کلیتی هستم که رویکرد ما به واقعیت مادی را به عنوان بازتاب آگاهی ما درک کند. به همین دلیل است که من به استعاره‌های بیولوژیکی علاقه مند شده‌ام. من هنوز هم فکرمی‌کنم که لبه تمایل فکر بشر به طرف فهم سیستم‌های انسانی به عنوان سیستم‌های زنده است. از این نقطه نظر، ما می‌توانیم نهادهای خود را قسمی شکل بدهیم که سیستم‌های زنده را شبیه‌سازی، حفظ و بازتولید نماید. یک سابقه طولانی از قانون طبیعی وجود دارد و من خودم را

دقیقاً در آن اردوگاه قرار نمی‌دهم، مگر فکرمی‌کنم راه‌هایی وجود دارند که ما باید خود را کاملاً در سیستم‌های طبیعی فهم کنیم و سپس آگاهانه از آن مکان حرکت کنیم.

اث‌رپذیری

👍 علاقه‌مندی:

سیاست و علم فن‌آوری

فرد: 

ندارد

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کرستین رویز- سمیت^۱
برگردان: نوید شریفی



علاقه مندی من به سیاست جهان از دورهٔ مکتب ریشه می‌گیرد. من دو سال از عمرم، بین چهاردهمین و شانزدهمین زادروزم، را در داخل موتربا خانواده‌ام در حال سفر زمینی از انگلیس تا به هندوستان سپری نمودم. این سفر در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۷ اتفاق افتاد؛ یعنی ما در ایران پیش از انقلاب اسلامی و در افغانستان پیش از اشغال شوروی سفر کردیم. این سفر خارق‌العاده، تجربهٔ مستقیم از پیچیدگی‌ها و بی‌انصافی‌های سیاست جهانی به من داد. به خاطر همین تجربه، من سیاست بین‌الملل را در دانشگاه فرا گرفتم، و احتمالاً همین انگیزه در پشت علاقه مندی همیشگی من بر مسائل عدالت بین‌المللی نهفته است.

در جریان تکمیل دکتورای خود، من خیلی بالای رویکردهای فلسفی عدالت بین‌المللی کار کردم، مگر در عین حال از محدودیت‌های این نوع تحقیق بسیار ناامید می‌شدم. از نظر عقلانی، توسط منطق استدلال‌هایی که برای عدالت

۱. Christian Reus-Smit، کارشناس فرهنگ‌های روابط بین‌الملل، بازانديشي روابط بین‌الملل و از بین بردن شکاف هنجاری- تجربی، استاد دانشگاه کوینس‌لند.

بین‌المللی مطرح می‌شد، متقاعد بودم، ولی در عین حال از خود می‌پرسیدم، چرا این نظریه‌ها در سیاست بین‌الملل خریدار خیلی کمی دارند. بدین لحاظ، علاقه‌مندیم سوی سیاست اخلاقیات معطوف گردید. برایم روشن بود که اصول اخلاقی به‌گونه عمیقی در سیاست دخیل‌اند، ولی این‌که کدام اصول نوسانات را در دست دارند و چگونه سیاست جهان را متأثر می‌سازند، زیاد واضح نبود. آن‌چه از آن زمان به بعد موضوع کار من شد متمایز بودن نظریه‌هایی است که عمل سیاسی را شکل می‌دهد. برخلاف آن‌چه بسیاری از دانشمندان باور دارند، روابط بین‌الملل حوزه بازگشت و تکرار نیست؛ بلکه، ماهیت سیاست بین‌الملل در درازنای زمان به‌گونه قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته، و عمیقاً با فرهنگ و زمینه‌های اجتماعی غالب بستگی دارد. اندیش‌مندانی هستند که کارهای شان را گاه‌وبیگاه دنبال می‌کنم: کیونتین اسکینر، فیلسوف تاریخ؛ یورگین هابرماس در مورد کنش ارتباطی؛ و تاریخ‌نگارانی مانند مایکل آداس؛ به‌ویژه کتاب سال ۱۹۸۹ وی «ماشین‌ها به مثابه اندازه انسان‌ها» و ایوان کامرون «ریفورم اروپایی». متفکرانی هم هستند که کارهای خود را چالش فکری یافته‌ام و با این حال فرار از آنان را دشوار می‌دانم. نمونه خوب آن کتاب سال ۱۹۷۷ هیدلی بال با عنوان «اجتماع آنارشیست» است. این کتابی است که از بسیاری جهات با آن مخالفم، ولی مانند دیگران، ساختار مفهومی آن را دشوار یافته‌ام.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کلاود دودس^۱

برگردان: سباوون رسولی



من این پرسش را این گونه تفسیر می‌کنم که چگونه در رابطه بین سیاست جغرافیایی و فرهنگ عینی علاقه زیادی نشان داده‌ام. اساساً من روابط بین الملل را زیاد مطالعه کردم، که بسیار کسل‌کننده به نظر می‌رسید. صادقانه بگویم، مدام از خودم می‌پرسیدم که چرا فقط سه بحث بزرگ در روابط بین الملل وجود دارد. روابط بین الملل جریان اصلی برای من بسیار انزوا برنده است و بسیاری از موضوعات جالب و مهم را حذف می‌کند.

من بسیار علاقه‌مند هستم که از روش‌های مختلفی میان رشته‌ای برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و درک این‌که چه خبر است، استفاده کنم. من هم چنین سعی می‌کنم روابط بین الملل را نه تنها با پیوند دادن مفهوم قدرت به تصاویر، بلکه با دست‌رسی به آن، برای عموم مردم به فرهنگ عامه پس‌دهم. پیامدهای سیاست جغرافیایی بر همه تأثیر می‌گذارد و از راه رسانه‌های قدرت‌مندی مانند تلویزیون و سینما، قدرت نمادین را به همان اندازه‌ای که اسلام پرچم دارد مشترک بدست آورید.

۱. Klaus Dodds، کارشناس سیاست جغرافیایی در روابط بین الملل، استاد دانشگاه لندن.

پس چرا اجازه می‌دهیم روابط بین‌الملل در یک برج عاج زندگی کند؟ لیک، اگر این پرسش به انگیزه من برای بررسی ژئوپلیتیک اشاره کند، من دو دلیل مهم را ذکر می‌کنم، نخست از همه این‌که، یک رابطه بسیار نزدیک بین قدرت و دانش وجود دارد و دوم این‌که، واقعیت این است که اکثر محققان روابط بین‌الملل جهان را فراموش کرده‌اند و روابط بین‌الملل نیاز به نقشه‌ای برای جهان دارد. محققانی که از دید من، به این مسائل ارتباط دارند؛ برای نمونه ادوارد سعید که تصور او از جغرافیای خیالی را مفید می‌دانم و نوام چامسکی که من بیش‌تر از همه احترامش دارم؛ چون یک دانشمند مصروف به کار عینی است.

رویدادهای دنیای واقعی که به شدت بر من تأثیر گذاشتند، ناشی از این واقعیت بود که در درازنای جنگ سرد گفتمان‌های اصلی به تنش بین ایالات متحده و روسیه و زرادخانه‌های هسته‌ای آن‌ها متمرکز بود، در حالی که سرمای جنگ تأثیر بسیار عمیق‌تری در جهان جنوب داشت.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کنت والتز^۱

برگردان: مصطفی عاقلی



خوب، به پندار من، هانس مورگنتا در دوره مدرن بیش از هر نویسنده دیگری تأثیرگذار بوده است و مطمئناً مانند بیش تر مردم تحت تأثیر او قرار گرفته‌ام. او با نوشتن آثار مهم به ویژه کتاب «سیاست میان ملت‌ها» توانست کارهای مهمی در حوزه روابط بین الملل انجام دهد. کتاب و نوشته‌های او با یک نظم و دسته‌بندی خوب از واقعیت‌های موجود جهان مرتب شده است. خواننده با مطالعه آن به واقعیت‌های که روزانه با آن مواجه می‌شود، روبه‌رو بوده و مجذوب آن می‌شود. بنابراین، مورگنتا نخستین کسی است که افکار امروز مرا شکل داد.

در مورد رخداد های مهم، فکر می‌کنم قدرت‌مندترین رویداد در آگوست ۱۹۴۵ با انداختن دو بمب اتمی اتفاق افتاد. این یک رویداد سرنوشت‌ساز (قطعی) جهانی بود. تأثیری که انداختن بمب در جاپان بر اندیشه من در مورد سیاست بین‌المللی داشت، فراگیر بود. حتی اگر این یک رویداد دگرگون‌کننده جهان باشد، مطمئن نیستم که اکنون آن به درستی درک شده باشد؛

۱. Kenneth Waltz، نظریه‌پرداز واقع‌گرایی ساختاری در سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کلمبیا.

گرچه ما مطابق با عوامل تبدیل‌کننده جهان عمل می‌کنیم «تبدیل» به این معنی که همه چیز تغییر می‌کند و همه حقایق نادرست می‌شوند، همه باورها بی‌ربط می‌شوند و بدیهیاتی که قبلاً با آن‌ها زندگی می‌کردیم، از کار می‌افتند. اگر از کلمه «تبدیل» به معنای واقعی آن استفاده کنیم، همه این موارد یک واقعه متحول‌کننده است. نمونه بسیاری از آن وجود دارد، به گونه‌ای که ذهن را خسته می‌کند. بعضی رویدادها واقعا توانست وضعیت را دگرگون کند. واقعیت‌های موجودی که بر تمام جهان توانست اثر بگذارد، زیاد است و بشر در این حوزه معلومات خوب دارد.

فقط به چند مورد فکر کنیم، مبارزه با جنگ‌های محدود، از نظر تاریخی، همیشه بسیار دشوار بوده است. یعنی می‌توان یک جنگ محدود را شروع کرد و تلاش کرد، مگر ادامه رعایت محدودیت دشوار است. در یک جهان متعارف، در یک جهان هسته‌ای، می‌توانید جنگ‌های محدودی را داشته باشید، زیرا در جهان هسته‌ای، جنگ علیه همه غیرممکن است. هنگامی که ما در مورد «جنگ‌های هسته‌ای» صحبت می‌کنیم، از کلمات بسیار راحت استفاده می‌کنیم؛ همان‌گونه که دیسموند بال، یک متخصص شایان توجه در مورد سلاح‌های هسته‌ای و مفسر استرالیایی گفت: «جنگیدن در یک جنگ هسته‌ای غیرممکن است. پس از خاموش شدن کلاک‌های هسته‌ای شماره ده، هیچ‌کس نمی‌داند چه اتفاقی می‌افتد و اگر کسی نمی‌داند چه

اتفاقی می‌افتد، پس شما نمی‌توانید جنگ هسته‌ای را انجام دهید». تیرگی جنگ که کلاوزویتس به آن اشاره کرده است، در مقایسه با تیرگی جنگی هسته‌ای که حتی چند کلاهک هسته‌ای منفجر شود، چیزی نخواهد بود.

از این رو، اگر شما فقط می‌توانید جنگ‌های هسته‌ای را انجام دهید محدود نگه داشتن جنگ‌ها بسیار دشوار است؛ زیرا این جنگ‌ها تشدید می‌شوند، این پرسش پیش می‌آید که: چرا اصلاً باید جنگ تمام‌عیار کرد؟ و باز، کشورهایی که سلاح هسته‌ای دارند، بر بنیاد آن تفکر رفتار می‌کنند. اگر سلاح هسته‌ای ندارید، می‌توانید درست مثل روزهای گذشته با جنگ‌ها مبارزه کنید؛ مگر هنگامی که کشوری سلاح هسته‌ای دارد، این سلاح‌ها به شدت سایر کشورها را باز می‌دارند.

در حقیقت، نمی‌توان «بیانات هرگز» را هنگام تفکر تاریخی انجام داد، مگر می‌توان با سلاح هسته‌ای آن را انجام داد. در درازنای ۶۵ سال به این سو، هرگز کشورهایی که سلاح هسته‌ای دارند، یا از حمایت آن‌ها برخوردار هستند، با یک دیگر نجنگیدند. این جمله حیرت‌انگیز و درست است. بنابراین، در مجموع، کار من به نوعی تلاش برای مقابله نظری با پیامدهای اختراع و کاربرد سلاح‌های هسته‌ای بوده است.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

جنگ جهانی دوم و سلاح‌های هسته‌ای

فرد: 

هانس جی. مورگنتا، دیسموند بال و

کلاوزویتس

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کیت هارت^۱

برگردان: مرسل سیاس



کار اصلی من در افریقای غربی برخاسته از نظری است که نشان می‌دهد دستورالعمل رژیم‌های پسااستعمار می‌توانند ارتباط عمومی تری برای جهان داشته باشند. من در واقع به این باور بودم که کشورهای جدید در موقعیتی هستند که به ساختارهای سیاسی فاسد و انحطاطی که در غرب داشتیم، راه حل ارائه بدهند. به همین دلیل، زمانی در دهه ۶۰ در خارج سفارت خانه‌های امریکا تظاهرات می‌کردیم؛ نام رهبران بزرگ و رهایی‌بخش جهان سوم، مثل فرانسیس فانون، کوامه نکروما، فیدل کاسترو و غیره را شعار می‌دادیم. بنابراین برای من، این پرسش همیشه مطرح بوده است که آیا افریقای‌ها در جستجوی رهایی از یک تاریخ بلند برده‌داری، استعمار، آپارتاید و شکست پسااستعماری، می‌توانند جهان را تغییر دهند؟

من هنوز فکرمی‌کنم که این ممکن است و من نسبت به بیش‌تر از پنجاه سال گذشته خوشبین‌ترم. ما در یک نظم جهانی نژادی زندگی می‌کنیم که در آن افریقا به عنوان برجسته‌ترین نماد نابرابری شناخته می‌شود. انگیزه برای ایجاد یک جهان

۱. Keith Hart، کارشناس تحولات بزرگ، اقتصاد غیررسمی و همبستگی بشری.

برابرتر لزوماً مستلزم تغییر در روابط افریقا و بقیه جهان خواهد بود. من در مدت سی سال یا بیش‌تر پی‌گیر این پرسش بوده‌ام. آن‌چه اکنون مرا علاقه‌مند کرده است، سیاست‌های توسعه‌ی افریقا در دهه‌های آینده است. افریقا، قرن بیستم را به عنوان کم‌جمعیت‌ترین و شهرنشین‌ترین قاره آغاز کرد. از آن زمان به بعد، یک انفجار جمعیتی و شهری در افریقا اتفاق افتاد و سهم افریقا از جمعیت جهان در یک قرن دو برابر شده است.

در پیش‌بینی‌های سازمان ملل متحد، افریقا در سال (۲۰۵۰) ۲۴٪، در سال (۲۱۰۰) ۳۵٪، نفوس دنیا را در خود جای خواهد داد. این بدان دلیل است که افریقا سالانه ۲٫۵ درصد رشد می‌کند، در حالی که بقیه جهان به سرعت رشد نزولی دارد.

افزون‌براین، اکنون از ۱۰ کشوری که اقتصاد آن‌ها به سرعت رشد می‌کنند، ۷ کشورشان افریقایی هستند و تولیدکنندگان آسیایی این را خوب فهمیدند که افریقا کلید آینده اقتصاد جهان را در اختیار دارد. افزون‌بر موقعیت افریقا، تعدادی از روشنفکران ضد استعمار افریقا هم تأثیر مهمی روی من دارند.

مهم‌ترین واقعه در قرن بیستم، انقلاب ضد استعماری بود؛ مردمی که از طرف امپریالیسم غربی مجبور شدند تا به جامعه بین‌المللی پیوندند، برای ایجاد رابطه مستقل خود با جهان جنگیدند. وقتی که می‌خواهیم وضعیت خود را در نظر بگیریم، به نظر من چهره‌های برجسته آن مبارزه هنوز هم سازنده‌ترین

متفکران هستند. مربی من نویسندهٔ ترینیدادیایی سی. ال. آر جیمز بود و من سال‌های اواخر عمرش را با او گذراندم. من خلق و خوی کلاسیک دارم؛ من دوست دارم در مورد افرادی که تفاوت زیادی در روش فکرما ایجاد کرده‌اند، بخوانم. از دید من، روشنفکران ضد استعمار مثل گاندی، فانو و جیمز، مهم‌ترین متفکران قرن بیستم هستند. مگر من در شکل‌گیری تفکر خودم یک مسیر کاملاً کلاسیک و غربی را دنبال کرده‌ام. زمانی که دانشجوی کارشناسی بودم، دورکیم و وقتی دانشجوی کارشناسی ارشد بودم، وبر را دوست داشتم. زمانی که من یک استاد جوان بودم مارکسیست شدم، بعداً وقتی به کارایب رفتم، هگل، کانت و روسورا کشف کردم.

در کتاب‌هایم بیش‌تر از همه به جان لاک اشاره کردم. در آن زمان فهمیدم که از راه بزرگان فلسفهٔ غرب و نظریهٔ اجتماعی به عقب حرکت کرده‌ام و با مکتب جامعه‌شناسی دورکیم آغاز شد. اکنون من آن‌ها را به عنوان مجموعه‌ای از منابع احتمالی می‌بینم که می‌توانم از روی التقاط از آن‌ها استفاده کنم. مارکس هنوز هم احتمالاً مهم‌ترین تأثیر را روی من دارد؛ گرچه کنز، زیمل و پولانی نیز به کارهای اخیر من شکل داده‌اند. فکرمی‌کنم فرد مورد علاقه در میان این افراد به صورت مطلق، ژان ژاک روسو برای سخنرانی دربارهٔ نابرابری و رویکرد مبتکرانه‌اش دربارهٔ چگونگی رسیدن به دنیای واقعی به دنیای ممکن است.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات پسااستعماری

فرد: 

جان لاک، روسو، هگل، کانت، مارکس،

کینز، زیمل و کارل پولانی

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کیس ون دیرپیل^۱
برگردان: نوید شریفی



افراد و نظریه‌هایی که بالای من تأثیر بیش‌تر گذاشته‌اند، عمدتاً این‌ها اند: بحث‌های فرانسوی در مورد بین‌المللی‌سازی سرمایه (کریستیان پالویکس را که براساس نظریه‌اش در رابطه به «تبادل نابرابر» مشهور است، قابل ذکر می‌دانم)؛ هابرماس در رابطه با ایدئولوژی، کار مارکسیست ساختاری؛ نیکوس پاولانتزس در مورد طبقه، فرانک دیپی در مورد یک پارچگی اروپا و گابریل کولکو در مورد سیاست خارجی ایالات متحده، افراد تأثیرگذار بر من می‌باشند.

در بخش منابع ارزشمند نظریه‌های جدید، من از خواندن ماهنامهٔ سوسیالیست لی‌موند دیپلوماتیک و مانند این‌ها خیلی آموختم. افزون بر آن، من خیلی‌ها مدیون شاگردان زیرک و بااستعداد و فضای عمومی کارگاه آموزشی مملو از بحث‌های نظری (مانند آن‌چه میان ارنست ماندل و حزب کمونیست فرانسه در مورد یک پارچگی اروپا جریان داشت)، می‌باشم. یک قسمت آثار خودم بسیار مشابه به کارهای استیفن گیل و

۱. Kees van der Pijl، کارشناس فروپاشی احزاب چپ در اروپا، امپراتوری‌ها و اهمیت کنونی مارکس.

رابرت کاکس به نظر می‌رسیدند؛ اگرچه در آن زمان، من از این مورد آگاهی نداشتم. اثر متأخرانین پالن در مورد جهان دور و فضای عمومی در ساسکس هم چنان برایم خیلی مهم بودند. با این حال، دانشگاه- هم در آمستردام؛ جایی که قبلاً کار می‌کردم و هم در ساسکس، نکات ضعف هم داشت. رهبری دانشگاه در برهه‌ای بنابر برنامه‌های دیگری که داشتند، از حمایت دست می‌کشیدند. عده‌ای از تحقیقات با برنامه‌های رهبری دانشگاه هم‌خوانی داشتند و عده‌ای نداشتند. ضدیت با روشنفکری در سطح رهبری، بزرگ‌ترین مشکل دانشگاه‌های مدرن است.

اثرپذیری

👍 علاقه‌مندی:

بین‌المللی‌سازی سرمایه و مارکسیسم

ساختاری

👤 فرد:

هابرماس، نیکوس پاولانتیز، گابریل

کالکو، استفن گیل و رابرت کاکس.

📖 کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کیمبرلی هات چنگس^۱
برگردان: احسان احمدی



در مسیر خود در دانشگاه از نظریه پردازان، کتاب‌ها و رخداد‌های تاریخی الهام گرفته‌ام و نیز این روند را ادامه می‌دهم. با این وجود، دویا سه نکته خاص برای الهام گرفتن وجود دارد که می‌توانم آن‌ها را ترسیم کنم. برخی از موارد بیش‌تر فلسفی یا نظری و برخی دیگر تقریباً تصادفی هستند، که به چگونگی پیش‌رفت اندیشه من کمک کرده‌اند.

نهایتاً من به جایی که امروز هستم، رسیده‌ام. زیرا دکتورای خود را در زمینه فلسفه‌های کانت و هگل آغاز کردم. این موضوع پارامترهای خاصی را برای شیوه فکر من تنظیم کرده است؛ تفکر در مورد اخلاق و نقد، و این از همان زمان بر طرز فکر من و در نهایت کار من تأثیر گذاشته است. عامل دیگر، دانشجوی جوانی بود که در پلی‌تخنیک و لورهمپتون کار می‌کردم و در آن‌جا با استیو گیل آشنا شدم. او به من پیشنهاد داد که در کنفرانس انجمن مطالعات بین‌المللی بریتانیا شرکت کنم تا مقاله‌ای درباره جنگ در رابطه با کانت و هگل ارائه دهم. او می‌دانست

۱. Kimberly Hutchings، کارشناس سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کوین مری لندن.

که این زمینه مورد علاقه من است و در آخر من پذیرفتم. اولین پنبلی که شرکت کردم مشکلی نبود؛ گرچه فقط دو نفر شرکت کردند. پنبل دوم بسیار جالب تربود و در میان دیگران راب واکر حضور داشت. او درباره آوردن بینش و ایده های فوکو درباره نقد، تفکر در مورد سیاست بین المللی صحبت کرد. این باعث شد که من بفهمم طرز تفکر کاملاً فلسفی من در رابطه با نقد کانتی و مشکلات آن قبلاً در حوزه روابط بین الملل به عنوان یک زمینه مطالعاتی در حال بررسی بوده است. روابط بین الملل به عنوان نوعی مطالعه موردی فلسفه سیاسی کاربردی به طور عام است، که باعث علاقه اولیه من شد. از برخی جهات، می توانید بگویید که پرسش هایی که از منظر فلسفه سیاسی می پرسیدم، در روابط بین الملل به تدریج رسیدگی می شد.

این، من را به پرسش ها درباره قضاوت و تغییر بحث واداشت. در این جا باید تلاش شود که به گونه واقعی با یک چارچوب مرجع بین المللی یا جهانی ارتباط برقرار شود، نه این که صرفاً نوعی ملی گرایی روش شناختی، که گمان می کنم تا آن زمان وجود داشته باشد، کاملاً مسلم باشد. از این نظر روابط بین الملل فکر من را تحت فشار قرار می دهد. جالب است که بدانید چگونه اغلب متونی که زود می خوانید، شما را به عنوان یک دانشمند تغییر می دهند. برای من این متن هایی بودند که من در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ می خواندم. زمانی که روابط

بین‌الملل واقعاً از زمین خارج می‌شد، برای من شکل دهنده بود. موضوع جالب برای من در نخست، اندیشهٔ سیاسی کانت و فلسفهٔ حقوق هگل بوده است. افزون بر این، طیف وسیعی از نظریه‌پردازان در نوشتن انتقادی وجود داشته است که بر من کمک کرده‌اند. به‌گونهٔ گذشته‌نگر کارِ هانا آرنت و منشأ توتالیتاریسم آن. افزون بر این، فوکوبرای کارهای من نیز ضروری بوده است؛ به‌ویژه، نظم و انضباط و مجازات و تاریخ جنسیت، از نظر این که من در تفکر غربی در قرن بیستم به «سرنوشت انتقاد» نگاه می‌کنم، این آثار برایم واقعاً حیاتی بوده است. کارهای اندرو لینکلتر؛ به‌ویژه کتاب او «انسان و شهروند» و پس از آن کتاب «جامعهٔ پسااستعماری» او از اواخر دههٔ ۱۹۹۰، واقعاً مهم است. آن‌ها به عنوان نوعی گفتمان مهم هستند که در واقع من در برابر آن‌ها واکنش نشان می‌دهم. زیرا، من دیدم که آن‌ها این خط فکری هابرماسیان را حمل می‌کنند که من با آن‌ها موافق نیستم. بدیهی است که کار دانشمندان فمینیست؛ از جمله سینتیا انلوی و کریستین سیلواستر، که کتاب‌های آن‌ها برای من بسیار مهم بود، نیز تأثیرگذار بودند. باز هم، آن‌ها به من امکان دادند که دامنهٔ فکر خود را گسترش دهم و ببینم که مضامین گسترده‌تری از فلسفهٔ فمینیستی در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

فلسفه کانت و هگل

فرد: 

کریستین سیلوستر و سنتیانلوی

کتاب: 

انسان و شهروند و جامعه پسا استعماری

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کین یاکینگ^۱

برگردان: نوید شریفی



من تحصیلاتم را در حوزه علوم سیاسی در ایالات متحده به پایان رسانیدم. وقتی به ایالات متحده رفتم، اساساً هیچ چیزی در مورد روابط بین الملل نمی دانستم. زمانی که در چین بودم، رشته من انگلیسی بود، و من توسط سازمان ملل آموزش یافته بودم، تا مترجم باشم؛ یک شغل خیلی متفاوت. بعد به ایالات متحده رفتم، متوجه شدم که ترجمه کردن را به عنوان یک شوق دوست دارم، ولی نمی خواستم ترجمانی شغل من باشد؛ زیرا ترجمه برای مهارت های عملی چالش است، مگر ذهن و تفکر را به چالش نمی کشد. بنابراین، زمانی که ایالات متحده رفتم، تصمیم گرفتم تا موضوعی که از نگاه نظری چالش زا باشد، بخوانم. من تحصیل خود را در رشته روابط بین الملل آغاز کردم و بلافاصله پیرو والتز شدم.

رساله دکترای من (ونخستین کتابم) یک مطالعه کمی با استفاده از مدل رگرسیونی (برگشتی) همراه با نظریه پایداری هرثمونیک است و تمام پایان نامه تا حد زیادی بر رئالیسم

۱. Qin Yaqing، کارشناس رویکرد چینی به حاکمیت جهانی، استاد دانشگاه امور خارجه چین.

ساختاری، قدرت نسبی کشورهای مختلف و چگونگی کارکرد آن در ثبات هژمونیک متکی می‌باشد. این رساله من بسیار پوزیتیویستی، بسیار کمی و بسیار والتزی است. ولی پیش از این که ایالات متحده را ترک کنم، در سال ۱۹۹۳ میلادی، آغاز به خواندن آثار بیش‌تری در حوزه‌های مختلفی مانند روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی و هم‌چنان فلسفه کردم. زمانی که به چین برگشتم، در چند سال نخست، کاری که کردم عمدتاً معرفی نظریه غربی روابط بین‌المللی به چین بود. این جابود که ترجمانی دوباره به یاریم برگشت: من تقریباً به تمام نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل غربی مقدمه‌های چینی نوشتم و آن‌ها را به زبان چینیایی ترجمه کردم.

در این دوره، من به اشتراک در همگرایی منطقه‌ای شرق آسیا شروع کردم؛ نه به عنوان دانشمند، بلکه به عنوان یک متخصص. بدین لحاظ در تمامی مذاکرات و گفت‌وگوهای انجمن ملت‌های جنوب شرق آسیا و انجمن ملت‌های جنوب شرق آسیا + ۳ و غیره شرکت کردم. در سال ۲۰۰۴ به یک شخصیت کلیدی در شبکه اتاق فکر شرق آسیا تبدیل شدم. در تمام این فرایند، زمانی که فهمیدم پرسش‌هایی که در پارادایم‌های عمده روابط بین‌الملل غربی پرسیده می‌شوند، خیلی محدوداند، درک کردم که چیزی مهمی را دریافته‌ام؛ این پرسش‌هایی نیستند که به نظر من در اجرای همگرایی منطقه‌ای آسیای شرقی اهمیتی

داشته باشند. بدین لحاظ، اولین مقاله من که نقطه عطف تفکر من را نیز نشان می‌داد، در مورد همگرایی منطقه‌ای آسیای شرقی بود. مقاله من به زبان انگلیسی نگاشته شده و در کتابی که توسط رابرت راس و ژو فینگ تألیف شد، گنج‌انیده شد که در آن من در رابطه به همگرایی منطقه‌ای فرایند محور صحبت کرده‌ام.

من پرسیدم: چرا آسیای شرقی صلح و توسعه اقتصادی ۳۰ ساله را تجربه کرده است؟ روابط بین‌المللی غربی برای تبیین این مسئله دچار مشکل می‌شود. من استدلال کردم که این فرایندهای منطقه‌ای است که پویایی را برای اجتماعی شدن قدرت و گسترش هنجارها ایجاد می‌کند. و وانگ ژینگ‌ی این مقاله را در کتاب خودش به مثابه بخشی از تفکر دانشمندان چینی در مورد اقتصاد سیاسی بین‌المللی چاپ کرد. به نظر من، ما باید تأکید کنیم که نخست، این پویایی فرایند محور است؛ دوم، این پویایی توسط کشورهای کوچک رهبری می‌شود و کشورهای کوچک هنجارها و نهادها را تعیین می‌کنند؛ و سوم، این پویایی غیررسمی است: در مورد آن پیمان نه، بلکه صرف اعلامیه‌ها وجود دارند. این فرایند در نظر نظریه پردازان غربی نمی‌آید و یا هم آن را اشتباه می‌پندارند. نظریه پردازان غربی مدل‌های حکومت داری قوی مبتنی بر قانون و قانون محور را به کار می‌برند. به عقیده آن‌ها نهادگرایی منطقه‌ای آسیای

شرقی همگرایی و یک پارچگی نیست. مثلاً در بحثی که با جوزف کوهن داشتم، گفتم: «پروفسور کوهن، به نظر من آن چه در آسیای شرقی می بینیم نهادگرایی نرم و غیررسمی است». این در مقایسه با فرایند همگرایی نهادمند در اروپا، طوری که کوهن و دیگران تصور دارند، بسیار تفاوت دارد؟ مگر این پویایی همگرایا یک پارچه است. پس از همین جا، در این فکر افتادم که چرا ملت های آسیای شرقی راه متفاوتی را در پیش گرفته اند. دولت های شامل در آسه آن (ASEAN) می خواستند یک سند الزام آور را تنظیم کنند که آن را آیین نامه دریای جنوبی چین مسمی کردند. مگر بعد از بحث های متعدد، چیزی به آن افزودند: «اعلامیه در پیوند به آیین بحر جنوب چین»، تا از قوت الزامیت آن کاسته و انعطاف پذیری آن را افزایش داده باشند. بسیاری از دانشمندان غربی فکر می کنند که این نوع فرایند منطقه ای در واقع همگرایی منطقه ای نیست.

اما بعد، من پرسش اصلی را در میان گذاشتم: اگر شما می گوید که این همگرایی منطقه ای نیست، پس با در نظر داشت این که آسیای شرقی متنوع و متفاوت است - حتی متنوع تر از اروپا؛ به خصوص اگر در مورد نظام سیاسی آن فکر کنیم، چطور می توانید تبیین کنید که چرا بعد از سال ۱۹۶۷ که انجمن ملت های جنوب شرق آسیا به کار آغاز کرد، هیچ جنگی بین کشورهای عضو آن به وقوع نپیوسته است؟ بعد انجمن ملت های

جنوب شرق آسیا +۳ به میان آمد: علی رغم اختلافات فراوان، کشورهای عضوبه این چارچوب پای بند ماندند؛ از جنگ با هم دیگر اجتناب کردند و حتی در جریان دوره پرتنش بین چین و جاپان، روابط اقتصادی به حالت خوب آن ادامه یافت. پس به نظر من این تفاوت بارزی است.

پس از آن، مسیر من اولاً تحت تأثیر خوانش فلسفه چینیایی و نظریه‌های چینی در مورد اجتماع و بعد فلسفه غرب قرار گرفت. روش چینیایی بر روابط غیررسمی، فرایندها، اجماع غیرالزامی تأکید می‌کند: اجماع غیرالزامی بخش و شکلی از مفهوم گرایش چینی تحت نام شی (Shi) به معنی پتانسیل می‌باشد. به گونه نمونه، تمام این رهبران جلسات و نشست‌هایی دارن؛ با آن که به اسناد الزام آور دست نمی‌یابند، مگر نوعی از اجماع را نشان می‌دهند. بعد آن‌ها همین شی (Shi) را ایجاد می‌کنند. آن‌ها باور دارند که داخل همین پتانسیل شی (Shi)، دست‌یابی به اهداف شان ساده‌تر است. من در تفکر خود از نظریه‌های غربی نیز بسیار استفاده می‌کنم، ولی ملاحظات چینی و آسیایی را به آن می‌گنجانم. تلاش می‌کنم تا انگیزه‌های اساسی را در عقب روش چینی دریابم. مفاهیم و نظریه‌های آسیایی را در آن ادغام کنم و آنان را در روشنی مسائل و نظریه‌های معروف روابط بین‌الملل بازتفسیر نمایم. بازتفسیر آن بر اساس درک چینی، روش تفکر چینی و جهان‌بینی چینی استوار است.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

نظریه پایداری هژمونی، همگرایی
منطقه‌ای آسیای شرقی

فرد: 

کنت والتز

کتاب: 

ندارد



چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

کیوین دن^۱

برگردان: رومان عباسی

اندیشه‌های من در مورد سیاست جهانی بر مبنای تأثیرات گوناگون شکل گرفته است. زمانی که من دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه دالهوسی (Dalhousie) بودم، حضور تیموتی شاو در مورد آن چه من در باره سیاست افریقا فکرمی‌کردم، تأثیرگذار بود. تم به دانش جویان فارغ شده‌اش نهایتاً خدمت‌گذار و سخاوتمند است، و اگر شما یک بار عضو دسته او شوید، هیچ‌گاهی آن را ترک کرده نمی‌توانید. ولی جالب این‌که این جان پارپارت با آن‌که من هیچ صنفی با او نگرفته بودم؛ تأثیرات گسترده‌تری روی تفکر من گذاشت. من و او صحبتی را در کنار قفسه‌های کتاب‌خانه آغاز کردیم و او در مورد پسامدرنیسم و نظریه فیمینیسم با من صحبت داشت. این یکی از همان لحظه‌های «مسیر دمشق» بود که باعث شد، تا راه من به نظریه‌های پسامدرنیسم و فیمینیسم کشیده شود.

در جریان سال‌هایی که من دانشجوی مقطع دکتورا بودم، خوش‌چانس بودم که توانستم صنف‌های متعددی با پروفیسورهایی از یکسری دانشگاه‌ها داشته باشم. در جریان یک

۱. Kevin Dunn، کارشناس هویت در روابط بین الملل، استاد دانشگاه وسترن سیدنی.

سمستر، رابرت آرت بیش تر مرا درس اساسات نظریه‌های روابط بین‌الملل داد، اهمیت خلاصه‌نویسی و تحلیل و تجزیه ظریف را از او آموختم؛ البته بیش تر از هر کس دیگری. من هم چنان هر هفته ساعت‌ها رانندگی می‌کردم تا به صنف‌های جیمز در درریان برسم، کسی که تأثیراتش در عمق افکار من جاری است. ولی اتفاقاً تنها چیز مهمی را که جیمز انجام داد، یک نسخه از کتاب «رویارویی امپراطوری» از ریکسان دوتی برایم داد. آن کتاب بدون شک یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی بود که در فراغت از دانشگاه خوانده بودم و هم چنان بالای افکار من در ساحت وسیعی از موضوعات، از نمایندگان قدرت تا شیوه‌های دولت‌سازی، تأثیر می‌گذارد.

من اولین کنفرانس انجمن مطالعات بین‌الملل را که به حیث دانشجوی فارغ‌شده رفته بودم و سخنرانی دوتی را می‌دیدم، به یاد دارم. کیندی و بیبر در عین پَنل بود، او نیز به یکی از افراد تأثیرگذار در اندیشه‌های من در مورد روابط بین‌الملل تبدیل شد (هم به حیث رشته و هم به حیث نظم سنتی). من به یاد می‌آورم که کیندی من را به یک مهمانی که به مناسبت تیوری فیمینیسیم و بخش درسی جنسیتی بود، می‌کشاند که در برگیرنده بخش توسعه جهانی بود و به یک سیستم پشتیبانی فکری بسیار جذاب تبدیل شده بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

گابریل هخت^۱

برگردان: فرخنده فرخزاد



در واقع، پرسش اصلی این است که چگونه من آموختم سیاست بخوانم. من در دهه ۱۹۸۰ کارشناسی فیزیک خود را از دانشگاه انستیتوت فن آوری ماساچوست (MIT) گرفتم. دو مسأله بزرگ سیاسی که در آن زمان، در آن دانشگاه وجود داشت، دفاع استراتژیک رونالد ریگان و مسأله آپارتاید در افریقای جنوبی بود.

به گونه خاص، اقدامی برای منافع شرکت های امریکایی در افریقای جنوبی، همان شرکت هایی که بودجه تحقیق انستیتوت فن آوری ماساچوست را تأمین می کردند و دانش جویان انستیتوت فن آوری ماساچوست وقتی فارغ التحصیل شدند، برای آنها کار می کردند. من به هر دو علاقه مند شدم و بعد فهمیدم نسبت به این که فیزیک بخوانم علاقه بیش تری به سیاست فن آوری دارم. بنابراین، من برخی از دوره ها را در زمینه مطالعات علوم و فن آوری گذراندم و تصمیم گرفتم در مقطع تحصیلات تکمیلی در تاریخ و جامعه شناسی علم و فن آوری شرکت کنم.

من هم چنین همیشه شیفته سلاح های هسته ای بودم. من

۱. Gabrielle Hecht، کارشناس هسته ای و فن آوری پسااستعمار، استاد دانشگاه استنفورد.

در دوران نوجوانی بسیاری از داستان‌های علمی آخرالزمانی را خوانده بودم، همهٔ این موارد در دورهٔ تحصیلات تکمیلی برای من جمع شد. من در آغاز امیدوار بودم که تاریخ چه سلاح‌های هسته‌ای شوروی را مطالعه کنم، مگر سریع فهمیدم که این امر غیرممکن است. پس از آن که فهمیدم هیچ‌کس دربارهٔ آن روش‌های مورد علاقهٔ من تحقیق نکرده است، مطالعهٔ انرژی هسته‌ای فرانسه به پایان رسید. من در دههٔ ۱۹۷۰، زمانی که برنامهٔ انرژی هسته‌ای در حال گسترش سریع بود، در فرانسه زندگی کرده بودم، بنابراین مناسب بود تا به آن می‌پرداختم. بعد از اتمام آن پروژه، علاقه‌مند شدم که از منظر استعماری و پسااستعماری، به دانش‌واژه عصر هسته‌ای فکر کنم.

تحقیق در حوزه‌های نادر و بکر یک وسیلهٔ خوب برای افزایش آگاهی و دانش بشری است. مردم جهان به دنبال مطالعهٔ چیزهای هستند که در آن زمینه کم‌تر پرداخته شده است. موضوع نوکار و نوشته را اعتبار می‌بخشد. هرچند این کار برای یک نویسنده و محقق مشکلاتی هم دارد. برای نمونه، پرداختن در مورد سلاح‌های هسته‌ای در آن زمان که من علاقه داشتم به آن پردازم، کاری مشکل بود؛ چون در این زمینه اطلاعات اندک در اختیار دانشمندان قرار داشت. من می‌بایست تلاش زیاد می‌کردم تا به نتیجه برسم.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

لوید لیدیسدورف^۱
برگردان: حبیب هاشمی



به عنوان یک دانشجوی کارشناسی «بیوشیمی»، به رابطه میان علم، فن آوری و جامعه علاقه مند شدم که هم زمان با دوران جنبش دانشجویی در اواخر دهه ۱۹۶۰ بود. به مطالعه هارموس جورگون در چارچوب «دانشگاه حیاتی» آغاز کردیم و من تصمیم گرفتم تا به درجه دوم فلسفه ادامه دهم. پس از بحث و گفت وگوها میان لومان و هابرماس در ۱۹۷۱، من فواید رویکرد سیستم های تجربه گرایانه لومان را شناختم و دکترای خود را در جامعه شناسی سازمان و کار دنبال کردم. در عین زمان، ما این فرصت را پیدا کردیم که پس از یک مسابقه برای اعطای کمک بزرگ دولت، یک بخش بین- دانشکده هایی برای پویایی علم و فن آوری در دانشگاه آمستردام تشکیل دهیم. در زمینه این بخش، من به روش شناسی علاقه مند شدم. چگونه می توان بین مطالعات موردی مقایسه کرد و استنباط کرد؟

در حقیقت، کتاب من در سال ۱۹۹۵ با عنوان «چالش علم سنجی» مدل سه گانه هلیکس را روی جلد خود داشت که چگونه شناخت ها، متون و نویسندگان پویایی های مختلفی را

۱. Loet Leydesdorff، کارشناس مارپیچ سه گانه، استاد دانشگاه آمستردام.

نشان می‌دهند که بریک دیگر تأثیر می‌گذارند؟

برای نمونه، زمانی که نویسنده مقاله‌ای را در یک مجله علمی منتشر می‌کند، این ممکن است بر اعتبار وی به عنوان نویسنده بیفزاید، مگر دانش ادعا شده در متن، وارد فرایند اعتبارسنجی می‌شود که بتواند بسیار جهانی‌تر و ناشناس باشد. این فرآیندها از آن جا که مبتنی بر ارتباطات هستند، واسطه می‌شوند. بنابراین، می‌توان به زمینه کشف نویسندگان و زمینه توجیه از مطالب دانش زمینه‌ای برای میانجی‌گری در متن افزود.

برای نمونه، وضعیت یک ژورنال برای ارتباط محتوایی دانش در مقاله مهم است. زمینه‌ها به عنوان محیط انتخاب بر روی یک دیگر عمل می‌کنند. در اقتصاد تکاملی، یکی برای تشخیص محیط انتخاب از بازار و غیربازار استفاده می‌شود، مگر نه در میان محیط‌های انتخاب بیش‌تر که به طور متفاوتی کد گذاری می‌شوند. در این مرحله، نظریه لومان دیدگاه جدیدی ارائه می‌دهد: سیستم پیچیده ارتباطات تمایل به تمایز از نظر تصمیم‌نمادین کدهای ارتباطی دارد، زیرا این تمایز بین کدهای ارتباطی، به سیستم اجازه می‌دهد تا پیچیدگی بیش‌تری را پردازش کند و در این زمینه نوآورانه‌تر باشد. با این وجود، محیط‌های مختلف انتخاب برای ارتباطات ارائه نشده‌اند، مگر در مدت طولانی از نظر تاریخی ساخته شده‌اند. برای نمونه، قالب مدرن «استاندارد» استناد، در اواخر قرن نوزدهم ساخته

شد، مگر تا دهه ۱۹۵۰ طول کشید تا ایده شاخص استناد تدوین شود. توسط اوژن گارفیلد استفاده از استنادها در کتاب سنجی ارزیابی حتی جدیدتر است.

در اقتصاد تکاملی، یکی بیش تر از این، بین مسیرهای تکنولوژیکی و رژیم‌ها تمایز قایل می‌شود. مسیرها می‌توانند از «شکل دهی متقابل» بین دو محیط انتخاب، برای نمونه بازارها و فن‌آوری‌ها حاصل شوند. کشورها و شرکت‌هایی که مسیرهای خود را در یک چشم‌انداز دنبال می‌کنند، رژیم‌های جهانی هستند و نیاز به مشخصات سه (یا بیش تر) محیط انتخاب دارند. وقتی سردینامیک (یا بیش تر) باهم تعامل داشته باشند، می‌توان تقارن را شکسته و انتظار حلقه‌های بازخورد را داشت. هنگامی که پیکربندی بهینه باشد، چنین سیستمی می‌تواند شکوفایی خودکار را شروع کند.

با توجه به چنین ملاحظات، یعنی تلاقی برنامه نهادی نوین هنری اتزوکووتیزو دیدگاه من برای تکامل نو، مدل سه‌گانه هلیکس ما در سال ۱۹۹۴ ظهور کرد. چگونه نهادها و کارکردها باهم ارتباط دارند و یک دیگر را تغییر می‌دهند؟ یا به عبارت دیگر، گزینه‌های نوآوری تحت چه شرایطی روابط دانشگاه، صنعت و دولت را به تولید ثروت و تولید دانش سازمان یافته منجر نماید؟ این نقطه آغاز کارگاهی در مورد اقتصاد تکاملی و نظریه آشوب بود از این رو، دستورالعمل‌های جدیدی برای

مطالعات فن آوری در سال ۱۹۹۳ در آمستردام برگزار شد. هنری پس از آن پیشنهاد کرد که می‌توانیم در زمینه روابط دانشگاه و صنعت همکاری بیش‌تری داشته باشیم.

من پاسخ دادم که از نظر برنامه تحقیقاتی خود حداقل به سه زیرپویائی نیاز داشتم و سپس در مورد «یک مارپیچ سه‌گانه از روابط دانشگاه صنعت و دولت» توافق کردیم. سال‌ها بعد، ما دو خط تحقیق خود را دوباره از هم جدا کردیم و در سال ۲۰۰۲، با توسعه یک شاخص هم‌افزایی مدل سه‌گانه هلیکس را در مجموعه مطالعات سیستم‌های ملی نوآوری و آغاز کردم.

اث‌رپذیری

👍 علاقه‌مندی:

تجربه‌گرایی

فرد: 

لومان و هابرماس

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مارتین شاو^۱
برگردان: الهام محمدی



من در دهه ۱۹۶۰ میلادی جامعه‌شناسی را خواندم و در آغاز رویکرد انتقادی مارکسیستی را در پیش گرفتم. در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، من به مضامین جنگ علاقه مند شدم، که برای من هم چنان یک موضوع اصلی بود و به نظر من، رویکردهای مارکسیستی برای توضیح جنگ اساساً ناخوشایند بودند. من به موضع تاریخی جامعه‌شناسی بیش‌تر روی آوردم، که هم چنان رویکرد اصلی من است. در دهه ۱۹۹۰ میلادی به روابط بین‌الملل علاقه مند شدم و متوجه شدم که رویکردهای تغییر جهانی در جامعه‌شناسی، به جنبه‌های سیاسی و نظامی توجه کافی نشان نمی‌دهند. بنابراین، یک چوکی روابط بین‌الملل را در ساسکس گرفتم؛ جایی که هم اکنون هستم. در این سال‌ها من علاقه خود را روی جنگ مناطق در حال ظهور و مطالعات نسل‌کشی گسترش دادم. فکرمی‌کنم روابط بین‌الملل می‌تواند کمک‌های زیادی به این حوزه بکند، مگر ظرفیت بالقوه آن تا به حال تحقق نیافته است.

۱. Martin Shaw، نظریه‌پرداز دیالکتیک جنگ و دولت‌های جهانی، استاد دانشگاه مطالعات بین‌المللی اسپانیا.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات جنگ و نسل‌کشی

فرد: 

ندارد

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مارک دافیلد^۱

برگردان: مریم سیر



این پرسش به همان اندازه که مربوط به تاریخ زندگی است، مربوط به لحظات کشف فکری نیز می باشد. اگر مجبور باشم فقط به یک رویداد اشاره کنم، این است کار من به عنوان نماینده آکسفام در سودان در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بود. در میانه دهه ۱۹۷۰، کارهای علمی دکتورای خود را در شمال سودان به پایان رسانیدم. من به رشد سرمایه داری ارضی نگاه می کردم. به گونه مشترک با بیش تر همتایان دانشگاهی و همکاران سودانی آن زمان، من رویکردی نئومارکسیستی را اتخاذ کردم، که مربوط به طرح ریزی اساسی مادی زندگی دهقانی و ماهیت کشمکش طبقاتی ارضی بود.

با این حال، وقتی یک دهه بعد به عنوان نماینده سازمان آکسفام به سودان بازگشتم، فضای ایدئولوژیک به شکل افراطی تغییر کرده بود. دانشگاهیان منتقد سودانی، یا از نظر سیاسی در حاشیه بودند و یا کشور را ترک کرده بودند. در عین حال، سرازیر شدن کمک در میانه دهه ۱۹۸۰ جهان بینی جمعی را کاملاً

۱. Mark Duffield، کارشناس امنیت انسانی و مداخلات لیبرالی، استاد دانشگاه بریستول.

تغییر داده بود. ما به جای مبارزه طبقاتی، اکنون نگران دهقانان هستیم؛ دیگر نه به عنوان یک دهقان، بلکه به عنوان عضوی از یک قشر عمومی فقیر روستایی. ما دیگر به روابط گسترده‌تر نابرابری و استثمار که سودان را مشخص می‌کنند و هنوز هم تعریف می‌کنند، علاقه‌مند نبودیم. فقط به عنوان عوامل فردی به رفتار و نگرش فقرا توجه داشتیم.

ما تلاش می‌کردیم فقرا را به نحوی متکی به خودشان بسازیم، در حالی که شرایط ساختاری فقر و آسیب‌پذیری آن‌ها دست‌نخورده باقی مانده بود. این کار غیرممکن است و بیست و پنج سال بعد آکسفام هنوز هم آن جاست و سعی دارد همان روش قدیمی را انجام دهد.

این یک دوره شکل‌گیری بود، زیرا چیزهای زیادی در مورد چگونگی کارکرد صنعت کمک و تغییرات گسترده در روابط بین‌الملل که به دوران پس از جنگ سرد وارد شد، به من آموخت. علی‌رغم بشردوستی و حرفه‌ای بودن نیروهای امدادی در سودان در دهه ۱۹۸۰ - که من بسیاری از آن‌ها را دوست خود می‌دانم، همیشه احساس می‌کردم که ما بخشی از چیزی بزرگ‌تر هستیم؛ چیزی که فقط در لبه‌های آن قابل مشاهده است. افزون بر این، این چیز - که شامل تغییر ماهیت روابط شمال و جنوب است - در کارهای روزمره نجات جان و بهتر کردن دیگران یافت نمی‌شود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مایکل شاپیرو^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



من باید مقدمه پاسخ خود را با توجه به این که رشته من روابط بین الملل نیست، شروع کنم. این که روابط بین الملل چگونه دنیای خود را می سازد، برای من مسأله است و بخشی از وابستگی های فکری یا انضباطی من نیست. چگونه من به نقد این رشته رسیدم که به طور ضمنی در کار من عمل می کند؟ من فکر می کنم دو جنبه مهم دارد.

اول تر از همه، من در تاریخ فلسفه مطالب زیادی نوشتم و توجه ویژه ای به فلسفه انتقادی داشته ام. این به من اجازه داد که پرسش هایی را که در روابط بین الملل (پیدایش برهان) با شرایط مرتبط یا زمینه مطرح شده است، ارتباط دهم.

دوم، من همیشه سعی کرده ام از رویکردهای روش شناختی که من را از آن چه که آشنا است فاصله بگیرند، توجه کنم.

سوم، من با طیف گسترده ای از ژانرها - ادبیات، فیلم، معماری، شعر، موسیقی، نقاشی منظره و غیره آشنا شدم. این ژانرهای مختلف دنیای تفکر جایگزین را بیان می کنند و به من

۱. Michael Shapiro، کارشناس قدرت و فلسفه ی سیاست در روابط بین الملل، استاد دانشگاه هاوایی.

اجازه می‌دهند که همه چیز را از منظر جای‌گزین ببینم. برای نمونه، یکی از بهترین راه‌های توجه به پیامدهای انقلاب کوبا در دنیای معاصر، مطالعه داستان‌های کوبایی و داستان‌های جنایی نویسنده کوبایی، لیوناردو پادورا فوئنتس است، و یکی از بهترین راه‌ها برای درک مرگ استعمار اروپا، تماشای فیلم گیلو پونتکوروو محصول ۱۹۶۶ به سفارش دول الجزایر، نبرد الجزایر است.

اثری‌پذیری

علاقه‌مندی:

داستان‌های جنایی و داستان‌های کوبایی 

فرد:

لیوناردو پادورا فوئنتس 

کتاب:

ندارد 

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مایکل ویلیام^۱

برگردان: منصور احمدی



مسیر من کمی متفاوت است، زیرا از زمان جنگ سرد دوم از درون روابط بین الملل نشأت گرفته است. من در اوایل دهه ۱۹۸۰ دانشجوی کارشناسی بودم و به عنوان فعال سیاسی به امکانات جنگ هسته‌ای علاقه‌مند بودم. پرسش‌های موشک‌های یورو در آن زمان بسیار مورد توجه بود. این باعث شد که من بلافاصله با انواع ادعاهایی که در مورد ضرورت سیاست‌ها و انواع منطقی که آن‌ها در آن کار می‌کردند، درگیر شوم. اگر از بحث‌ها و گفت‌وگوهای استراتژی هسته‌ای کاملاً مهر و موم شده و تقریباً دایره‌ای ناراضی هستید، از شما خواسته می‌شود که چطور امنیت را در قالب چنین درک‌هایی نسبتاً ایستا و تقریباً متحرک درک کرده‌اید. بنابراین، طبیعتاً من تجربه نوعی نگرانی از نظریه انتقادی شد.

من به عنوان یک دانشجوی کارشناسی با راب واکر کار کردم و تحصیلات من پس از تحصیلات همه تحت تأثیر رابرت کاکس بود، این شامل حرکت دوگانه بود. از یک سوبه عقب

۱. Michael Williams، کارشناس شرکت‌های خصوصی امنیتی، مجامع امنیتی جهانی و افریقا.

برگردیم: بسیاری‌تر به تاریخ و دشمنی‌های سیاسی، سعی در بررسی ساختارها و انواع شجره‌نامه‌های ناشی از آن‌ها. و از طرف دیگر به جلو، از نظر تلاش برای بررسی این‌که چه نوع تجزیه و تحلیل و عمل‌کرد دیگری در واقع ممکن است امکان‌پذیر باشد. این تقریباً داستان گسترش محتوای مطالعات امنیتی از درک محدود "مطالعات استراتژیک" است که در اواسط ۱۹۸۰ به حوزه وسیع‌تری از نگرانی‌ها داشت.

برای این‌که این وسعت سیاسی امکان‌پذیر باشد، شما باید اقدام ساختارشکنانه انجام می‌دادید. مگر به منظور جالب و جذاب نگه داشتن آن، به عنوان یک دانشجوی کارشناسی تأثیرگذارترین کتابی که خواندم، کتاب «بحران بیست ساله» از ای.اچ. کاربود و چیزی که من دوست داشتم این بود که حاوی انواع مختلفی از اضطراب است. چرا بعداً کار را برت کاکس را دوست داشتم، به این دلیل بود که او پرسشی را مطرح کرد که به نظر می‌رسید یک سنت بود. هنگامی که بعداً برخی از کارهای رئالیستی کلاسیک را با توجه به کار و کاکس دوباره خواندم؛ دریافتم که بیش‌تر مشکلات و بحث‌های جالب در رئالیسم در واقع در دوره ۱۹۵۰-۱۹۹۰ است. در دوره بعد، رئالیسم دست‌خوش تحول، علم‌گرایی شد و اساساً بر روی نگرانی‌های بسیار محدود متمرکز شد که برخی از غنای اندیشه رئالیستی قبلی را کنار گذاشت. من در مورد رئالیسم همان تعصبی را داشتم که هنوز

هم بیش تر مردم دارند تا این که چهار سال بعد از دکتورا تصمیم گرفتیم به ماجراجویی در مورد بررسی این بخش های رئالیسم بپردازم.

زیربنای این مسأله، مسأله گسترده تری است: روشی که دانشمندان کلاسیک و آثار آن ها توسط متفکران بعدی برای تطبیق با استدلال هایی که سعی دارند در سنت خودشان ایجاد کنند، تخصیص و تحریف می شوند. هابز، روسو و مارکس توسط محققان جریان اصلی در طول جنگ سرد بسیار مختصر نمایانده شده اند. این واقعاً کاریکاتوری است که به شما ارائه شده است. تنها زمانی که ساختار سیاست جهان خود فشرده شد، نظریه پردازان روابط بین الملل شروع به تفسیر یا بازنگری آثار کلاسیک کردند. مارکس و مارکسیسم از آثار کلاسیک است که پس از جنگ سرد در روابط بین الملل احیا نشد (گرچه این امر در جامعه شناسی تاریخی کم تر صدق می کند). در واقع، فکر می کنم این یک غایب بزرگ در مناظره های نظریه روابط بین الملل معاصر است.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات جنگ هسته‌ای

فرد: 

رابرت کاکس، مارکس، کاکس

کتاب: 

بحران بیست ساله

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مری کینگ^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



من در خانواده‌ای به دنیا آمدم که عمیقاً درگیر مسائل اجتماعی بودند. پدر من هشتمین اسقف اعظم کلیسای متودیست نسل ششم از کارولینای شمالی و ویرجینیا بود. کلیسای متدیست هم در انگلیس و هم آمریکا سابقه نگرانی برای مسوولیت اجتماعی داشت؛ موضوعی که همیشه در خانه من به عنوان یک کودک و یک نوجوان مورد بحث و گفت‌وگو بود. زمانی که چهار دانشجوی امریکایی افریقایی تبار در ۱ فبروری ۱۹۶۰، با تحصن پیش روی میزنان چاشت وولورث جنبش تحصن دانشجویی جنوب را در گرینزبورو، کارولینای شمالی آغاز کردند، من هنوز در دانشگاه بودم. گرچه من سفیدپوست هستم، مگر به این فکر افتادم که چگونه با جوانان سیاه‌پوست که عمداً قوانین تفکیک نژادی را توسط تحصن در پیش روی میزهای نان چاشت در سراسر جنوب، نقض می‌کردند؛ بی‌پوندم. به زودی افراد سفیدپوست دیگری که خیلی شبیه من بودند، با آن‌ها می‌پیوستند و رفت‌وآمد تحصن دانش جویان واقعاً تبدیل به میان‌نژادی شده بود.

۱. Mary King، پروفیسور مطالعات صلح و منازعه در دانشگاه صلح ملل متحد.

جنبش تحصن همان چیزی است که اصل منطقه‌ای را برای جنبش بزرگ حقوق مدنی آمریکا که همراه با ده‌ها هزار شرکت‌کننده که همراه با نظم و انضباط شدید عدم خشونت‌آمیز تعریف می‌شود، فراهم کرد. بنابراین، آمدن از خانه‌ای که در آن مسائل اجتماعی به طور مرتب مورد بحث قرار می‌گرفت، تقریباً طبیعی بود که من در آن جنبش حقوق مدنی شرکت کنم و تا آخر عمر درگیر چنین مسائل شدم. امروز من روی تعدادی از پرسش‌های مربوط به منازعه، ایجاد صلح، جنیست، ساحه ترکیب جنیست و صلح‌سازی و مقاومت بدون خشونت و مدنی کار می‌کنم. در سنین بسیار کم، من به عنوان یک شهروند جهانی آن چه در سراسر جهان اتفاق می‌افتید (نه تنها در آمریکا)، شروع به فکر و تماشا کردم.

مارتین لوتر کینگ (کسی که من با او نسبتی ندارم) را می‌توان به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کنش‌گران تاریخ در زمینه تبلیغ دانش ظرفیت تغییرات اجتماعی سازنده و بدون توسل به خشونت دانست. او شاخص‌ترین نمونه برای آن چه ما به راحتی جنبش می‌نامیدیم، بود. با توجه به این، جنبش دو سازمان جنوبی دارد: در سال ۱۹۵۷ پس از موفقیت در تحریم اتوبوس‌های مونته‌گومری در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۶، همراه با دیگران، کنفرانس رهبری مسیحیان جنوب را ایجاد کرد. سازمان دیگر، سازمانی بود که من چهار سال برای آن کار کردم: کمیته هماهنگی عدم

خشونت دانشجویی که در ابتدا برای هماهنگی میان رهبران پیکارهای تحصن دانشجویی به وجود آمده بود. با گسترش تحصن در سراسر جنوب، ۷۰ هزار دانشجوی سیاه‌پوست، و به طور فزاینده دانش‌جویان سفیدپوست شرکت کردند که در پایان سال ۱۹۶۰، به تعداد ۳۶۰۰ زندانی می‌رسید.

کنفرانس رهبری مسیحیان جنوب و کمیته هماهنگی عدم خشونت دانشجویی باهم کار کردند، مگر تاکیدهای متفاوتی داشتند: یکی از تاکیدهای ما در کمیته هماهنگی عدم خشونت دانشجویی این بود که رهبری نمایندگی از کسانی که در گذشته صدای‌شان نادیده گرفته شده است، بیرون کشیده شود. ما بسیاری از زنان را با مهارت‌های رهبری قابل توجه شناسایی کردیم و به دنبال تقویت آن‌ها بودیم.

ما می‌خواستیم نهادهایی بسازیم که جوامع فقیر سیاه‌پوستان جنوب را برای آزادی و خارج شدن از «رعیتی» که در آن زندگی می‌کردند، تسهیل ببخشیم. بنابراین، ما اهمیت کم‌تری در تظاهرات بزرگ می‌دادیم، چون اغلب کنفرانس رهبری مسیحیان جنوب بر آن موارد تاکید داشت. در عوض، ما تاکید به ایجاد نهادهای جای‌گزین یا موازی؛ از جمله نام‌نویسی رأی‌دهندگان، احزاب سیاسی جای‌گزین، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های اعتباری کردیم.

اثرپذیری

علاقه‌مندی: 

مطالعات صلح‌سازی و حقوق مدنی

فرد: 

مارتین لوتر کینگ

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مری کلدور^۱

برگردان: خان محمد خوش فطرت



پیشینه من این است که من نیمه مجارستانی هستم و کاکایم یک دگراندیش (مخالف) در جریان دهه ۱۹۵۰، در مجارستان زندانی بود. هم‌زمان با آن، مادرم یک عضو فعال حزب کارگرو فعال صلح بود و به نوعی مجبور شدم که راهی برای آشتی این دو طرف خانواده پیدا کنم. بنابراین، من فکر می‌کنم که از همان دوران کودکی مخالف سلاح‌های هسته‌ای بودم و علاقه فعال نسبت به سنت صلح داشتم. در همان زمان، من احساس خیلی ناخوشایند نسبت به افرادی که درگیر فعالیت‌های صلح بودند و واقعاً نگران موضوعاتی مانند حقوق بشرو چالش‌های کمونیسم در اروپای شرقی نیستند، داشتم. بنابراین به نوعی من خواستم آن دو موضوع را کنار هم بیاورم. سپس، من خودم خیلی درگیر فعالیت‌های صلح شدم و زمانی که دانشگاه را تمام کردم، در انستیتوت تحقیقات بین‌المللی صلح سوئد استخدام شدم و آن‌جا کار من (به لیل این که کارشناسی در اقتصاد داشتم) ساخت احصائیة تجارت

۱. Mary Kaldor، کارشناس مهندسی جنگ، مجتمع نظامی - صنعتی و امنیت انسانی، استاد مکتب اقتصادی لندن.

اسلحه بود - و به اندازه کافی خنده‌آور - همان طور که به پیشینه کار خود نگاره می‌کنم، این یکی از مواردی است که به آن افتخار می‌کنم، زیرا امروزه هم چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این راه، من به صنایع دفاعی، تجارت اسلحه، فن‌آوری نظامی علاقه‌مند شدم که حدود ده سال به طول انجامید. در دهه ۱۹۸۰ میلادی جنبش صلح در اروپا موج زد که من بعداً در آن واقعا درگیر شدم. من در آن زمینه واقعا از دو تن الهام گرفتم: یکی تاریخ‌نویس ای. پی. توماس؛ کسی که در مورد «تاریخ از پایین» بسیار صحبت کرد، و دیگری مینت جان فابر، فعال صلح هلندی بود که در مورد جنبه‌های اروپای شرقی که من به آن علاقه داشتم، بسیار کار کرده بود.

نتیجه این‌که، برخی از ما مجمع شهروندان هلسینکی، ایده‌ای را برای کمک به جامعه مدنی در مکان‌های دشوار و همکاری در سراسر تقسیم اروپای شرقی شروع کردیم. من به شدت در یوگسلاوی و بوسنی مشغول به کار شدم، زیرا شاخه‌های مجمع شهروندان هلسینکی شروع شده بود و در حال حاضر منجر به کارهای من در جنگ‌های جدید گردیده است. بنابراین، در پایان مهم‌ترین عامل تشکیل‌دهنده برای ظرف که من به این جایگاه رسیدم، تجربه خانواده؛ برخی از افراد مهم مانند ادوارد توماس؛ و داشتن تجربه یک فعال صلح و حقوق بشر بود.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مریشیا زاولسکی^۱
برگردان: سونیا عزت یار



دانش من چندان که از پهنای نظریات ساختارهای جوامع تأثیر پذیرفته است، از رشته روابط بین الملل متأثر نبوده است. هم چنان با در نظر داشت این که تبعیض چگونه با وجود نیروهای قدرتمند ضد خود به گسترش خویش ادامه می دهد. این که نظریه چیست و چه کارهایی می تواند انجام دهد، تمرکز اساسی من بوده است. جالب این که، اولین شخصیتی که مرا برای فکر کردن به این موارد علاقه مند ساخت یکی از استادانم بود که بدبختانه اسم او را به یاد ندارم. در اواسط دهه ۸۰ در یکی از صنوف جامعه شناسی بودم، استادم هم به شدت یک مارکسیست بود و در عین حال به معنی واقعی یک استاد خیلی الهام بخش نیز بود. او حتی قادر بود بحث ساختار را جالب سازد، ولی زمانی که من در کتاب درسی به بخش فمینیسم رسیدم، فکر مذهبی ای به ذهنم راه یافت: او خدایا! پس این طور است؟

در ضمن، زمانی که دروس مقطع کارشناسی خویش را در

۱. Marysia Zalewski، کارشناس بی نظمی ناشی از مردانه سازی روابط بین الملل، استاد دانشگاه.

دانشگاه انجلیای شرقی به پیش می بردم، با وجودی که خیلی از صنوف دیگر ما دربارهٔ سلاح‌های هسته‌ای بود (استاد کرول کوان حتی کار میدانی نیز در این قسمت داشت) ولی من از یکی از دوستانم در رشتهٔ روابط بین‌الملل خیلی متأثر بودم که نام آن استیو سمیت بود. در بخش رشد فکری ام در عرصه‌ی «روابط بین‌الملل مبتنی بر فمینیسم» باید حتما اسم چیتیا انلوی (و به خصوص کتابش تحت عنوان «کیله‌ها، سواحل و پایگاه‌ها») و هم چنان کرول کوان، جیندی پیتمن، سپایک پترسن، وانی سیسن و هم چنان نویسندگانی که در عموم فمینیسم می‌نوشتند، چون ماری هاکسورت و ویندی براون را باید نام برد.

اثرپذیری

👍 علاقه‌مندی:

مارکسیسم، فمینیسم

فرد: 

استادان دانشگاه، سنلیتا انلوی، کرول

کوان، چیتیا انلوی، استیو سمیت،

جیندی پیتمن و سپایک پترسن،

کتاب: 

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مریم ایلمن^۱
برگردان: محبوب الله افخمی



من خوش بختانه بسیاری از معلمان و مربیان فوق العاده را به عنوان یک دانشجوی کارشناسی در دانشگاه عبری در اورشلیم اسرائیل و دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشگاه کلمبیا داشتم؛ مگر می گویم دانشمندی که بیشترین الهام را به من داد، رابرت جرویس بود. جرویس یکی از مهم ترین و جالب ترین دانشمندانی معاصر بود که در زمینه روابط بین الملل نوشت و وقتی خود را بیش از همه در این عرصه گذراند. بعضی ها واقعا انسان های بزرگ و اثر گذر هستند. شیوه پرداختن به مباحث، طرز برخورد و در نهایت رهنمود خوب که من در شان جرویس دیده ام.

هر چیزی که جرویس می نویسد (کاملاً همه چیز است) ارزش خواندن دارد. کار او از نظر غنا، وسعت تاریخی و توانایی به صفر رساندن اشتباهات کلیدی در قضاوت سیاست گذاران و نظریه پردازان فوق العاده است. کتاب وی «ادراکات و سوی برداشت در سیاست بین الملل» انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۷۶، یکی از ۵ کتاب برتر در رشته روابط بین الملل در سطح جهان است که در این زمینه منتشر شده است هر دانشجوی

۱. Miriam Elman، نظریه پرداز توسعه و روابط بین الملل استاد دانشگاه ساراکنس.

که وارد این حوزه می‌شود، باید این کتاب ارزشمند و علمی را بخواند. این کتاب اثرگذار است و به شیوه و اسلوب عالی آماده شده است. جرویس در نوشتن کتاب دانشگاهی هم موقف خود را به خوبی تثبیت کرده است. امکان دارد بسیاری‌ها این توانایی را در کار خود نداشته باشد. حتی بعضی از دانشمندان بزرگ را دیده‌ام چنین توفیقی در کارشان وجود نداشته است.

برنامه دکتورای دانشگاه کلمبیا، این ابزارها و مهارت‌های لازم را برای تفکر انتقادی درباره روابط بین‌الملل داشت. اولین انتشار من، نامه به سردبیر بود که در رابطه به امنیت بین‌الملل با همکاری همسرم کالین المن نوشته بودم. این نامه، از برخی نظراتی که من و کالین المن از ارائه سمیناری توسط پل شرودر در انستیتوت جنگ و صلح کلمبیا ارائه کردیم، نشأت گرفته بود. اگر روبرت جرویس، جک اسنایدر، هندریک اسپرویت و دیوید بالدوین ما را تشویق نمی‌کردند که نظرات خود را بنویسیم و به ژورنال ارائه بدهیم، هیچ‌گاه نتیجه‌ای که شاهد هستیم، حاصل شدنی نبود.

دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا مکان ویژه‌ای برای پرورش فکری و در عین حال، پرتقاضا و تحریک‌کننده بود و هم‌چنان خودآگاهانه از دست گرفتن افراد فرار می‌کردند. از زمان رفتن من ۱۳ سال می‌گذرد و از آن زمان سعی کردم بخشی از آن فضا را برای دانش‌جویان تحصیلات تکمیلی خود بازسازی کنم.

از نظر وقایع الهام بخش، باید بگویم که حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ برای من درخور توجه بود. من در آن زمان در اسرائیل زندگی می کردم و به هم راه ده ها هزار اسرائیلی دیگر به جنگ در مرکز شهر تل آویو اعتراض کردم. این یک تجربه بسیار مهیج بود و باعث شد که من هم به اهمیت حاکمیت دموکراتیک (رأی دهندگان می توانند به جنگ های که لگام گسیخته فردی پایان دهند یا حداقل سیاست گذاران منتخب دموکراتیک را مجبور به تغییر مسیر کنند) و هم به محدودیت های حاکمیت دموکراتیک برای تصمیم گیری، در مورد جنگ و صلح (دموکراتیک) پی ببرم.

رهبران منتخب، به طور معمول می توانند با دور زدن کنترل و توازن، جنگ را آغاز کنند و هم چنین رهبران همیشه جنگ طلب تر از شهروندان نیستند. زندگی در اسرائیل این مسائل را بسیار راحت کرد و جای تعجب نیست که یکی از اولین انتشارات من در مورد جنگ لبنان بود و من همیشه به بحث صلح دموکراتیک علاقه مند بوده ام. این روزها بیش تر از گذشته، در مورد غرب آسیا کار می کنم. من پروژه های پژوهشی در مورد دموکراتیزه کردن در غرب آسیا و درگیری های اسرائیل و فلسطین دارم. بنابراین واقعاً احساس می کنم، دارم به ریشه هایم بر می گردم.

اثرپذیری

■ علاقه‌مندی:

مطالعات صلح دموکراتیک

■ فرد:

رابرت جرویس

■ کتاب:

ادراک و سوء برداشت در سیاست بین‌الملل

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

مایکل دوایل^۱

برگردان: محبوب الله افخمی



این در واقع پرسش مهم برای کسانی است که دوست دارند در حوزه مطالعات روابط بین الملل پژوهش و یا تحلیل کنند. نخست از همه بهتر است در مورد اهمیت چنین کارهای بنیادین اظهار نظر کنم و آن این که مجموعه آرا و دیدگاه های دانشمندان، تحلیل گران و کارشناسان از حوزه های مختلف امکان دسته بندی بیش تری را برای کسب تجارب ارائه می دهد.

حال، در پاسخ به موضوعی که شما مطرح کردید، البته بدون گزافه گویی و بدرازا کشیدن کلام می خواهم بگویم که من همیشه سعی کرده ام با درگیر کردن در سیاست های عمومی از برج عاج که دنیای دانشگاه می تواند نمایندۀ آن باشد، جلوگیری کنم. من همیشه هر دو را انجام داده ام و ادامه خواهم داد. من از دانشگاه و کار عمومی نیز بسیار لذت می برم؛ چرا که دوست ندارم از هر دو گزینه، از یکی قطعاً صرف نظر کنم و یکی دیگر را نادیده بگیرم.

دانشگاه برای من یک محیط علمی است که بسیاری از مسائل نظری و انتزاعی را آموخته ام، اما در حوزه کار عمومی رفتار و تجارب مردم برایم ثمر بخش بوده اند.

۱. Michael Doyle، نظریه پرداز روابط بین الملل و استاد دانشگاه کلمبیا.

اثرپذیری

■ علاقه‌مندی:

محیط دانشگاه و کار عملی

■ فرد:

ندارد

■ کتاب:

ندارد

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

نِد لیو^۱

برگردان: مصطفی عاقلی



به پندار من، این ترکیبی از افراد، کتاب‌ها، رویدادها و سگ بودن است که دائماً استخوان‌ها را می‌خاید و کار می‌کند. به روشنی جنگ جهانی دوم و جنگ سرد باعث شدند به مطالعه روابط بین‌الملل بپردازم. من مطمئن هستم که در غیاب آن‌ها، من به اختریف‌زیک می‌پرداختم که رشته دیگری بود که واقعاً من را علاقه‌مند کرده بود.

فکرمی‌کنم اولین تأثیر محکم در دوره کارشناسی و سپس دانش‌آموختگی توسط افراد خاصی بود که به نظرمی‌رسید ذهن‌شان برق می‌زد. من آن‌ها را به خاطر آن تحسین کردم که الگو شدند. من خودم را از نظر فکری، تا اندازه‌ای شبیه هانس مورگنتا و کارل دوپیچ می‌ ساختم؛ دنیا را از چشم آن‌ها ببینید و با آن بازی کنید. هرگز نمی‌خواستم خودم را به آن‌ها تبدیل کنم، بلکه بیش‌تر می‌خواستم با دیدن این‌که دنیا چگونه از چشم آن‌ها دیده می‌شود، سود می‌برم. بنابراین، از این نظر اجازه دهید برگردم و از باسول، هیوز و میل برای پاسخ خود استفاده کنم. همه

۱. Ned Lebow، نظریه‌پرداز نظریه فرهنگی و روابط بین‌الملل؛ روایاها و خارپشت‌ها، استاد دانشگاه کینگ کالج لندن.

آن‌ها هویت را چیزی شبیه به فرایند خودآرایی تصور می‌کنند که در آن ویژگی‌هایی را که در افراد دیگر مشاهده می‌کنیم باهم ترکیب می‌کنیم؛ هدف جامعه پرتاب این مدل‌ها و ایجاد تعامل با آن‌هاست، تا بتوانیم دائماً خودآرایی کنیم. در نهایت، ما چیزی جدید ایجاد می‌کنیم که افراد دیگر می‌خواهند از آن الگو بگیرند یا رد کنند. فکر می‌کنم که باهم آمیزی و تطبیق و ایجاد یک سنت‌زاز خودم، رویکرد خود را نسبت به همه چیز توسعه دادم.

دومین عنصر این مسئله، انتخاب مشکلاتی است که من را درگیر خود کرده و به آن‌ها پایبند هستم. نخستین کتاب من در روابط بین‌الملل، در مورد بحران‌های بین‌المللی بود و من روی این موضوع کار کردم؛ باید ۸ یا ۹ سال بوده باشد. من در نخست متقاعد شدم که نظریه بازدارندگی منطقی است، مگر با شواهد تاریخی متناسب نیست. یک روز، در حالی که مشغول بازی بودم، متوجه شدم که این نظریه اشتباه است و با وارونه‌سازی آن، می‌توان درک کرد که چرا کار نمی‌کند و دیدم که پویایی‌های بسیار متفاوتی در بازی وجود دارد. از این‌رو، به‌گونه مداوم روی یک مسئله کار می‌کنید و بین نظریه و یافته‌های تجربی رفت و برگشت می‌کنید، به تدریج احساس خود را در این زمینه توسعه می‌دهید.

هم‌چنین در طول زندگی فکری به کار کردن در مورد انواع مشکلات کمک می‌کند: من به تازگی کتابی در زمینه سیاست

و اخلاق هویت به پایان رسانده‌ام. من یک نسخه دست نویس را برای بررسی در مورد ماهیت علیت و علت های گوناگون به پایان رساندم و دو کتاب پیشین در مورد منشأ جنگ بود و با انداختن خودم در این مشکلات و نیز، در برخی موارد، با فراتر رفتن از آن چه فرد معمولاً حوزه روابط بین الملل را برای جست و جوی پاسخ می داند، چیزی یاد گرفتم. من اغلب از فلسفه و ادبیات در کتاب هویت سود برده‌ام. من هم چنین به سراغ متن های موسیقی می روم. من یک مطالعه عملی از اپرای موزرت داپونت را به عنوان یک آزمایش فکری آگاهانه برای سنجش هویت رژیم باستان و روشنگری، تحت شرایط مختلف، برای افشای مشکلی که برای آن ها وجود دارد، انجام دادم تا برای رویکرد بهتر تلاش کرده باشم. من موسیقی را می خواندم؛ نه فقط آزادی، تا بتوانم به جوابی برسم. مطمئناً، مدت زیادی است که این کار را انجام می دهید، وقتی به چیز جدیدی نگاه می کنید، شما را زنده و هوشیار نگه می دارد. من تازه دوره چهل و ششم تدریس دانشگاه را تمام می کنم؛ این زمان زیادی است.

سوم این که، چند کتاب محوری وجود داشت. من در اوایل دهه ۵۰ کتاب جورج اورول ۱۹۸۴ و کتاب عالی دنیای جدید آلدوس هاکسلی را خواندم؛ هر دو کتاب بسیار قدرتمند بودند. هم چنین در حدود سال ۱۹۵۰ - مجله زندگی که حجم زیادی مطالب از جنگ جهانی دوم را تولید می کرد و دارای عکس های

خارق العاده‌ای بود، می‌خواندم؛ البته مجله زندگی معروف بود؛ عکس‌های رابرت کاپا و نوشته‌های جان دوس پاسوس را منتشر می‌کرد. یک کتاب بزرگ که آن را خواندم و دوباره خواندم و این تأثیر زیادی روی من داشت، دفتر خاطرات آن فرانک، وقتی که بیرون آمد، نه چندان متفاوت مگر پایان متفاوتی با تجربه جنگ من داشت، و سپس در مکتب خواندم، یا برای خواندن تلاش کردم «ایدئولوژی و آرمان شهر» کارل مانهایم، و سپس «سیاست میان ملت‌ها» مورگنتا و «بحران بیست ساله» ای اچ کار را خواندم. هر دو کتاب در آن زمان برای من پرمفهوم بودند. مگر فکر می‌کنم کتابی که در طول زندگی بیش‌تر از همه بر من تأثیر داشته است، کتاب «تاریخ جنگ پلپونز»، نوشته توسیدید است.

اثرپذیری

👍 علاقه‌مندی:

مطالعات فرهنگی

فرد: 

مورگنتا، مانهایم، ای. اچ. کار، توسیدید،

جورج اورول و آلدوس هاکسلی

کتاب: 

تاریخ جنگ پلپونزی

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

نیکولاس انوف^۱

برگردان: احسان احمدی



باید بگویم که وقایع هرگز به من الهام نداده‌اند. در دوران جوانی سیاست میان ملت‌های هانس مورگنتا (۱۹۴۸) به من انگیزه داد که به فکر گذراندن یک عمر در مورد روابط بین الملل باشم، همان‌گونه که معلم‌ام رابرت تاکرو جورج لیسکا؛ هردو، واقع‌گرایان مطابق با قوانین و نهادهای بین‌المللی بودند. کار به عنوان دستیار تاکردر بازنگری اصول حقوق بین‌الملل هانس کلسن (۱۹۵۲) علاقه بلندمدت من را به نظریه حقوقی برانگیخت.

به عنوان یک دانشجوی دکتورا مجذوب نظریه سیستم‌های همانند دیدگاه هافمن، کاپلان و روزکرانس شدم. شماره ویژه سیاست جهانی در سیستم بین‌الملل مانند کتاب کنت والتز زیر عنوان انسان، دولت و جنگ (۱۹۵۹) اثری پاک‌نشده از خود برجای گذاشت. کار با ریچارد فالک چند سال بعد تأثیر به‌سزایی بر من داشت. او هم چنان یکی از معدود قهرمانان من در این راه است. کراتوچویل نیز همین کار را کرد، که مدت کوتاهی دانشجوی من و بعدها دوست آن زمانم بود.

۱. Nicholas Onuf، نظریه‌پرداز ساختارگرایی اجتماعی در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه فلوریدا.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی با شخصیت‌های ماوریک (مستقل در نظریه) آشنا شدم: هایوارد الکر، ریک اشلی، دیک منسباخ، جان راگی و راب واکر، که البته باید گفت به هیچ وجه تنها موارد موجود در این لیست نیستند. نکته مهم‌ترین که، من فکر می‌کنم دانش جویان مقطع دکتری من که فمینیست بودند، از بسیاری جهات زندگیم را تغییر دادند و تا اندازه زیادی سبب چرخش من به نظریه اجتماعی شدند. در چنین شرایطی بود که من دانش‌واژه‌زبانی را به ویتگنشتاین، جی ال. آستین و دیگران تبدیل کردم.

دنیای ساخت ما در مورد منابع الهام بسیاری کاملاً واضح است. ترفند بزرگ، متناسب کردن همه چیز باهم بود. از آن زمان (و برای این که داستان قابل کنترل باشد)، همکاری با برادرم پیتتر، مسئول علاقه من به ارستو و ساخت نظریه جمهوری مدرن جهان، این دو نگرانی را به هم پیوند می‌دهند. من نمی‌توانم پیتتر را به خاطر علاقه مستمر به فوکو سرزنش کنم.

چگونه دانشمند روابط بین الملل شدید؟

یان ژدون^۱

برگردان: احسان احمدی



من پژوهش خود را در مورد اندیشه سیاسی چین باستان در سال ۲۰۰۵ آغاز کردم. در آن زمان در چین بحث شد که آیا این کشور باید یک نظریه چینی در روابط بین الملل ایجاد کند؟ به دلیل آموزش در برکلی، شدیداً تحت تأثیر متدولوژی علمی قرار گرفتم و معتقدم که ایجاد یک نظریه روابط بین الملل واحد برای نمایندگی از کل چین، روش غلطی است. دنگ شیائوپینگ، از بزرگان اصلاحات، عبارت «سوسیالیسم با ویژگی های چینی» را ابداع کرد. پس از آن، بسیاری از افراد سعی می کنند از این «ویژگی چینی» استفاده کرده و آن را برای توسعه یک نظریه جدید روابط بین الملل استفاده کنند. با این حال، وجود یک نظریه روابط بین الملل واحد با ویژگی های چینی غیرممکن است. زیرا، چین هم از نظر تنوع جمعیتی و هم از نظر فلسفی غنی است. بنابراین، عملی نیست که یک مکتب فکری یا نظریه بتواند نمایانگر کلیت تفکر چینی باشد.

این انگیزه هدفی برای من شد تا به ادبیات متنوع اندیشه های چینی باستان نگاه کنم و شیوه های مختلف تفکر را

۱. Yan Xuetong، کارشناس واقع گرایی چینی، استاد دانشگاه سینگوا.

بهتر درک کنم. می‌خواهم چیزی جهانی خلق کنم که نه تنها در چین، بلکه در جهان قابل استفاده باشد.

من بیش از هر چیز واقع‌بین هستم. بنابراین، اشکالات زیادی در نظریهٔ ونت پیدا می‌کنم؛ از جمله دو مشکل عمده: اول، نظریهٔ اونمی‌تواند مکانیسم تعامل متقابل را که یک مفهوم اصلی برای نظریهٔ اوست، به روشنی توضیح دهد؛ او استدلال می‌کند که تغییر هنجارهای بین‌المللی بر اساس تعامل متقابل بین کشورهاست، مگر نمی‌تواند توضیح دهد که چه چیزی تغییر می‌کند. آیا این مفاهیم مردم است که رفتار را تغییر می‌دهند یا رفتار افراد است که مفاهیم آن‌ها را تغییر می‌دهند؟ خوانندگان واقعاً نمی‌توانند درک کنند که تعامل متقابل در اصل چیست. بر بنیاد استانداردهای علمی، هر مرحله از تعامل متقابل باید مشخص باشد: چه اتفاقی می‌افتد و چه نتیجه‌ای به دنبال دارد. مشکل دوم این است که مفهوم وی از تکامل هنجارهای بین‌المللی یک خطی است. من معتقدم که از نظرتاریخی نادرست است. وی معتقد است که هنجارهای بین‌المللی از فرهنگ هابزی به فرهنگ لاک و سپس به فرهنگ کانتی تبدیل می‌شوند. در حقیقت، تاریخ بشر هرگز به صورت یک خطی تکامل نیافته است. این درخت ترجیحاً شبیه درخت است و از همه جهات منشعب می‌شود. بنابراین، من با نگاه او به تاریخ مشکل دارم و این واقعاً یکی از عوامل مهمی بود که من

را به مطالعه اندیشه چین باستان تحریک کرد. می‌خواهم بدانم که اندیش‌مندان چین باستان درباره تاریخ چه نظری داشتند، و آن‌ها چگونه آینده جامعه بشری را در دو هزار سال پیش می‌دیدند.

به دلایل گوناگون به تاریخ پیش از چین علاقه‌مند شدم. در چین که بزرگ شدیم، از سنین بسیار کم درباره دوره بهار و خزان و دوره جنگ‌های ایالات متحده و روابط بسیار پیچیده بین قدرت‌های آن دوره‌ها می‌آموزیم. فکر می‌کنم شباهتی به وضعیت امروز وجود دارد. سه هزار سال پیش، سلسله ژو غربی، مانند هژمون امریکا پس از جنگ سرد، یک سیستم تک قطبی بود. دانش‌واژه چینی که ما برای آن استفاده می‌کنیم [قدرت شاهانه] است. پس از سلسله ژو غربی و دوره بهار و خزان، حدود سی کشور در این قلمرو وجود داشت، که در دوره جنگ کشورهای مختلف به هفت کشور کاهش یافت. به عنوان یک کشور در سلسله چین متحد شوند [در قرن سوم قبل از میلاد]، این تاریخ را هر کودک چینی می‌داند.

بنابراین، با ایجاد موازی بین تاریخ چین و سیاست معاصر جهان، پس از جنگ سرد، ما وارد جهانی تک قطبی شدیم؛ شبیه سلسله ژو. این نظم کجا حرکت می‌کند؟ بسیاری از مردم در مورد چند قطبی شدن صحبت می‌کنند. چند قطبی سازی به معنای انتقال از یک پیکربندی تک قطبی به یک چند قطبی است؛

مانند انتقال از سلطه ژو غربی به دوره بهار و خزان. بنابراین، من با توجه به آن چه در آن دوره اتفاق افتاد و آن چه ممکن است از متفکران آن زمان یاد بگیرم، رو آوردم. من یک مطالعه تاریخی انجام ندادم، واقعیت‌ها را مطالعه نکردم، فقط این اندیشه را مطالعه کردم که مردم آن زمان چگونه در مورد جهان فکر می‌کردند؟

علاقه من برای مطالعه نوشته‌های باستانی بسیار شخصی است. از آن جا که من چینی هستم، پس زمینه فرهنگی غربی من کم است و درک آن فرهنگ برای من دشوار؛ زیرا من با آن فرهنگ بزرگ نشده‌ام. مگر من با فرهنگ چینی آشنا هستم؛ می‌دانم که سیاست بین‌الملل امروز بسیار متفاوت از دو هزار سال پیش است. مگر من هم چنین شباهت‌هایی بین زمان حال و آن زمان پیدا می‌کنم. شاید بتوانیم برخی از منابع مهم را از اندیشه‌های باستان چینی به دست آوریم، تا بتوانیم در توسعه نظریه کمک کنیم (برای پیشی گرفتن از الکساندر ونت). اخیراً، گروه مادر حال رشد است. هرچه بیش تر افراد، مشغول ایجاد نظریه‌های روابط بین‌الملل با مطالعه اندیشه چینی باستان هستند. ممکن است متوجه شده باشید که ما در حال انتشار مقالات نظری بیش تری در ژورنال سیاست بین‌الملل چین هستیم که بسیاری از آن‌ها قدرت توضیح قدرت مندتری نسبت به تیوری الکساندر ونت دارند.

نتیجه

این که چه چیزی از یک انسان دانشمند می سازد، نظریه اوضاع و احوال شخص تفاوت می کند، مگر چیزی که در کل مهم ترین عامل برای شکل دهی به شخصیت علمی است، داشتن دغدغه علمی است. به سخن دیگر، اگر فردی از آن چه تاکنون دیده است و یا خوانده است، خوشش نیاید، با به هر دلیلی به دنبال تغییر وضعیت فعلی به وضعیت ایدآل تری برآید، آنگاه می بایست از حال فراتر رفته و راه جدیدی در علم موجود بیفزاید تا از درون لذت آن چه را که تولید کرده است، بچشد.

دانشمندانی که در این کتاب تجارب خود را به ما به اشتراک می گذارند، همه باور دارند که داشتن انگیزه تغییر و پی گیری چالش های عمده و نیز رفت و آمد با انسان های برجسته و کتاب های خوب الهام بخش کارهای بزرگ و شایسته علمی است. برخی این شخصیت های کلیدی در مطالعات بین المللی، از خانواده های خود اثر گرفته اند، برخی شان از همکاران علمی خود، برخی نیز از دانش جویان شان و گروهی نیز از فیلسوفان برجسته تاریخ تفکر. همه باور دارند که نشست و برخاست با افراد کلیدی یک علم به انسان قدرت می بخشد تا کارهای جدی تری انجام دهد. همین گونه آثار خوب نیز قدرت این را دارند که مسیر شما را تعریف کرده و تعیین نمایند.

در میان این همه خوانش آثار عمیق فلسفی و تاریخ، زندگی با افراد موفق و درجه ۱ رشته رابط بین الملل، علاقه به کارهای علمی و پژوهشی، نپذیرفتن وزیر پرسش بردن دانش موجود، فراتر رفتن از غرب گرایی در علم روابط بین الملل، از این افراد دانشمند ساخته و سبب شده است یک عمر درگیر آن چیزی باشند که ما زیر نام «امور بین الملل» از آن یاد می کنیم. چیزی که این دانشمندان بیش تر یاد کرده اند، ۴ نکته محوری بود: کتاب های تاثیرگذار، افراد تاثیرگذار، زندگی شخصی و علاقه مندی خودشان به کارهای علمی در روابط بین الملل.

در این میان، بیشترین دانشمندان به صراحت به عامل یک فرد یا افراد تاثیرگذار در زندگی علمی خود پاسخ داده اند. از لابلای تمام کتاب این عامل را به راحتی می توان دانست و در مورد دانشمندان که چگونه و توسط چه کسانی متاثر شده اند از آن درک کرد. زندگی شخصی و تجارب کودکان تا نوجوانی و محیط آموزش و کار هم چنان از عوامل بسیار مهمی است که در این زمینه نیز میزان تاثیرگذاری بالایی دارد.

خوانندگان این کتاب به خصوص کسانی که در حوزه روابط بین الملل دانشجو هستند، از این کتاب می توانند مسیرهای خوبی را آموخته و زندگی علمی خود را ولو به صورت مستقیم، بلکه به صورت رهنمودهای کلان استفاده کنند.

جدول ساده سازی شده از متن کتاب

ردیف	دانشمند	اثربخشی
۱	استفن والت	پدر فیزیک دان، کنت والتز، الکساندر جورج و هم صنفی های باهوش
۲	ارنت لُجفارت	پدر سیاست مدار و مادر علاقه مند روابط بین الملل
۳	استفن کراسنر	رابرت کوهن، جوزف نای، ساموئل هانتینگتون و منطقه گرایی
۴	الکساندر دوگین	نظریه های کلاسیک روابط بین الملل، نظریه انتقادی روابط بین الملل، جامعه شناسی روابط بین الملل و نیوگرامشی اسم
۵	الکساندر ونت	ریموند دووال، واقع گرایان علمی وانتونی گیدینس
۶	امانوئل والرشتاین	انقلاب جهانی ۱۹۶۸، کارل مارکس، فرناند براودل، جوزف شومپتر، کارل پولانی، ایلیا پری گوجن، فرانتز فانون
۷	امیتا و آچاریا	جغرافیا، مردم، جواهر لعل نهرو، مایکل لیفروموتیا الاگاپا، دانشگاه هاروارد، رابرت کاکس، محمد ایوب، پتر کاتزینشتاین و ریچارد هایگوت
۸	ان تیکنر	مطالعات شمال و جنوب، عدالت جهانی، اوپلیان فوکس کیلر، مطالعات عینی
۹	انتونیو مارکینا	مطالعات عینی
۱۰	ایال وایزمن	مطالعه ساختارهای بین المللی
۱۱	ایور نیومان	مطالعات سیاسی، مطالعات اتحاد جماهیر شوروی، انسان شناسی و میشل فوکو

۱۲	برتراند بیدی	عدم قناعت از نظم و ستفالیایی، تجربه تحقیق‌آمیز تاریخی، رابرت کوهن و ندلیبو
۱۳	بروس بینودی مسکیتا	درس‌های دونالد استوکس، کنت ارگانسکی و ریچارد پارک
۱۴	بری بوزان	علاقه به جنگ و سلاح، کی. جی هالستی، مارک زاکرمن، کنت والتز و همکاری با دانشمندان خوب
۱۵	بیت جن	لیبرالیسم، فراملی‌گرایی، تودوروف، انتونی پاکدن و یورس بتلی
۱۶	پاتریک جکسون	ماکس وبر، نیکلاس آنوف، کراتوچویل، اشلی و واکر
۱۷	پنار بلگن	مطالعات میان‌رشته‌ای، توماس کوهن، بری بوزان و هالن تکنر
۱۸	پتر سنگر	خانواده نظامی
۱۹	پتر کاتزنشتاین	بی‌قراری ذهنی
۲۰	پتر هاس	مسافرت، تمایل اکادمیک، ارنست هاس
۲۱	تیموتی سینکلایر	کارل مارکس، رابرت کاکس، استفن گیل، پتر کاتزنشتاین
۲۲	تیموتی شاو	مطالعات پسااستعماری، دیک فالک، پاول تروکس، وی.اس. ناپپول، علی مزروعی
۲۳	تیموتی میتچیل	مطالعات غرب آسیا
۲۴	جان اگنیو	وظیفه دیپلوماتیک
۲۵	جان میرشایمر	مطالعات واقع‌گرایی، هانس مورگنتا، کنت والتز
۲۶	جان هابسن	ماکس وبر، برایان ترنر، مطالعات پسااستعماری، نعیم عنایت‌الله و کارل پولانی

۲۷	جنیفر متزن	محیط دانشگاهی و هابرماس
۲۸	جوردان برنچ	آدام برنچ، مطالعات سرزمین و حاکمیت
۲۹	جوزف نای	مطالعات اقتصادی و مطالعات افریقایی جدید
۳۰	جری کوهن	رقابت با هم صنفی ها، رابرت کوهن، رابرت گلپین، سوزان استرنچ
۳۱	جیمز اسکات	کارل پولانی، اریک هابسبام، هابسون و جنگ ویتنام
۳۲	جیمز فرگوسن	دیوید بروکن شاو، پل بوهانانی و انسان شانی افریقایی
۳۳	جیمز فیژن	جامعه شناسی سیاسی، مطالعات افریقا، دستیاری با متخصصان
۳۴	ژان فرانکوس بایارت	بندیکس، بارتومور، مطالعات دولت در امریکای لاتین، جامعه شناسی در افریقا و سفر به ترکیه، ایران و افغانستان
۳۵	جیوفری اندرهیل	سوزان استرنچ، جری کوهن، رابرت کاکس، رابرت کوهن
۳۶	دانیل دودنی	رویداد صلح سبز، مهاجرت خانوادگی و مسافرت
۳۷	دانیل لوائین	گفتمان پایان تاریخ، ادوارد سعید، میشل فوکو، الیجا اندرسن، ویلیام جولیس ویلسون، کنت والتز، شای فیلدمن
۳۸	دیرک وزنر	استاد رهنما
۳۹	دیوید لیک	مارکسیسم کلاسیک
۴۰	دیوید هاروی	کارل مارکس، مطالعات جغرافیایی و مارکسیسم
۴۱	رابرت بیتس	کنجکاوی، چارلس تیلی، دیوید فریدمن
۴۲	رابرت جرویس	مطالعات جنگ سرد، کنت والتز، تام شیلینگ، گلین اسنایدر، آرنولد ولفرز

۴۳	رابرت کاکس	مطالعات تضادهای اجتماعی، مطالعات مارکسیستی، ماتریالیسم تاریخی، اشیپنلر
۴۴	رابرت کوهن	سازه‌انگاران
۴۵	رابرت هایدن	مطالعات میان رشته‌ای، مطالعات یوگسلاوی
۴۶	رابرت وید	
۴۷	ریتا آبراهامسن	مطالعات افریقایی، مطالعات پسااستعماری
۴۸	ساسکیا ساسین	مطالعات ملی‌گرایی و ملی‌زدایی، هانا آرنست، ادرنریچ
۴۹	سنتیاینلوی	دانش‌جویان زیرک، هانا آرنست،
۵۰	سیباگرواوغوی	عدم قناعت از رشته روابط بین‌الملل، نابرابری در حق داشتن سلاح هسته‌ای، مطالعات سلاح‌های کشتار جمعی
۵۱	سیدارت مالواراپو	شناخت اجتماعی، مشاهدات جهانی، حس محرومیت، استادان مکتب، دانش‌جویان زیرک، همدیپ میپدی
۵۲	فریدریک سودیراوم	اعتقادات دینی، مطالعات افریقایی
۵۳	کارن لتفین	استعاره‌های بیولوژیکی، مطالعه انسان‌شناسی
۵۴	کرسستین رویز-سمیت	تعلیمات نامتعارف دروه مکتب، سفر به ایران و افغانستان
۵۵	کلوز دودس	نوام چامسکی، تنش‌های روسیه و آمریکا
۵۶	کنت والتز	هانس مورگنتا
۵۷	کت هارت	مطالعات افریقایی، مطالعات اپارتاید، شکست پسااستعماری، اماتل دوکیم و ژان ژاک روسو

۵۸	کیس ون دیر پیچل	بین‌المللی سازی سرمایه، کرسستین پالویکس، مارکسیسم ساختاری، گابریل کالکو، فرانک دیپی، هابرماس و نیکوس پاولانتزس
۵۹	کیمبرلی هات چنگس	مطالعات کانت و هگل، هانا آرنست، مطالعات پسااستعماری، کرسستین سیلوستر
۶۰	کین یاکنینگ	کنت والتز، هم‌گرایی منطقه‌ای آسیای شرقی
۶۱	کیوین دن	تیموتی شاو، مطالعات افریقایی، مطالعات پسامدرن، جمیز دردورین
۶۲	گابریل هخت	مطالعات سلاح‌های هسته‌ای، مطالعات استراتژیک هسته‌ای، مسأله اپارتاید افریقای جنوبی، مطالعات استعماری و پسااستعماری
۶۳	لوید لیدیسدورف	مطالعه میان علم و فن‌آوری، مطالعات بیوشیمی
۶۴	مارتین شاو	مطالعات جامعه‌شناسی، رویکردهای انتقادی مارکسیستی
۶۵	مارک دافیلد	کارد در شرکت اکسفام، رویکرد نیومارکسیستی
۶۶	مایکل شاپیرو	تاریخ فلسفه، فلسفه انتقادی، رویکردهای روش‌شناختی، هنر
۶۷	مایکل ویلیام	رابرت کاکس، نظریه‌پردازهای کلاسیک
۶۸	مری کینگ	مارتین لوتر کینگ
۶۹	مری کلدور	تجربه خانوادگی، ای. پی. توماس، مینت جان فابرو فعالیت در عرصه صلح و حقوق بشر
۷۰	مریشیا زاولسکی	نخستین استاد دانشگاه، استو اسمیت و نویسندگان فمینیسم
۷۱	مریم ایلمن	مطالعات صلح دموکراتیک
۷۲	مایکل دوایل	دانشگاه و وظیفه

۷۳	ندلیبو	هانس مورگینتا، کارل دوویچ، جورج اوریل، هالدوس هاکسلی
۷۴	نیکولاس انوف	هانس مورگنتا و دست یاری دانشمندان
۷۵	یان ژدون	واقع بینی، تلاش برای کشف نظریه چینی، الکساندر ونت



■ How You Became an IR Scholar? (Book 1)

Experience from International Studies' Scholars

- Edited by: Mirwais Balkhi, Mustafa Aqeli & Khan M. Khush Fitrat
- Proofreader: Kake Tajik
- Designer: Khan M. Khush Fitrat
- Cover Designer: Iqbal Ehsan



Kabul School of International Relations

+12022300801

info@ksir.international

www.ksir.international

How You BECAME AN IR SCHOLAR?

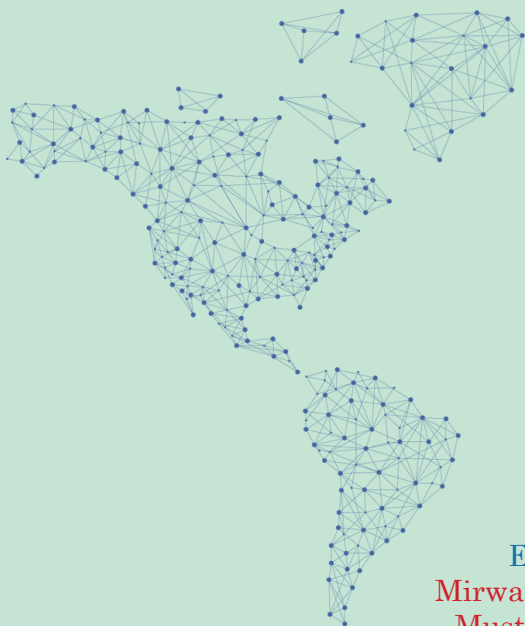


KABUL SCHOOL
OF INTERNATIONAL RELATIONS
مکتب روابط بین الملل کابل

2023

How You BECAME AN IR Scholar?

Experiences from International Studies' Scholars



Edited by:
Mirwais Balkhi
Mustafa Aqeli
Khan M. Khush Fitrat